



آثار و دنیا

انگلیسیان در ایران

دینس رایت

ترجمه غلام حسین صدیقی افشار

۱۵۰

www.iran-archive.com

انگلیسیان در ایران

انگلیسیان در ایران

(در روزگار پادشاهان قاجار)

دنیس رایت

ترجمه غلامحسین صدری افشار

www.iran-archive.com

تصویر روی جلد احتمالاً سه تن از فرستادگان دولت انگلیس (مالکولم، جونز، اوزلی) را به‌دربار ایران نشان می‌دهد، که یکی از نقاشان آن زمان بر یک نقش دیواری عظیم در کاخ نگارستان ترسیم کرده بود.

www.iran-archive.com



انتشارات دنیا

نام کتاب: انگلیسیان در ایران

نویسنده: دنیس رایت

مترجم: غلام‌حسین صدری‌افشار

ناشر: انتشارات دنیا، تهران، روبروی دانشگاه

تیراژ: دو هزار نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۵۷ خورشیدی

یادداشت مترجم

عنوان اصلی این کتاب

The English Amongst the Persians During the Qajar Period 1787-1921 است که

در سال ۱۹۷۷ توسط William Heinemann Ltd. در لندن انتشار یافته.

مؤلف کتاب، یعنی سر دنیس رایت Sir Denis Wright سیاست پیشه انگلیسی است که در سال ۱۹۱۱ زاده شده، و بعد از جنگ در رومانی، یوگوسلاوی، ترکیه و ایران مشاغل سیاسی مختلفی را عهده‌دار گردیده است. او در سال ۱۹۵۳ کاردار سفارت انگلیس در تهران، و در سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۱ وزیر مختار این کشور بود و بدین ترتیب مدت دوازده سال در ایران گذراند. پس از آن هم عضو مؤسسه مطالعات ایرانی بریتانیا بوده است.

درباره روابط ایران و انگلیس تاکنون چندین کتاب به زبان فارسی نوشته شده است، از قبیل کتاب بسیار معروف و مفصل محمود محمود به نام تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم (۸ جلد) و مقدمه بر تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم رن. صبحدم (رحیم نامور)، و تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران ابوالقاسم طاهری، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران خان ملک ساسانی، و حقوق بگیران انگلیس اسمعیل رائین، در آن کتابها جنبه‌هایی از حقایق روابط میان دو کشور منعکس شده، و در این کتاب جنبه‌های دیگری از آن. بهر حال، این شاید نخستین کتابی است که ماهیت این روابط را از زبان يك انگلیسی برای ما باز می‌گوید، و ما بدون این که همه حرفهای او را بپذیریم، باید از آنها آگاه شویم و درست و نادرستش را مورد رسیدگی و پژوهش قرار دهیم.

آنان که با کتاب سروکار دارند نیک می‌دانند که مترجم این کتاب با رشته دیگری از تاریخ، یعنی تاریخ دانش و فرهنگ، سروکار دارد و کمتر در بند تاریخ سیاسی بوده است. اما وقتی يك سال پیش این کتاب به دستم افتاد نتوانستم هم‌میهنان را در لذت خواندنش با خود شریک نسازم و خود را ناگزیر به ترجمه‌اش یافتم. البته خوشتر داشتم که یادداشتهای زیادی بر آن بیفزایم، ولی این کار به سبب حوادث بسیار ممکن نشد. بخشهایی از این کتاب را آقای ذبیح‌الله منصوری پیش از این ترجمه و در مطبوعات منتشر کرده‌اند. من در ترجمه چیزی را حذف نکرده‌ام، مگر کتاب‌شناسی آخر و مقدمه آن را، چون فایده‌ای از آن متصور نبود.

اسفندماه ۱۳۵۷

غلامحسین صدری افشار

فهرست

۱. منافع بریتانیا در ایران صفحه ۹
۲. صحنه سیاسی صفحه ۱۹
۳. تشریفات و برخوردها صفحه ۳۷
۴. جنگها و جنگندگان صفحه ۵۲
۵. شاه بی تاج و تخت خلیج فارس صفحه ۶۴
۶. کنسولها، خانها و اقلیتها صفحه ۷۶
۷. دنیای کسب و کار صفحه ۹۳
۸. مبلغان و پزشکان صفحه ۱۱۰
۹. خط تلگراف و سایر نوآوریها صفحه ۱۲۴
۱۰. مرزسازان صفحه ۱۳۴
۱۱. برخی جهانگردان صفحه ۱۴۳
۱۲. جنگ جهانی اول و پایان يك دوره تاریخی صفحه ۱۶۳
- ضمیمه اول: پادشاهان قاجار صفحه ۱۷۶
- ضمیمه دوم: سفیران انگلیس در دربار قاجار صفحه ۱۷۶
- ضمیمه سوم: نمایندگان سیاسی انگلیس در بوشهر صفحه ۱۷۷
- چهارم: پستهای کنسولی انگلیس صفحه ۱۷۹

www.iran-archival.com

منافع بریتانیا در ایران

تا اوایل سده نوزدهم منافع بریتانیا در ایران چندان چشمگیر نبود تا استقرار يك هیئت سیاسی دایمی در آنجا موجه به نظر آید. بطور کلی در آن هنگام ایران کشوری دورافتاده، افسانه‌ای، دور از دسترس، دارای برخی فواید تجاری و با اهمیت سیاسی ناچیز تلقی می‌شد.

درباره وسعت ایران، مناظر متفاوت و آب و هوای آن اطلاعات کمی در دست بود. از جنوب و باختر در پس کوههای زاگرس و از شمال در پشت کوههای البرز پنهان بود؛ در خاور کویر و تپه‌های لخت تا ریگزارهای افغانستان و بلوچستان امتداد داشت. جهانگردی که از راه روسیه و دریای خزر به ایران می‌آمد تحت تأثیر جنگلها و بیشه‌های انبوهی قرار می‌گرفت که تپه‌های کرانه خزر را پوشانده بود. حال آنکه اگر نخست در یکی از بندرهای خلیج فارس پیاده می‌شد، خشکی و گرمی طاقت‌فرسای دشتهای نخل خیز ساحل توجهش را جلب می‌کرد. تنها پس از برآمدن از گذرگاههای سخت کوهستانی به سوی فلات مرکزی، خود را در دل ایران می‌یافت. در اینجا توده‌های عظیم نمک و بیابان ریگزار را می‌دید که بر لبه‌های آن شهرکها و روستاهای واحه‌مانندی با خانه‌های خشت و گلی و بامهای مسطح قرار داشت، و سبزی درختان سپیدار، گردو و چنار با آن ناهماهنگی فاحشی پدید می‌آورد. آب، این مشکل همیشگی، از قناتها تامین می‌شد. این قناتها همچون رشته‌هایی از راهروهای زیرزمینی لانه‌های مورچگان غول پیکری بودند، و از پای تپه‌ها تا دل کویر کشیده می‌شدند. در تابستان همه جا گرم بود، ولی فلات هوایی خشک و شبهایی سرد داشت؛ و در زمستان برف گردنه‌ها را می‌بست. به نظر می‌رسید که آفتاب در سراسر سال در آسمانی بی‌ابر می‌درخشد و به روشنایی فلات حالتی بلورین می‌بخشد.

ارتباط میان ایران و بریتانیا در طی قرن‌ها اتفاقی، و عبوری بود و اغلب دهها سال می‌گذشت تا هیئت سیاحی بدانجا بگذرد. نخستین مسافر انگلیسی که نامش ثبت شده جنو فری دولانگلی Geoffrey de Langley فرستاده ادوارد اول در سال ۱۲۹۰ است تا

كمك ارغون خان مغول را در جنگ با ترکان جلب کند^(۱)، اقدام مشابهی که به همین اندازه ناموفق بود، سیصد سال بعد به وسیله برادران شرلی صورت گرفت. رابرت شرلی چندین سال در دربار ایران اقامت کرد، و او را می توان نخستین فرد از سلسله بی پایان مشاورانی شمرد که ایرانیان تا به امروز از تخصص آنان استفاده های زیادی کرده اند. یکی دیگر از آنان که در روزگار ملکه الیزابت به دیدار دربار صفوی شتافت، جنکینسون Anthony Jenkinson از کمپانی مسکوی بود که در سال ۱۵۶۲ در قزوین پایتخت شاه تهماسب به خدمت پادشاه صفوی رسید، اما در رسیدن به مقصودش که امضای قرارداد بازرگانی بود توفیقی نیافت. به دنبال او چهار سال بعد ارتور ادواردز A. Edwards و ریچارد واتس R. Watts به ایران آمدند و توانستند اجازه شاه را برای تجارت بازرگانان انگلیس در ایران به دست آورند؛ ولی نه اینان و نه هیئت های بعدی مانند سردامور کوتون Dodmor Cotton در ۱۶۲۸ و یوناس هنوی J. Hanway در ۱۷۴۳ نتوانستند مدت زیادی در این کشور بمانند. نخستین اقامت انگلیسیان در ایران به اوایل سده هفدهم مربوط می شود، در این هنگام کمپانی هند شرقی از پایگاهش در بندر سورات بر کرانه باختری هند تجارت با خلیج فارس را آغاز کرد و در ماه دسامبر ۱۶۱۶ کشتی جیمز را به بندر جاسک در مکران فرستاد. دو سال بعد کمپانی در این بندر سوزان و کوچک يك تجارتخانه ایجاد کرد و چندی کالاهای تجاری انگلستان و هند را از این بندر از راه شیراز به پایتخت پر شکوه شاه عباس کبیر می فرستاد و در آنجا يك تجارتخانه بنیان نهاده بود.

در ۱۶۲۲ کمپانی هند شرقی تصمیم گرفت شاه عباس را در بیرون راندن پرتغالیان، یعنی رقیبان تجاریشان، از پایگاه مستحکمی چون جزیره هرمز در چند کیلومتری ساحل ایران یاری کند. پس از پیروزی شاه، گمبرون بندر عباس نام گرفت و به کمپانی اجازه داده شد تا در آنجا شعبه ای ایجاد کند. تا ۱۷۶۳ بندر عباس مهمترین مرکز فعالیت کمپانی هند شرقی در خلیج فارس بود، ولی از آن پس به خاطر اغتشاش و آشوب در ایران و جدایی بیش از پیش این بندر از سایر نقاط کشور، بندر بصره در بالای خلیج فارس جای آن را گرفت. در آن هنگام این بندر در قلمرو ترکان عثمانی بود. در این اثنا شیخ بوشهر با کمپانی موافقت نامه ای امضا کرد که به کمپانی اجازه می داد تجارتخانه ای در بوشهر داشته باشد. این تجارتخانه به هزینه شیخ ساخته شد و او باغ و گورستانی هم در اختیار کمپانی گذاشت. کریم خان فرمانروای ایران هم این موافقت نامه را در طی فرمانی تأیید کرد و به وضع تجارت کمپانی در خلیج فارس رونق بخشید - هیچ حقوق گمرکی به کالاهایی که وارد یا صادر می کرد تعلق نمی گرفت، تنها می توانست پارچه های پشمی وارد کند و کارکنانش از مالیات معاف بودند و کسی حق تعرض نداشت. در ۱۷۷۸ کمپانی مرکز خود

۱. ظاهراً مؤلف اشتباه کرده است. در آن هنگام مقصود ادوارد و سایر تاجداران اروپا از فرستادن سفیران به دربار مغول جلب همکاری آنان برای مبارزه با مسلمانان مصر و شام بود، و نه ترکان. م

را از بصره به بوشهر منتقل کرد و از آن پس این بندر مهمترین مرکز تجاری و سیاسی بریتانیا در خلیج فارس شد.

در ابتدای کار بریتانیا در ایران نماینده سیاسی نداشت؛ تمام کارهای اداری که ممکن بود پیش آید به وسیله نمایندگان خود کمپانی حل و فصل می شد. این نمایندگان از طرف فرمانفرمای کل هندوستان* به حضور شاه و درباریانش در اصفهان، شیراز، تهران می رسیدند، زیرا هر يك از این شهرها بترتیب پایتخت ایران شد.

علاقه مالی مقامات کمپانی هند شرقی در ایران کاملاً تجاری بود. ولی با افزایش گرفتاریها و مسئولیتهای کشورداریشان در هند ناگزیر شدند به فکر حفظ قلمرو خویش از دشمنان خارجی باشند؛ ایران در دروازه باختری هند در چشم کسانی که در کلکته و لندن با مسایل کمپانی سر و کار داشتند، به صورت دشمنی نوظهور جلوه می کرد. افغانستان، فرانسه، روسیه هم بنوبه خود نسبت به استیلای بریتانیا بر هند عکس العمل نشان دادند و از ۱۷۹۸ به بعد انگلستان را به دخالت روز افزون در ایران واداشتند. بدینسان، هرچند بریتانیا هرگز به امکانات بازرگانی خودبی اعتنا نماند، توجه عمده اش - حتی تا قرن حاضر - به حفظ استقلال و تمامیت ایران بود تا عاملی حیاتی برای دفاع از تلمرو امپراطوری بریتانیا باشد.

هرچند اقدامات افغانستان و فرانسه نسبتاً کوتاه مدت بود در روابط ایران و انگلیس عصر جدیدی را گشود. آنها بیش از ترس اولیه از روسیه موجب عقد قراردادهایی میان ایران و انگلیس، فرستادن سریع هیئت نظامی کاملی برای کمک به تعلیم سپاه ایران و استقرار روابط سیاسی دایمی شدند. با اینهمه در اوایل سالهای ۱۸۳۰ لندن و کلکته بطور روزافزونی نگران اقدامات در هند از ناحیه سیاستهای توسعه طلبانه روسیه بودند، و از آن پس این خطر تقریباً به صورت مشغله فکری امپراطوری بریتانیا درآمد.

نخستین بار زمان شاه فرمانروای افغانستان با لشکرکشی به پنجاب هند را مورد تهدید قرار داد. لرد ولزلی* برای انحراف توجه او مهدی علی خان نماینده مقیم کمپانی هند شرقی در بوشهر را در ۱۷۹۸ به تهران فرستاد تا اختلافات میان افغانستان و ایران را تشدید کند و ایرانیان را آماده حمله به هرات سازد، که از شهرهای قدیم ایران و در آن هنگام در دست افغانستان بود. این واقعیت که فرستاده فرمانفرمای کل از جمله ایرانیان تبعه انگلیس بود شاید در اوایل روابط سیاسی ایران و انگلیس چندان مورد توجه قرار نگرفت ولی در

* تا خلع پادشاه هند پس از شورش سال ۱۸۵۷ دخالت کمپانی هند شرقی در امور هند روز بروز بیشتر می شد، و این فعالیتها را فرمانفرمای کل هندوستان که مقرش در کلکته بود اداره می کرد. او به وسیله کمپانی تعیین می شد. ولی از ۱۷۸۴ به بعد انتصاب و سیاست کار او مورد بررسی يك هیئت نظارت در لندن بود. در واقع به خاطر کندی ارتباطات او بیشتر راه خود - و کمپانی - را می رفت.

** Richard Wellesley مارکیز اول، ارل مورنینگتون (۱۷۶۰-۱۸۴۲) فرمانفرمای کل هندوستان (از ۱۷۷۸ تا ۱۸۰۵)؛ وزیر امور خارجه ۱۸۰۹-۱۸۱۲، لرد لیونتانت ایرلند ۱۸۲۱-۸۰ و ۱۸۳۳-۴. برادر بزرگ دوک اول ولینگتون.

سالهای بعد دولت ایران از ایرانیانی که به خدمت انگلیس در می آمدند رنجیدگی روز افزونی پیدا کرد.

اینک تهدید دیگری به صورت بلند پروازیهای ناپلئون در شرق جلوه گر می شد: او پس از فتح مصر در ۱۷۹۸ تصرف هند را از راه ایران ممکن می شمرد. ازینرو فرمانفرمای هند بر آن شد به دنبال سفارت مهدی علی خان هیئت سیاسی بلند پایه تری را تحت ریاست لایقترین مأمورش سروان جان مالکولم Malcolm سی ساله روانه ایران کند. مالکولم از جمله هفده فرزند یک کشاورز تنگ مایه اسکدیل بود که در سیزده سالگی به وسیله کمپانی استخدام شد (ازینرو در سراسر زندگیش به پسر Boy ملقب شد)، فارسی یاد گرفت و قبلاً در هند شایستگی خود را نشان داد. او همراه گروه عظیمی از ملازمان رکاب در فوریه سال ۱۸۰۰ از بمبئی به بوشهر رسید. آنان تقریباً چهار ماه در آنجا ماندند، با ایرانیان بر سر مواد موافقت نامه به مذاکره پرداخته و خود را آمادهٔ پیمودن قریب ۱۲۰۰ کیلومتر راه بوشهر به شیراز، اصفهان و تهران کردند، این راه از آن پس برای مدتی مسیر اصلی مسافران انگلیسی عازم پایتخت سلسلهٔ قاجار بود. هنگامی که سرانجام مالکولم از بوشهر به راه افتاد همراهانش پانصد برابر نیرومندتر بودند؛ و جز مأموران انگلیسی، شامل نزدیک یکصدتن نگهبان سوار و پیادهٔ هندی و تعداد زیادی خدمهٔ هندی و بیش از سیصدتن ملازمان و خدمهٔ ایرانی بود. از اینها گذشته هزار و دویست چاروادار صدها حیوان سواری و باری را که برای انتقال هیئت، چادرها و بارو بنه از ساحل دریا به پایتخت لازم بود، هدایت می کردند. پیش از آن هیچ دولت اروپایی یک چنین هیئتی به ایران نفرستاده بود. بزرگی و بذل و بخشش این هیئت، یعنی هدایای فراوانی که مالکولم نثار می کرد خاطره ای پایدار و از جهاتی بدفرجام در ایرانیان باقی گذاشت، چون توقعات آنان از علل گرفتاریهای مکرر نمایندگان بعدی بریتانیا بود.

به مالکولم تعلیم داده شده بود که ایران را برای حمله به افغانستان تشویق کند و از هر نوع اقدام برای همکاری با آن دموکراتهای شریر و فعال، یعنی فرانسویان بازدارد، و روابط تجاری با انگلستان را رونق بخشد. در ژانویه ۱۸۰۱ او توانست با فتحعلی شاه قراردادهایی منعقد سازد. اولین بار بود یک چنین نوع قراردادی میان دو کشور امضا می شد. در قرارداد سیاسی فتحعلی شاه عهده دار شده بود در صورت حملهٔ افغانستان به هند به افغانستان حمله کند و مانع اقامت و استقرار فرانسویان در ایران گردد؛ در عوض بریتانیا قبول می کرد در صورت حملهٔ افغانستان یا فرانسه به ایران، توپخانه و استحکامات کافی با وسایل لازم، خدمه و مأموران در اختیار ایران بگذارد، و افواج برای الحاق به نیروهای ایران و مقابله و اخراج فرانسویان بفرستد. در قرارداد بازرگانی امتیازهایی که به کمپانی هند شرقی اعطا شده بود تأیید شد و امتیازهای تازه ای به دست آمد.

با اینهمه، هنگامی که چندسال بعد شاه قرارداد سیاسی را پیش کشید و از حکومت هند خواست که او را در مقابله با حملهٔ روسیه به قلمروش در قفقاز یاری کند، جواب مساعدی

نشنید. بریتانیا در این مورد حق داشت، چون در قرارداد نامی از روسیه در میان نبود ولی ایرانیان این را نوعی دغلبازی از جانب متحد تازه‌شان می‌دانستند. شاه که قبلاً با فرانسویان در ارتباط بود با آنان قرارداد فینکن‌شتین (۴ مه ۱۸۰۷) را بست و موافقت کرد به بریتانیا اعلان جنگ کند و همه روابط سیاسی و اقتصادی خود را با آن قطع کند و به سپاهیان فرانسه اجازه دهد برای حمله به هندوستان از خاک ایران بگذرند. در اواخر آن سال سرتیپ گاردان فرانسوی در رأس هیئت سیاسی و نظامی بزرگی به تهران آمد، تا افسرانش به تعلیم سپاه ایران بپردازند. این پیروزی فرانسه در لندن و کلکته سرو صدای زیادی براه انداخت. همچنین موجب بلبشوی سیاسی عجیبی شد، که وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم وضعی خنده‌دار داشت، چون سفیرانی هم از انگلستان (هارفورد جونز Harford Jones) و هم هند (جان مالکولم که اینک به درجه سرتیپی ارتقا یافته بود) برای تشویق شاه به قطع مناسبات با فرانسه و عقد قرارداد تازه‌ای با انگلستان به ایران آمدند.

هارفورد جونز، قریب بیست سال در بصره و بغداد در خدمت کمپانی بود. در این اثنا دوبار به ایران سفر کرده و زبان فارسی آموخته بود، و برای یک چنین سفارتی اشتیاق داشت. هنگامی که او نماینده مقیم کمپانی در بغداد بود، فتحعلی‌شاه نخستین تقاضای کمک از حکومت هند را به او نوشت. جونز هنگامی که در سالهای ۱۸۰۷-۸ در لندن بود، در میان مدیران کمپانی حامیانی یافت که برخیشان از ریخت و پاشهای مالکولم در جریان نخستین سفارتش سخت ناراضی بودند و او با موفقیت توانست ثابت کند نمی‌توان انتظار داشت شاه با یک مأمور کمپانی که بی‌جهت خود را سفیر شاه در ایران معرفی کرده و لقب بارونت بخود بسته است، قراردادی منعقد سازد. در همین اثنا مالکولم که سخت مشتاق بازگشت به ایران بود به همین منظور در کلکته به نبرد پرداخت. او این امتیاز را داشت که در ایران معروف بود و آرتور ولزلی* در انگلستان و لرد مینتو Minto** فرمانفرمای تازه هند در کلکته برایش حامیان نیرومندی بودند. از این گذشته، رقابت میان لندن و کلکته برای دست گرفتن مناسبات سیاسی با ایران موجب تعیین هر دو نفر شد. هرچند مقامات لندن و کلکته می‌دانستند که این کار ممکن است موجب سوء تفاهمها و خطرهایی بشود. البته این رقابت سیاسی مدتهای مدید ادامه یافت. شاید از ترس اینکه مبادا تار رسیدن جونز از لندن دیگر برای جلوگیری از فعالیت‌های فرانسویان دیر شده باشد. مینتو، مالکولم را زوانه تهران کرد. تقریباً بلافاصله کشمکش کودکانه‌تری میان مالکولم و فرمانفرمای کل از یک طرف و سرهارفورد جونز از طرف دیگر در یک مقیاس وسیع آغاز شد و مالکولم همه سعی خود را

* آرتور ولزلی نخستین دوک ولینگتون (۱۷۶۹-۱۸۵۲) و برادر ریچارد ولزلی سابق‌الذکر، در جریان خدمات نظامی خود در هند ۱۷۹۷-۱۸۰۵ اول بار مالکولم را ملاقات کرد. فاتح واترلو ۱۸۱۵؛ نخست وزیر ۱۸۲۸-۳۹؛ وزیر امور خارجه ۱۸۳۴-۵.

** جیلبرت مینتو اول (۱۷۵۱-۱۸۱۴) فرمانفرمای کل هندوستان (۱۸۰۷-۱۳).

برای بی اعتبار جلوه دادن جونز در چشم ایرانیان بکار انداخت ولی با اینکه جونز کم استعدادتر از مالکولم بود این او بود که موفق شد و مالکولم شکست خورد. در اثنای اینکه هارفورد جونز از پورتموث براه افتاد و به دماغه امید نیک رسید، مالکولم در ۱۷ آوریل ۱۸۰۸ با گروه کوچکی از مأمورین انگلیسی و قریب پانصد دریانورد و سرباز هندی از بمبئی روانه بوشهر شد. هنگامی که به بوشهر رسید عواقب خطرناک عدم اخراج گاردان و همه فرانسویان را توسط شاه خاطر نشان کرد؛ و اظهار داشت که بدون این کار حاضر نیست برای عقد قرارداد تازه به تهران برود، و طبیعی است که شاه هم تقاضای او را رد کرد. مالکولم، خشمگین از شکست خویش، بی آنکه گامی از بوشهر فراتر رود، در ماه ژوئن روانه بازگشت به هند شد. جونز که نه روز پس از عزیمت مالکولم به بمبئی رسیده بود، موافقت کرد تا معلوم شدن نتیجه مأموریت مالکولم در آنجا بماند. او در ماه سپتامبر روانه بوشهر شد و با اینکه فرمانفرما از او خواسته بود به هند برگردد، در ۱۷ دسامبر رو به تهران نهاد. او می توانست زودتر از بوشهر خارج شود، ولی به خاطر مواد و مسایل موافقت نامه مانند نخستین مأموریت مالکولم با مقامات ایرانی کشمکشهایی داشت.

هیئت هارفورد جونز عبارت بود از یازده اروپایی که برخی از آنان در بمبئی به او پیوسته بودند، ولی دیگران از جمله جیمز موریه منشی خاص او، یک ماهر انگلیسی و یک پیشخدمت سویسی از انگلستان همراه او بودند و جونز هدایایی با خود داشت که با هدایای مالکولم در سال ۱۸۰۰ رقابت می کرد. بخت هم با او یار بود. عهدنامه تیلیست که در ۱۸۰۷ به وسیله ناپلئون و تزار امضا شده بود، همچنین مشکلاتی که فرانسه در اسپانیا پیدا کرده بود مانع از کمک فرانسه به ایران برای دفع حمله روسیه شد. بدین ترتیب در وقت عمل فرانسویان خود را متحد بی خاصیتی نشان دادند و فتحعلی شاه به اندک تشویقی نیاز داشت تا آنان را بیرون کند و بار دیگر به انگلستان پناه آورد؛ صرف نظر از اینکه جونز بر خلاف مالکولم با اختیارات کامل از طرف پادشاه انگلستان آمده بود و در ابراز موقعیت عالی خود درنگ نمی کرد.

جونز در اوایل مارس ۱۸۰۹ به تهران رسید و در عرض چند روز مذاکراتی که در سر راهش در شیراز آغاز کرده بود به تنظیم یک عهدنامه مقدماتی دوستی و اتحاد منجر شد که در ماده اول گفته می شد برای تثبیت مناسبات صمیمانه و پایدار عهدنامه دوستی و اتحاد بین دو کشور منعقد می شود. شاه عهدنامه های سابق با همه دولت های اروپایی را «باطل و کان لم یکن» اعلام می کرد، و بر عهده می گرفت مانع عبور قوای اروپایی به جانب هند شود و در هیچ اقدامی که هدف آن ضدیت با اعلیحضرت امپراطور بریتانیا یا متضمن خطرات آتی برای ممالک محروسه اعلیحضرت در هند باشد، شرکت نکند، و در صورت حمله افغانستان یا هر دولت دیگر با قوای نظامی به یاری هند بشتابد. در مقابل یاری نیروی بریتانیا، یا به جای آن کمکها و تدارکات نظامی از قبیل توپ و تفنگ و غیره، و افسرانی را که برای اخراج هر نیروی مهاجم اروپایی لازم بود تامین می کرد، حتی اگر خود بریتانیا

تصمیم به صلح با نیروی مهاجم می‌گرفت. از این گذشته بریتانیا تعهد می‌کرد در کشمکشهای ایران و افغانستان دخالت نکند، مگر اینکه هر دو طرف خواهان میانجیگری باشند. بدین ترتیب ورق به‌زیان فرانسویان برگشت؛ و حکومت هند که باید هزینه‌ها را تحمل می‌کرد، چاره‌ای نداشت جز قبول اصولی که به‌وسیله فرستاده‌ای مخالف میل و کوشش آن تنظیم شده بود. فرمانفرمای هند مایل بود به‌مالکولم اجازه دهد تا به‌وسیله ۶۰۰ سپاهی که آماده شده بود از جزیرهٔ خارك سواحل ایران را گلوله باران کند و بدینوسیله شاه را به‌زانو در آورد.

چون در آن روزگار تلگراف نبود، جونز، جیمز موریه را با پیش‌نویس عهدنامه به‌لندن فرستاد تا آن را به‌صورت عهدنامه قطعی درآورد. میرزا ابوالحسن خان ایلچی نخستین سفیر قاجاریه در لندن جیمز موریه را در این سفر همراهی می‌کرد، و وظیفهٔ اصلی او پافشاری در تصویب عهدنامهٔ جدید بود. همچنین موجب پیدایش قهرمان کتاب حاجی‌بابای اصفهانی شد و در اجتماع لندن حسن قبول زیادی یافت. هنگامی که این مذاکرات در لندن جریان داشت، حکومت هند تحت تاثیر ناکامی مالکولم و کامیابی جونز تصمیم گرفت بار دیگر، مالکولم را به‌ایران بفرستد تا علی‌رغم دشمنی با جونز حضور بریتانیا در ایران ادامه یابد. هدف نشانیدن مالکولم به‌جای جونز بود و با این کار می‌خواست مسئولیت کلکته را در مورد مسایل ایران تأکید کند و در عین حال در حفظ اعتبار کمپانی هند شرقی بکوشد، این وضع از اظهارات بی‌دلیل فرمانفرما در مورد «رفتار غیر موجه و اقدامات نامفهوم» جونز معلوم می‌شود. هدف بعدی گرد آوردن تمام اطلاعات ممکن در مورد این کشور بود، چون ترس اخیر بویژه در مورد حملهٔ ایران به‌هند بر فرمانفرمای هند معلوم ساخته بود که تا چه حد اطلاعاتشان در مورد این کشور ناچیز است.

حکومت هند چنان مشتاق شکستن پرو بال جونز بود که دکتر اندرو جوکس نمایندهٔ کمپانی در بوشهر را برای تدارک ورود مالکولم فرستاد تا در ضمن عهده‌دار حفظ منافع بریتانیا باشد؛ ولی جونز سخت پایداری کرد و اقدامات فرمانفرما را نپذیرفت. مالکولم در فوریهٔ ۱۸۱۰ برای سومین بار همراه گروهی از مأمورین برجستهٔ مقیم هند به‌بوشهر رسید و از مسیر عادی روانه تهران شد. بعد از ورود جونز به‌دربار ایران، بر اثر اختلاف گذشته ناچار مسایل و برخوردهایی پیش می‌آمد، ولی برخورد صریح وقتی پیش آمد که جونز (موقع تقاضای بازگشت به‌انگلستان) خیردار شد دولت تصمیم دارد سرگور اوزلی را جانشین او کند. مالکولم که دریافت هیچ امیدی نیست او سفیر مقیم در دربار ایران شود، تصمیم گرفت از راه بغداد روانهٔ هند شود. او بنا به درخواست جونز برخی از افسرانش را برای کمک به‌تعلیم سپاه ایران باقی گذاشت و خود به‌بمبئی رفت و پیش از قبول وظایف

*موریه به‌جونز خبر می‌دهد که «میرزا شخصیت اصلی هر مجلسی بود و مخصوصاً زنان دیوانهٔ او بودند». وقتی او به‌ایران برگشت کمپانی مقرری مادام‌العمری برایش معین کرد.

دیگر، چند ماهی را صرف نوشتن شاهکار دو جلدایش تاریخ ایران کرد. هارفورد جونز، که اینک چهل و هشت سال داشت، يك سال پس از مالکولم ایران را ترك گفت و در ماه ژوئن ۱۸۱۱ از راه استانبول به میهنش بازگشت. در آن شهر سلطان عثمانی به سپاس کمکی که جونز در استرداد ترکها از ایران کرده بود، يك انفیهدان الماس نشان به وی بخشید. در اواخر سفرش بر اثر شکستن کشتی در نزدیکی جزیره وایت دارو نداشتن را از دست داد. مقامات دولتی و مدیران کمپانی هند شرقی همگی خدمات او را در ایران ستودند. وزیر امور خارجه به وی نوشت از اینکه توانست شاه ایران را از وعده های فریبنده دولت فراسنه برحذر دارد و اعتدال و آداب دانی که در برابر اقدامات حکومت هند نشان داده مورد رضایت اعلیحضرت قرار گرفته است. ولی از بخت بد او دیگر نه افتخاراتی نصیبش شد و نه شغلی. جونز که امیدوار بود فرماندار بمبئی شود، به جای آن بازنشسته شد و زندگیش به صورت يك ارباب روستایی و نویسنده در زیباترین اقامتگاه روستایی گذشت که دوستش رابرت اسمارک معمار معروف آن زمان در زادگاهش بولتی بروک واقع در خارج پرستین در ناحیه ردفورشایر برایش ساخته بود. در آنجا به همسرش سارا پیوست، که در غیبت او علاوه بر فرزندان خودش، از دو دختر و يك پسر بی خوبی نگهداری می کرد که جونز در جریان مأموریت بصره آنان را به فرزندی پذیرفته بود. در ۱۸۳۳ تاریخ سلسله قاجار ترجمه جونز بریجز** انتشار یافت. و سال بعد گزارش مشروح مأموریتش در ایران منتشر شد،*** که شرحی بود دلکش و مسحون از خودستایی در مورد پیروزیهایش و نیش و کنایه فراوان نسبت به کارشکنی مالکولم و فرمانفرمای کل. او در ۱۸۴۷ در بولتی بروک درگذشت، و لوحه ساده ای که در کلیسای روت موجود است نه اشاره ای به مدت اقامتش در خارج می کند و نه به موفقیت های چشمگیرش در ایران. مالکولم در ۱۸۳۳ وفات یافت. او در ۱۸۱۵ مقام شوالیه یافت و از ۱۸۲۷ تا سه سال بعد که بازنشسته شد فرماندار بمبئی بود، یعنی مقامی که آرزویش را داشت. دوستان و برادرانش یقین داشتند با برافراشتن مجسمه تمام قد او در صومعه وستمنیستر، این مقبره قهرمانان نامی، کارهایش هرگز از یادها نخواهد رفت. بر آن چنین نگاشته شده:

سرلشکر سرجان مالکولم

متولد برنفت. در اسک دامفریشایر در ۱۷۶۹

متوفی لندن در ۱۸۳۳

در جنگها و مذاکراتی شرکت جست که موجب تثبیت برتری بریتانیا در هند شد.

با کوششهای خستگی ناپذیر و مدبرانه ناشی از نیروی جسمی و روحی خارق العاده که

مشیت الهی به وی اعطا کرده بود

در مقام سیاستمدار، نظامی و ادیب شهرت یافت.

* سرانجام در ۱۸۳۵ مشاور خصوصی شاه شد.

** در ۱۸۲۶ جونز املاک جده مادریش را به ارث برد و علاوه بر آن صاحب نام اشرافی بریجز Bridges شد.

*** تحت عنوان شرح مأموریت فرستاده اعلیحضرت در برابر ایران در سالهای ۱۸۰۷ - ۱۱.

بی‌غرض، آزادمنش، و مهمان‌نواز، دارای عواطفی گرم و رفتاری صمیمانه، ستایشگر و حامی قابلیت، کسی که در سراسر زندگی پر ماجرایش برای مردم شرق کمتر از هم میهنانش همت و غیرت به خرج نداد. خاطره‌اش قرین سپاس میلیونها نفر است. نامش در تاریخ ملتها پر آوازه است. این مجسمه را دوستانی برافراشته‌اند که با فضایل عالی، خدمات عمومی برجسته و استعدادهای خاص خویش آنان را به‌دست آورده بود.

اقدامات و کامیابیهای مالکولم و هارفورد جونز نقطه عطفی در تاریخ روابط ایران و انگلیس بود. هرچند گاه‌گاه توجه لندن و کلکته به ایران معطوف می‌شد، از زمان آنان بود که علایق و حضور دایم بریتانیا در این کشور محسوس شد. آنچه بایستی به‌صورت علایق مستقر سیاسی بریتانیا در ایران در می‌آمد، در سال ۱۸۰۶ بدین صورت از قلم مالکولم جاری شده است: «انگلستان در تقویت ایران به‌صورت سدی در برابر هند نفعی مشهود و مهم دارد». قریب سه سال بعد بریتانیا به‌دولت روسیه یادآور شد که «دولت بریتانیا ایران را همچون سدی در برابر حمله دولتهای اروپایی به قلمرو بریتانیا و هند تلقی می‌کند. به‌خاطر این ملاحظات دفاعی، دولت بریتانیا، با ایران عهدنامه اتحادی بسته است که در نتیجه آن ایران دوست بریتانیای کبیر، فارغ از استیلای خارجی، و با همسایگان خویش در حالت صلح خواهد بود.» این موضوع در سراسر دوران قاجار اساس علایق بریتانیا را تشکیل می‌داد.

با اینهمه، همراه با پیشرفت سایر امور در سده نوزدهم، علایق هم گسترش یافت. ایجاد و نگهداری خط تلگراف، که بریتانیا در سراسر ایران تا خلیج فارس کشیده بود تا پس از شورش ۱۸۵۷ لندن را با هند مربوط سازد، به‌صورت یکی از علایق مهم بریتانیا درآمد. ایران به‌صورت بازاری برای تولیدات انقلاب صنعتی بریتانیا هم مورد توجه قرار گرفت. تعدادی از بنگاههای بازرگانی انگلیسی در تبریز، بوشهر، و جاهای دیگر مستقر شدند و یکی از آنها چنان مورد پشتیبانی رسمی قرار گرفت که توانست تجارت خود را در داخل مملکت گسترش دهد. جویندگان امتیازات بهره‌برداری معادن، راه آهن، تنباکو، بانکداری از لندن و پاریس و مسکو به‌تهران سرازیر شدند، و بریتانیا بانک شاهنشاهی ایران را تأسیس کرد، که بزودی به‌صورت مؤسسه نیرومندی درآمد. کشف نفت به‌مقدار زیاد در سال ۱۹۰۸ در مسجد سلیمان و توسعه سریع بهره‌برداری از آن با اقدامات و سرمایه‌گذاری انحصاری انگلیس، بزودی موجب آن شد که شرکت نفت ایران و انگلیس به‌صورت منافع عمده بریتانیا درآمد و مدتها بعد از انقراض قاجاریه سبب کشمکش شدیدی میان دو کشور شود. تصمیم به‌استفاده از نفت به‌جای زغال‌سنگ در ناوهای نیروی دریایی بریتانیا و خریداری اکثریت سهام شرکت نفت ایران و انگلیس از طرف دولت بریتانیا در پایان جنگ اول جهانی به‌منافع بریتانیا در نفت ایران ابعادی تازه بخشید.

در کتاب راهنمای محرمانه که وزارت امور خارجه بریتانیا برای استفاده هیئت نمایندگی این کشور در کنفرانس پاریس در سال ۱۹۱۹ تهیه کرده بود منافع تجاری انگلیس چنین خلاصه شده است:

- (الف) شعبه تلگراف هند و اروپا و کمپانی تلگراف هند و اروپا.
 (ب) بانک شاهنشاهی ایران
 (ج) تجارت دریایی در خلیج فارس.
 (د) شرکت نفت ایران و انگلیس
 (هـ) امتیاز شرکت لینیج بروس در رود کارون. و جاده اهواز به اصفهان.
 (و) امتیاز سندیکای راه آهن ایران
 (ز) مؤسسات مختلف بازرگانی بریتانیا و هند

همان سال لرد کرزون* وزیر امور خارجه وقت یاد داشتی را به همکارانش در کابینه تسلیم کرد، در توضیح و ضرورت عهدنامه جدیدی میان ایران و انگلیس، که خود طراح آن بود. او نتیجه گرفت: غیرممکن است بتوان اجازه داد ایران دچار اضمحلال قطعی شود... موقعیت جغرافیایی آن، عظمت منافع ما در آن کشور، و امنیت آبی امپراطوری شرقی ما امروز هم - درست مانند ۵۰ سال گذشته - به ما اجازه نمی دهد خود را از آنچه در ایران رخ می دهد برکنار نگهداریم... از این گذشته، اگر ایران تنها بماند دلایل زیادی برای این ترس وجود دارد که از شمال تحت نفوذ بلشویکها قرار گیرد. بدین ترتیب در پایان سلسله قاجار هم، درست مانند آغاز آن، بریتانیا مهمترین منافع خود را حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به صورت محافظی برای امپراطوریش در هند می دانست؛ از این گذشته اینک در این کشور منافع اقتصادی عظیمی داشت که از آنها حمایت کند. ولی افکار کرزون برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی به مذاق ایرانیان خوش نیامد؛ چون آنان می کوشیدند خود را از سلطه خارجی، خواه بریتانیا یا روسیه، آزاد سازند، و قرارداد پیشنهادی او را رد کردند.

صحنه سیاسی

تصمیم لندن برای فرستادن گوراوزلی به جای هارفورد جونز به دربار ایران نه تنها مشتی بر دهان کمپانی هند شرقی بود، بلکه در همین حال نشان می‌داد حالا که قدرت سیاسی به صورت مؤثری در دست فتعلی‌شاه* دومین پادشاه قاجاریه قرار گرفته، دولت بریتانیا متوجه ضرورت ایجاد نمایندگی ثابت در ایران شده است.

برخلاف جونز که عنوان «فرستاده» به دربار ایران را داشت، اوزلی** «سفیر فوق‌العاده و تام‌الاختیار» معرفی شده بود و این نشانه بالا رفتن اهمیت این کار بود. وزارت امور خارجه در تعلیماتش به اوزلی تأکید کرده بود که تنها تابع آن وزارتخانه خواهد بود، هرچند باید «بیشترین مراقبت و توجهش به منافع کمپانی هند شرقی باشد.» به شاه هم اطمینان داده شد که سفیر در برابر پادشاه خویش مسئول است و فرمانفرمای کل «حق مداخله در مأموریت او را ندارد».

اوزلی با اینکه نه نماینده کمپانی و نه از مأموران آن بود، چون قبلاً سالها در هند با موفقیت به تجارت اشتغال داشت، بزودی روشی در خلاف جهت جونز پیش گرفت و نزد مأموران کمپانی مقبولیت تمام یافت. هنگامی که موریه و میرزا ابوالحسن خان با پیش‌نویس قرار داد جونز به لندن رسیدند، اوزلی سمت مترجم و ملازم سفیر ایران را یافت. بدین ترتیب موفقیت خوبی یافت تا جانشین جونز شود و قرارداد را به نتیجه برساند. منافع جدید دولت انگلستان در ایران در تعلیماتی که تا هنگام عزیمتش از لندن به اوزلی داده شد کاملاً مشهود است. او باید از همه امکانات خود «برای کسب اطلاعات دقیق در

* او در ۱۷۹۸ جانشین عمش آقا محمد شاه شد و تا ۱۸۳۴ سلطنت کرد و به خاطر ریش بلند سیاه و چندین صد زن و فرزندش شهرت یافت...

** Sir Gore Ouseley نخستین بارونت (۱۷۷۰-۱۸۴۴). از ۱۷۷۸ تا ۱۸۰۶ در هند بود. در لکهنو پیا دربار اودارتباط یافت ۱۸۰۴-۱۸۰۶. از ایران شناسان برجسته، مؤلف تذکره شعرای فارسی، از بنیانگذاران انجمن سلطنتی آسیایی...

باب ذخایر نظامی و مالی ایران، تولیدات عمده... وضع کشاورزی و فنون مکانیکی، و همچنین هر نوع اطلاعات موثق در باب رفتار، عادات و رسوم، عایدات، کسب، تاریخ و باستان‌شناسی ایران» استفاده کند. به‌ویژه اختیار داده شد تا ستادی برای این کار تشکیل و سالانه قریب ۶۰۰ لیره صرف خرید نسخه‌های خطی عربی و فارسی به‌قیمت عادلانه برای بریتیش میوزیوم کند. همچنین به‌ویژه دستور داده شد گیاهان و دانه‌ها و ریشه‌های کمیاب را برای باغهای سلطنتی کیو Kew گرد آورد. مهمتر از همه اینها، تصمیم دولت بریتانیا برای نگهداری هیئت سیاسی مقیم در پایتخت ایران بود که گفته شد سعی کند از پادشاه ایران زمینی بگیرد و اجازه ساختن قصری را در آن به دست آورد، بشرط آنکه هزینه‌اش با ائانه از ۸۰۰۰ لیره تجاوز نکند. منشاء این تصمیم را باید در خود اوزلی دانست که به‌وزارت امور خارجه اظهار کرده بود باید در تهران برای سفیر مقرر ساخته شود که «در چشم اهالی مظهری از عظمت و دوام روابط ما باشد».

یکی دیگر از مواردی که نشان می‌داد این مأموریت محکمتر از مأموریت‌های پیشین است، این بود که همسر جوان، و جینی Janie دختر سه ساله سفیر و سه نوکر و دو کلفت انگلیسی هم او را همراهی می‌کردند.

سرگور اوزلی و خانمش همراه ملتزمین در ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۰ با دو ناوچه نیروی دریایی به‌نامهای لاین Lion و چیچستر Chichester از اسپیتهد Spithead روانه ایران شدند، و در حین سفر طولانی و ملالت‌بارشان از مادئیرا، ریودوژانیرو، سیلان، کوچینی و بمبئی گذشتند تا در ماه مارس ۱۸۱۱ به بندر بوشهر رسیدند. برادر بزرگ اوزلی به‌نام ولیم نیز که در تحقیقات برادرش در زمینه ادبیات و تاریخ ایران همکاری داشت و در عین حال منشی خصوصی او بود؛ جیمز موریه منشی سفارت؛ رابرت گوردون کاردار سفارت؛ دو کارمند؛ پنج پیشخدمت؛ و یک گاو شیرده در عرشه کشتی لاین، سفیر و خانواده‌اش را همراهی می‌کردند؛ همچنین میرزا ابوالحسن خان ایلچی و هشت نوکر ایرانی‌اش هم با این کشتی به ایران باز می‌گشتند.

بر عرشه کشتی چیچستر هم که حامل باروبنه بود، دو افسر انگلیسی به‌نامهای سرگرد داری و استون با هشت گروهبان و تابین سفر می‌کردند تا به‌تعلیم سپاه ایران کمک کنند؛ همچنین در این کشتی تعدادی تفنگ و نارنجک‌انداز برای ارتش، مقداری هدایا برای تقدیم به‌شاه و اطرافیان و همچنین برخی ائانه برای مقرر جدید سفیر حمل می‌شد.

اوزلی علی‌رغم سفر هفت ماهه‌اش تا بوشهر چندان عجله‌ای برای رسیدن به ایران نشان نداد. او در ماه نوامبر ۱۸۱۱، یعنی تقریباً شانزده ماه پس از ترك انگلستان و قریب هشت ماه پس از پیاده شدن در خاک ایران، به تهران رسید. از جمله دلایل او برای این تأخیر می‌توان بارداری همسرش را در موقع پیاده شدن در بوشهر دانست. با اینکه او را در تخت روان یا هودجی به تهران بردند و تعدادی باربر هندی به‌همین منظور خاص از بمبئی فرا خوانده شد، باز ظاهراً خانم اوزلی تا رسیدن به شیراز دچار زحمات زیادی گردید زیرا

مجبور بود از یکی از ناهموارترین راههای کاروانی و یکی از بدترین گذرگاههای کوهستانی بگذرد. دو کلفت او سفر بدتری داشتند، زیرا ناگزیر بودند سوار کجاوه بشوند، و آن صندلیهایی بود که بر دو طرف پشت قاطر قرار داشت. اوزلی بدرستی دریافت که باید همسرش در شیراز استراحت کند و او در ۱۷ ژوئن ۱۸۱۱ صاحب دختری شد. * این نخستین بچه انگلیسی بود که در ایران متولد می‌شد. کشیش هنری مارتین، که به تازگی از هند به شیراز آمده بود، او را به نام الیزاشیرین غسل تعمید داد. سه ماه بعدی را در اصفهان معطل شدند. علت آن بیماری سختی بود که گروه همراهان سفر دچار شدند، و از جمله کالسکهچی انگلیسی سفیر مرد.

نخستین وظیفه اوزلی جلب حمایت شاه نسبت به قرارداد دفاعی بود که او با خود از لندن می‌آورد و تأیید پیش نویس قرارداد جونز با ایران بود. این قرارداد در ۱۲ ژوئن ۱۸۱۲ امضا شد. در آن مواد و موضوعات پیش نویس قرارداد جونز مورد تأیید قرار گرفته بود. دولت انگلستان تعهد کرده بود، در صورت حمله هر یک از دولت‌های اروپایی به ایران و تقاضای کمک دولت ایران، اگر دولت هند نتواند سپاه لازم را برای کمک به ایران بفرستد، سالانه ۲۰۰،۰۰۰ تومان (۱۵۰،۰۰۰ لیره) در اختیار ایران بگذارد، و این مبلغ تا وقتی با دولت مهاجم در جنگ است به منظور تدارک و تعلیم سپاهی مرتباً پرداخت گردد. همچنین دولت بریتانیا عهده‌دار شده بود عنداللزوم به شاه کمک کند تا در آبهای ساحلی دریای خزر به ایجاد تیروی دریایی بپردازد، و در صورت لزوم با کشتیهای جنگی و ارتش خود به ایران در خلیج فارس کمک کند. دولت بریتانیا افسر و افراد لازم را برای تعلیم ارتش ایران در اختیار این کشور می‌گذاشت، ولی شاه تأکید داشت که آن موضوع با جزئیات قید، و این افراد از سرهنگ تا سرجوخه دقیقاً ذکر شوند. بریتانیا بار دیگر تأکید می‌کرد بدون درخواست میانجیگری هر دو طرف در منازعات ایران و افغانستان مداخله نخواهد کرد. از طرف دیگر دولت ایران هم تعهدات مختلف خود را در پیش‌نویس قرارداد مجدداً تأیید می‌کرد.

اندکی پس از ورود اوزلی به تهران کشمکش میان ایران و روسیه بار دیگر بالا گرفت. تعدادی از افسران و افراد هیئت نظامی بریتانیا همراه سپاه ایران می‌جنگیدند و این مسئله موجب نگرانی دولت بریتانیا شده بود. زیرا اینک با روسیه برضد ناپلئون متحد شده بود. بدین سبب، اوزلی که می‌دید جنگ برای ایران عواقب وخیمی خواهد داشت، به تقاضای روسیه برای میانجیگری و عقد صلح رضایت داد. عهدنامه گلستان که در نتیجه این میانجیگری در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ بسته شد، برای ایرانیان ضربه سختی بود و آنان مجبور شدند تمام قلمرو خود را در شمال رود ارس از دست دهند، و از آن پس این رودخانه به‌صورت خط مرزی شمال باختری ایران باقی ماند. ایرانیان اوزلی را به‌خاطر این تحقیر

* چند ماه بعد این دختر بچه در تهران درگذشت. در ۱۸۱۳ در تبریز صاحب پسر شد با نام تعمیدی ولزی عباس.

سرنش کرده‌اند و اشتیاق او را در برقراری صلح ناشی از ترجیح دادن منافع بریتانیا به منافع ایران دانسته‌اند.

همچنین دوستی نوبنیاد روسیه با بریتانیا در لندن موجب پیدایش فکرهای تازه‌ای راجع به عهدنامه دفاعی ایران و انگلیس شد. بیشتر به‌خاطر ناراحتی ایرانیان، دولت بریتانیا اصرار داشت پیش از اینکه مرکب امضای اوژلی در زیر قرارداد خشک شود در آن تجدیدنظر کند. به‌خاطر ترس از تحریک روسیه، بیشتر توجه دولت بریتانیا به‌حذف قسمتهایی بود که این دولت را مجبور می‌کرد به‌تعلیم نیروهای نظامی ایران کمک کند. در نتیجه قرار داد تازه‌آبکی‌تری تهیه شد. در این اثنا اوژلی آماده مراجعت به‌لندن می‌شد و آقای هنری الیس* نامی برای تمام کردن کار قرارداد به‌تهران فرستاده شد. الیس و موریه، که هنگام عزیمت هیئت اوژلی برای تصدی کارها در تهران مانده بود، از طرف دولت بریتانیا قرارداد را امضا کردند.

این تحریر ثانوی قرارداد دفاعی، که به‌عهدنامه تهران موسوم شد، از لحاظ ایرانیان کمتر از قرارداد ۱۸۱۲ خشنودکننده بود. با اینهمه با توجه به‌اوضاع و احوالی که ایران پس از عقد عهدنامه گلستان داشت دیگر دولت ایران قدرت انتخاب نداشت و داشتن عهدنامه‌ای با بریتانیا بهتر از هیچ بود، زیرا این تنها دولت اروپایی بود که می‌توانست حمایت خود را در برابر روسیه به‌ایران عرضه کند. اقلاً، در صورت اشغال، کمک نظامی، یا در غیر این صورت کمک هزینه سالانه و اسلحه و تجهیزات وعده می‌داد. ولی تصمیم بریتانیا، بلافاصله پس از امضای قرارداد، برای بیرون بردن هیئت نظامی خویش، همراه با کشمکشهایی در مورد پرداخت کمک خرج سالانه و تاخیر ارسال اسلحه، بزودی موجب پیدایش اختلافات شدید میان دو طرف قرارداد شد. در ۱۸۲۲ روابط سیاسی دو کشور عملاً قطع شد، و آن هنگامی بود که سروان هنری ویلوك نماینده سیاسی بریتانیا از ترس جاننش به‌لندن گریخت، زیرا شاه او را تهدید کرده بود به‌خاطر بی‌احترامی به‌فرمانش سرش را از تن جدا می‌کند. ظاهراً شاه که در ضمن قمار مبلغی گزاف به یکی از وزرایش باخته بود، می‌خواست با یک تیر دو نشان بزند و بدهی خود را به‌صورت حواله بابت کمک خرج برای سفیر بریتانیا فرستاد. شاه مأموری به‌دنبال ویلوك به‌لندن فرستاد تا کمک خرج را وصول کند.

در ۱۸۲۶ وقتی جنگ با روسیه دوباره بالا گرفت، شاه براساس ماده ۴ عهدنامه خواستار کمک شد، ولی این کمک هم مانند کمک هزینه رد شد، بدین عنوان که جنگ از طرف ایران شروع شده بود - این حقیقت نداشت، و از نظر ایرانیان بهانه‌ای بود برای فرار از یک تعهد کتبی. به‌دنبال پیروزیهای روسیه، بار دیگر بریتانیا ناچار شد برای عقد صلح

* Sir Henry Ellis (۱۷۷۷-۱۸۵۵) در سومین مأموریت مالکولم در ایران او را همراهی کرد و در ۱۸۱۶ همراه لرد آمهرست به‌چین رفت.

پادرمیانی کند. مکدونالد وزیر مختار بریتانیا در تبریز* و معاونش مک نیل در برقراری آتش‌بس و بیرون راندن سپاه روسیه نقش مهمی ایفا کردند. ولی عهدنامه ترکمانچای در ۲۱ فوریه ۱۸۲۸ میان روسیه و ایران بیش از عهدنامه گلستان برای ایرانیان حقارت بار بود. شاه ایران علاوه بر از دست دادن باقی مستملکاتش در شمال رود ارس مجبور شد غرامت جنگی سنگینی بپردازد؛ و از آنجا که تقریباً ورشکسته شده بود ناچار شد به پیشنهاد مکدونالد ۲۵۰,۰۰۰ تومان بگیرد و ماده ۳ و ۴ عهدنامه تهران را لغو کند. این دو ماده مربوط می‌شد به پرداخت کمک‌هزینه سالانه و رساندن کمک نظامی به ایران در صورت تهاجم خارجی.

ایرانیان از این نقض قرارداد از طرف متحدشان سخت خشمگین شدند، مخصوصاً وقتی که دولت بریتانیا خودسرانه پرداختی خود را به ۵۰,۰۰۰ تومان کاهش داد. در خود انگلستان هم جمعی از قرارداد بی‌شرمانه‌ای که به ایران تحمیل شده بود انتقاد می‌کردند. واقعیت این بود که چند سال پیش از آن دولت بریتانیا چنین نتیجه گرفت که مداخله در کار ایران و روسیه بی‌فایده است. ازینرو تصمیم گرفت خود را از تعهدات عهدنامه ۱۸۱۴ خلاص کند. بزودی متوجه شد نیازی به یک سفیر نیرومند در تهران نیست؛ آنچه می‌خواست کسی بود که مراقب دسیسه‌ها و دست‌اندازیهای روسها باشد. موریه، که پس از رفتن اوزلی مدت کوتاهی جانشین او شد، سمت یک وزیر مختار درجه دوم را داشت؛ حال آنکه سروان هنری ویلک جز درحد یک کاردار سفارت نبود و با اینهمه یازده سال اداره امور سفارت را عهده‌دار شد.

کسانی که در اوایل به عضویت هیئت سیاسی در تهران درآمدند بیشتر برحسب تصادف وارد کار سیاست شدند و نه مطابق نقشه. موریه و ویلک، که هر دو در ۱۸۰۸ با هارفورد جونز به ایران آمدند از آن جمله‌اند. موریه در حوالی سال ۱۷۸۰ از پدری سویسی و مادری هلندی در ترکیه به دنیا آمد. پدرش در جوانی به‌ازمیر مهاجرت کرده و به تابعیت انگلستان درآمده بود. جیمز موریه پس از تحصیلاتش در انگلستان به ترکیه بازگشت، و در آن هنگام پدرش در آنجا نماینده شرکت لوانت بود. هنگامی که هارفورد جونز در ۱۸۰۶ عازم لندن بود، موریه در استانبول وی را ملاقات کرد و تا لندن با او همسفر شد. وقتی هفده ماه بعد جونز سفیر بریتانیا در ایران شد موریه از پیشنهاد او برای پیوستن به این مأموریت با سمت منشی خوشحال شد. بعداً هنگامی که با متن پیش نویس قرارداد به لندن رفت وزارت خارجه را تشویق کرد تا به‌وی مقام ثابتی بدهد - بیشتر به‌ضرر جونز

* تبریز مرکز آذربایجان یعنی مهمترین استان (ایالت). ایران بود و عباس میرزا نایب‌السلطنه فرمانروایی آن را بر عهده داشت. او همچنین فرمانده کل قوا و از ۱۸۱۰ به بعد از طرف پدرش عهده‌دار امور روابط خارجی بود. ازینرو تبریز به صورت پایتخت دوم درآمد و وزیر مختار بریتانیا بیشتر وقتش را در تبریز می‌گذراند و دارای اقامتگاهی در این شهر بود.

که مقامی موقت داشت. موریه وقتی در ۱۸۱۵ تهران را ترك كرد، پس از مأموریت کوتاهی در مكزيك، فعالیت سیاسیش به آخر رسید. از آن پس اوقات خود را صرف نویسندگی كرد و با هجو سرگرم كنده‌ای كه در كتاب حاجی بابای اصفهانی از ایرانیان كرد شهرت زیادی یافت. بسیاری از ایرانیان وقتی دانستند نویسنده این كتاب يك تن انگلیسی است سخت رنجیدند.

هنری ویلوك* عضو خانواده بزرگی بود كه از كمپانی هند غربی درآمد سرشاری یافت. او و برادر كوچكش در جوانی به خدمت كمپانی هند شرقی درآمدند و در هنگ ششم سوار مدرس بودند كه در ۱۸۰۸ هیئت جونز را همراهی كرد. هنری همراه جونز در سمت فرمانده مستحفظان و مترجم هیئت از بمبئی روانه ایران شد. برادرش جورج هم در ۱۸۱۱ فرمانده مستحفظان همراه اوزلی شد. جز دیداری کوتاه از لندن، هر دو برادر تا ۱۸۳۰ در ایران ماندند. و سپاهیگری و سیاست را توأم كردند. آنان در تعلیم سربازان ایرانی و در جنگ با روسها و كردها شركت داشتند و به خاطر خدماتشان به دریافت نشان شیر و خورشید از شاه مفتخر شدند. هنگامی كه پس از عزیمت موریه، هنری عهده‌دار اداره امور سفارت شد، جورج را به معاونت خود گماشت. و در ۱۸۲۲-۳ هم وقتی به لندن رفت سرپرستی سفارت را به او سپرد.

برادران ویلوك رسمی گذاشتند كه بزودی رایج شد، یعنی نظامیان مقیم هند برای مأموریت سیاسی به ایران فرستاده شدند. این اتفاق ناشی از علایق بیشتر و نزدیکی هند به ایران بود، و افراد جوان بیشتر در خدمت كمپانی هند شرقی بودند كه مانند برادران ویلوك در صورت لزوم می‌توانستند در ایران باشند، یا قبلاً این كشور را می‌شناختند. همچنین، در آن هنگام فارسی زبان قسمت اعظم هند بود، و بیشتر مقامات عالی‌رتبه كمپانی در اوایل خدمت خویش آن را تا حدی آموخته بودند.***

با اینهمه، هرچند بیشتر اعضای سفارتخانه كوچك تا نیمه دوم قرن از هند فرستاده می‌شدند، اداره آن میان وزارت امور خارجه در لندن و كمپانی هند شرقی در فورت ولیم كلكته در نوسان بود. از زمان انتصاب جونز در ۱۸۰۸ تا ۱۸۲۳ نظارت بر امور سفارت در تهران به عهده وزارت خارجه بود، تا در این هنگام از آنجا كه «موضوع روابط با ایران اگر نه كاملاً، به‌رحال اساساً آسیایی است»، كانیگ وزیر امور خارجه تصمیم گرفت مسئولیت هیئت سیاسی تهران را به حكومت هند واگذارد.

* سرهنگ دوم Sir Henry Willock (۱۷۸۸-۱۸۵۸) در ۱۸۲۷ منصب شوالیه‌گری یافت. از ۱۸۰۸ تا ۱۸۳۰ در ایران خدمت كرد و سپس به انگلستان رفت. مدیر كمپانی هند شرقی ۱۸۲۸-۵۸ و رییس آن ۱۸۴۵. در ۱۸۲۷ با الیزادیوس ازدواج كرد، سه فرزند اولشان در ایران زاده شدند.
** در مدرسه كمپانی هند شرقی زبان فارسی تدریس می‌شد: كالج فورت ولیم كلكته (تأسیس در ۱۸۰۰) و كالج هند شرقی حیدرآباد (۱۸۰۶).

کمپانی هند شرقی سرهنگ جان مکدونالد* از هنگ ۳۴ پیاده نظام مدرس را در ماه مارس ۱۸۲۴ به سمت فرستاده خود تعیین کرد، ولی شاه ایران «پذیرفتن سفیر از جانب مشتی تاجر» را دون مقام خود دانست - مخصوصاً از آنرو که نزد همسایه‌اش سلطان عثمانی سفیری از جانب امپراطوری بریتانیا فرستاده شده بود. نخست شاه از پذیرفتن مکدونالد جز با عنوان سفیر امپراطور بریتانیا خودداری کرد، زیرا بیش از کمپانی احتمال داشت وی را در برابر روسیه یاری کند؛ بعداً بر اثر کوششهای هنری ویلک حاضر شد مکدونالد را بپذیرد، مشروط بر اینکه مورد تأیید امپراطوری قرار گیرد. با اینهمه حکومت هند سخت تند می‌رفت و اصرار داشت که برای سفیرش دعوتنامه رسمی فرستاده شود و جمعی از اعیان ایران برای ملازمت او در سفرش به ایران روانه بمبئی شوند. ایرانیان تسلیم شدند و بدین ترتیب مکدونالد قریب دو سال پس از تعیین شدنش پذیرفته شد. او بزودی نقش مهمی در عقد صلح میان ایران و روسیه ایفا کرد و به خاطر خدماتش نشان شیر و خورشید و هدایایی از شاه ایران و تزار روسیه دریافت کرد. با اینکه او وظیفه ناخوشایند منصرف کردن ایرانیان از پافشاری در اجرای مواد ۳ و ۴ قرارداد تهران را بر عهده گرفت، بروایت شاهد عینی «به‌خاطر رفتار آرام و عاری از مزاحمت، و در عین حال متین و خالی از عیب خویش از احترام نایب‌السلطنه و سایر بزرگان ایران برخوردار بود.» او در ماه ژوئن ۱۸۳۰ در تبریز وفات یافت و با احترامات کامل نظامی در کلیسای آرامنه مدفون شد. در این مراسم ۴۵۰ تن از قراولان خاص نایب‌السلطنه شرکت داشتند و به‌مناسبت ۴۷ سال زندگیش ۴۷ تیر توپ شلیک شد.

پس از مرگ وزیر مختار، سروان جان کمپبل از هنگ سوار مدرس کفیل سفارتخانه شد و فعالیت شدیدی را برای احراز مقام سلف خویش آغاز کرد. او در ۱۸۲۶ خدمت خود را در هیئت سیاسی مکد و نالد آغاز کرده بود. علی‌رغم مخالفتی که در این هنگام هنری ویلک در لندن می‌کرد، عملاً مقام خود را تثبیت کرد، تا آنکه در سال ۸۳۴ دولت بریتانیا او را به‌عنوان ژنرال قسول و وزیر مختار معرفی کرد و لقب Sir به‌وی داده شد. احتمالاً این مقام رامرهون پدرش بود که در این هنگام در لندن ریاست هیئت مدیره کمپانی هند شرقی را داشت. گزارشهای معاصر با کمپبل کمترین تردیدی باقی نمی‌گذارد که با همه زیبایی ظاهر، او خصلتی ناخوشایند، ستیزه‌جو و غیر قابل احترام داشت. معاون اولش جان مک‌نیل او را مردی توصیف می‌کند که به‌عقلش نمی‌توان اعتماد داشت... اخلاقش در خور احترام نیست.... چنان عاری از بصیرت است که نمی‌توان رازی را بدو سپرد، و چندان خالی از حقیقت است که نمی‌توان به‌وی اعتماد کرد. ایرانیان هم برایش احترامی قابل نبودند و در ماه نوامبر ۱۸۳۴ به‌شدیدترین وجهی از او به‌وزارت خارجه بریتانیا شکایت کردند. با

* Sir John Macdonald Kinneir (۱۷۸۲-۱۸۳۰) مالکولم را در سومین مأموریتش به‌ایران همراهی کرد. به‌جای نام خانوادگی کین‌ایر از نام خانوادگی مادرش مکدونالد استفاده کرد.

اینهمه به خاطر نقش مهمی که در يك لحظه بحرانی ایفا کرده مورد تأیید مورخان قرار گرفته است؛ پیشدستی در پرداخت ۲۰,۰۰۰ لیره به سپاه ایران به منظور حفظ تاج و تخت برای محمدشاه نوه فتحعلی شاه در سال ۱۸۳۴.

مقارن این ایام بار دیگر مقامات لندن نگران تهدید هند از جانب روسها بودند؛ همچنین می دانستند که نفوذ روسیه در تهران به ضرر بریتانیا افزایش زیاد یافته است. مقارن سال ۱۸۳۲ وزارت امور خارجه با عجله زیاد در صدد مشورت با سرگور اوزلی سفیر سابق خود در ایران برآمد. او در ضمن یادداشت مفصلی تأثیر اعمال انگلستان را در میان ایرانیان چنین تصویر کرده بود. «پس از جانشینی سفیر کمپانی هند شرقی به جای سفیر امپراطوری بریتانیا و حذف مواد مربوط به دفاع و پرداخت کمک هزینه از قرارداد تهران ایرانیان احساس می کنند که انگلستان ترکشان کرده است.» برای باز گرداندن اعتبار از دست رفته، اوزلی پیشنهاد می کرد سفیری از طرف امپراطوری فرستاده شود و مواد باطل شده که برای دفاع از ایران حیاتی است بار دیگر مورد تأیید قرار گیرد. دولت انگلستان که توصیه های مشابهی از دیگران هم دریافت کرده بود، در حالی که نمی خواست مواد لغو شده را تأیید کند، در ۱۸۳۴ تصمیم گرفت اداره امور هیئت سیاسی تهران را به وزارت امور خارجه برگرداند. کمپانی هند شرقی موافقت کرد، زیرا می دید اینک که نفوذ روسیه در ایران تا این حد بالا رفته، برای اداره امور روابط با ایران وزارت امور خارجه بریتانیا مناسبتر است. همچنانکه اوزلی می گفت «کار اصلی مأموریت سیاسی در ایران حفظ امپراطوری شرقی ماست» و حکومت هند مأموریت داشت در پرداخت مخارج شرکت کند. این سهمیه پس از چانه زندهای زیاد ۱۲,۰۰۰ لیره در سال تعیین شد، بعلاوه تمام مخارج نمایندگی مقیم بوشهر.

پس از شورش هند و انتقال امور هند از کمپانی به دولت بریتانیا تصمیم گرفته شد امور ایران به وسیله اداره جدیدالتاسیس دیوان هند Indian Office حل و فصل شود. هر چند پس از چند ماه بدین نتیجه رسیدند که برای اداره امور مربوط به روابط سیاسی در کشوری که چندین قدرت خارجی دیگر از قبیل روسیه، فرانسه، و عثمانی منافع روزافزونی دارند، وزارت امور خارجه مناسبتر است. علی رغم توصیه ای که در سال ۱۸۷۰ کمیته مجلس عوام انگلیس کرد که امور ایران تحت نظر وزارت کشور هند قرار گیرد همچنین کمیته پیشنهاد کرد که در صورتی هم این موضوع مورد قبول قرار نگیرد هیئت سیاسی از هند به ایران فرستاده شود، با اینهمه از آن تاریخ امور سیاسی مربوط به ایران از طرف وزارت خارجه اداره شد. گرچه برخی کنسولها از هند فرستاده شدند، و از ۱۸۷۷ کاردار نظامی دقیقاً از ارتش هند تعیین شده بود، همچنین کارکنان نمایندگی مقیم بوشهر منحصرأ از هند فرستاده می شدند، این توصیه هم بزودی فراموش شد.

با اینهمه دولت هند هرگز خوشحال نبود از اینکه باید مبلغی سنگین می پرداخت * ولی

* مقارن سال ۱۸۹۹ وزارت امور خارجه تنها سالانه ۱۵,۰۰۰ لیره و در عوض دولت هند ۶۱,۰۰۰ لیره برای —

امور سیاسی در دست کسانی بود که زمانی یکی از سیاستمداران پیر از سر تمسخر آنان را «منشیهای خانگی. سفارتخانه‌های اروپا» خوانده بود؛ دولت هند عقیده داشت کسانی می‌توانند حافظ منافع هند باشند. که تجربه آموختگان در هند آنان را به شیوه‌های شرقی تعلیم داده باشند. نه وزارت امور خارجه. این عقیده را قبول داشت، و نه ایرانیان که از آنچه نوعی تحقیر و زیاده‌طلبی بریانی و مخصوصاً حکومت هند می‌دانستند سخت رنجیده بودند. این احساس هرگز از میان نرفت و حتی وقتی در ۱۹۱۹ وزیر خارجه ایران در لندن از لرد کرزون تقاضا می‌کرد تا در فرستادن کارشناسان انگلیسی به ایران شتاب کند، اصرار داشت هیچکدام از افسران یا کارکنان هندی نباشند؛ نه بدان سبب که به تجارب چنین افرادی اعتماد ندارد، بلکه در هند چنان بارآمده‌اند که تصور نمی‌کنند با ایرانیان باید به صورت افرادی برابر با خودشان رفتار کنند.

برای نشان دادن تجدید اداره هیئت سیاسی انگلیسی مقیم ایران از طرف وزارت خارجه، همان هنری الیس عاقد عهدنامه ۱۸۱۴ تهران را در سال ۱۸۳۵ به صورت نماینده ویژه در رأس هیئتی از لندن به تهران فرستادند تا تسلیت پادشاه انگلستان را به مناسبت مرگ فتحعلی‌شاه ابلاغ و جلوس محمدشاه را بر تخت تبریک گوید؛ همچنین از او خواسته شد تا یک قرارداد بازرگانی منعقد کند، ولی در این کار شکست خورد و پس از کمتر از یک سال به لندن بازگشت. هنگام بازگشتش دکتر جان مک‌نیل به عنوان وزیر مختار دولت انگلیس تعیین شد.

شاید مک‌نیل لایقترین و با نفوذترین نماینده سیاسی بریتانیا بود. که در سده نوزدهم به ایران فرستاده شد، هرچند او کارش را در ایران نه با سیاست بلکه با طبابت آغاز کرد. پس از اتمام تحصیلاتش در ادینبرو در ۱۸۱۶ به خدمت کمپانی هند شرقی درآمد و پس از شرکت در یک لشکرکشی برضد دزدان دریایی در خلیج فارس، کمپانی در سال ۱۸۲۵ او را به عنوان دستیار جراح هیئت سیاسی بریتانیا به ایران فرستاد. جز اقامتهای کوتاهی در انگلستان، او تا ۱۸۴۲ در ایران ماند، و پس از آن به زادگاهش اسکاتلند بازگشت تا کاری تازه ولی به همان اندازه مهم را عهده‌دار شود. *

در ایران، از آنجا که اعضای سفارت کم بود، مک‌نیل بزودی به کارهای سیاسی کشیده شد. هنگامی که هنری ویلک کاردار سفارت در ۱۸۲۲ با عجله روانه لندن شد، با اصرار مک‌نیل را همراه برد. مک‌نیل در انگلستان بار دیگر ازدواج کرد (همسر اولش در ۱۸۱۶ وفات یافته بود) و در اواخر ۱۸۲۳ با زنش به تبریز بازگشت. از ۵ فرزندى که این زن آورد، تنها یک دختر کودکی را پشت سر گذاشت. مک‌نیل گاه در تهران و گاه در تبریز معاون سه تن از سفرا بود: ویلسوک، مکدونالد و کمپبل. در مذاکراتی که منجر به عقد

← هزینه‌های امور تأسیسات مختلف بریتانیا در ایران می‌پرداخت.

* Sir John McNeill (۱۷۹۷-۱۸۸۳). رییس هیئت نظارت بر قانون حمایت از فقراى اسکاتلند. ۱۸۴۵-۶۸؛ و

عهدنامه ترکمانچای و خروج سپاهیان روس از آذربایجان شد نقش فعالی داشت. شاه به خاطر خدماتش در این زمینه او را به دریافت تمثال الماس نشان خویش مفتخر ساخت، همچنین احتمالاً این کار موجب جلب اعتماد و تعیین او به سمت پزشک خاندان سلطنتی شد. زیبایی ظاهری، و رفتار سنجیده و متین او را محبوب ایرانیان ساخت، هرچند در قضیه هرات او را مسئول شکست خود می دانستند.

مکنیل که دیرزمانی آرزوی يك مقام سیاسی را داشت در ماه فوریه ۱۸۳۲ از تبریز روانه بوشهر شد، زیرا تصور می کرد در آنجا نماینده مقیم خواهد شد. پس از مسافرتی دشوار، در نزدیکی بصره به وی گفته شد تصمیم عوض شده است. او با خانواده اش مسافرت زمستانی سختی را گذراند و همسرش در طی نامه ای نوشته که چگونه با فرزندش در کجاوه ای سفر می کردند که روزی دوازده تا بیست بار پای اسب می لغزید. اغلب مجبور می شد در توی برف و گلی که تا زانو می رسید هشت تا ده کیلومتر راه پیمایی کند. آنان در همدان صاحب دختری شدند و مکنیل ناگزیر به تبریز بازگشت و پیشه طبابت و دستکاری سفیر را بار دیگر احراز کرد. سرانجام وقتی در ۱۸۳۴ پس از یازده سال دوری از میهن به لندن بازگشت به سمت وزیر مختار در تهران منصوب شد و او از ۱۸۳۶ تا ۴۲ این سمت را داشت - جز مدت کوتاهی که به خاطر قضیه هرات روابط سیاسی قطع شده بود. مکنیل از مدافعان سرسخت اهمیت حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران در برابر توسعه طلبی روسیه بود. او عقاید خود را در ضمن کتابی ۱۵۰ صفحه ای تحت عنوان موقعیت فعلی و آتی روسیه در شرق در سال ۱۸۳۶ منتشر کرد، و توجه زیادی را در لندن و کلکته برانگیخت.

پس از عزیمت مکنیل در ۱۸۴۲ سفارت به عهده معاونش سرهنگ دوم جاستین شیل Justin Sheil واگذار شد و او در ۱۸۴۴ به مقام وزیر مختاری رسید. او هم مانند چهارتن پیشینیانش مورد حمایت کمپانی هند شرقی بود و در سال ۱۸۳۳ به عنوان سروان هنگ پیاده نظام سبک بمبئی و معاون فرمانده افسران و افراد اعزامی برای آموزش سپاهیان ایران به ایران آمد. در ۱۸۳۶ به عنوان منشی به هیئت نمایندگی سیاسی انگلیس پیوست و بزودی ستوان فرانسویس فرنٹ Francis Farrant از هنگ سوار سبک بمبئی بدو ملحق شد. گرچه این دو تن آشکارا با یکدیگر بدرفتاری می کردند، تا ۱۸۵۲ در خدمت سفارت باقی ماندند، تا آنکه فرنٹ به خاطر بدرفتاری شیل با او کناره گرفت و يك سال بعد شیل هم کنار رفت. شیل در دو زبان فارسی و ترکی معلومات خوبی داشت، در مناسباتش جانب اعتدال را رعایت می کرد؛ دارای خلقی آرام و منزوی بود و برخلاف فرنٹ که می گویند مظهر افسران سواره نظام هندی، شخصی شوخ، و اهل طنز و شوخی بود، و هرگز با کتاب سر و کاری نداشت. گزارشهای شخصی شیل نشان می دهد که سیاستمداری لایق بوده، سفرهای زیادی کرده، و همواره آماده بود تا بدون توجه به احساسات ایرانیان حافظ منافع بریتانیا باشد. شیل در ۱۸۴۹ هنگامی که از انگلستان به ایران باز می گشت همسر تازه عرووش را

هم با خود به تهران آورد. این زن بعدها گزارش دلکشی از زندگی و سفرهایش در ایران نوشت و این نخستین کتابی بود که يك زن در این باره می‌نوشت. وقتی شیل در ۱۸۵۳ تهران را ترك می‌گفت دارای سه فرزند شده بود که همراه پدر و مادرشان از راه خشکی به طرابوزان رفتند و از آنجا به قصد استانبول و انگلستان به‌کشتی نشستند.

ابتدا تصور می‌شد یکی دیگر از اعضای هیئت نظامی سال ۱۸۲۳ یعنی سرهنگ هنری راولینسون* Henry Rawlinson که در آن هنگام نمایندهٔ مقیم بغداد و از دوستان شیل بود، جانشین او می‌شود، ولی وزارت امور خارجه عالی‌جناب چارلز موری** Charles Murray پسر دوم ارل دنمور را نتخاب کرد.

در زمانی که روابط ایران و انگلیس در سطح پایینی بود، اگر به‌جای موری، شخص تیزهوش و علاقه‌مندی چون راولینسون جای شیل را می‌گرفت، احتمال داشت از وخامت اوضاعی که به‌جنگ واقعی انجامید جلوگیری می‌شد. موری، علی‌رغم استعدادی که در زمینهٔ زبان و ادبیات داشت، شاید ناشی‌ترین و نامناسب‌ترین فرستاده‌ای باشد که دولت انگلیس روانهٔ ایران کرده است. او فاقد تجربهٔ سیاسی نبود، در ناپل، قاهره (که از آنجا نخستین اسب آبی را برای انجمن جانورشناسی انگلستان فرستاد) و برن خدمت کرده بود، ولی پس از جیمز موریه او تنها فرستاده‌ای بود که بدون گذراندن دورهٔ لازم در هند مأمور ایران می‌شد.

شروع کار موری، بی‌آنکه تقصیر خودش باشد، بد بود. شاه از دانستن اینکه او با دشمنان وی یعنی با حکام مصر و مسقط روابط دوستانه‌ای دارد ناخشنود شد. تایمز با نوشتن مقاله‌ای حاکی از پیشگویی اینکه موری بزودی بینی شاه را به خاک می‌مالد، به‌وی کمی نکرد، حال آنکه آمدن موری بدون وامی که منتظرش بودند، یا قرارداد دفاعی یا هدایا و پیشکشی اسباب نارضایی گردید. بزودی رفتار وی کار را بدتر ساخت. در اثنای ورود به تهران در آوریل ۱۸۵۵ میرزای ایرانی سفارت را اخراج کرد و از وزارت خارجه اجازه خواست تا شخص دیگری را که قبلاً شیل اخراج کرده بود مجدداً استخدام کند - ظاهراً انگیزهٔ او مخالفت با شیل بود که اینک در لندن سمت مشاور وزارت خارجه در امور ایران را داشت. از اینها گذشته به‌مبارزه با صدراعظم برخاست و با تعیین میرزاهاشم‌خان نامی به‌سمت نمایندهٔ مقیم شیراز دشمنی شدید او را برانگیخت. موری بخوبی می‌دانست این شخص مغضوب صدراعظم است، چون سال پیش حاضر نشده بود عضویت او را در

*سرلشکر هنری راولینسون (۱۸۱۰-۹۵) در ۱۸۲۷ به‌ارتش کمپانی هند شرقی پیوست؛ در ایران ۱۸۳۳-۸ و افغانستان و هند ۱۸۳۹-۴۳ خدمت کرد؛ ژنرال کنسول و نمایندهٔ مقیم در بغداد ۱۸۴۳-۵۵؛ نمایندهٔ مجلس ۱۸۵۸ و ۱۸۶۵؛ وزیر مختار انگلیس در تهران ۱۸۵۹-۶۰ عضو شورای هند ۱۸۵۸ و ۱۸۶۸-۹۵؛ رییس هیئت امنای بریتیش میوزیوم ۱۸۷۶-۹۵.

**سرچارلز موری (۱۸۰۶-۹۵) عضو کالج آل ساولز اکسفورد؛ مأمور سیاسی ۱۸۴۴-۷۴. پس از تهران، در ساکسونی، دانمارک و پرتغال وزیرمختار شد.

سفارت انگلیس بپذیرد و عذرش این بود که میرزاهاشم خان هنوز رسماً از خدمت شاه ایران خارج نشده و با خاندان سلطنت نسبت سببی دارد. صدراعظم فوراً با توقیف همسر هاشم خان که در مقر تابستانی سفارت در قلعهک بسر می‌برد به تلافی برخاست. او متهم بود که باموری و دبیر اول سفارت یعنی تیلور تامسون روابطی دارد - و تقریباً مسلم است که بکلی دروغ بود. به دنبال این حادثه یک سلسله یادداشت میان موری و صدراعظم برای آزادی زن هاشم خان مبادله شد، که موهن‌ترین یادداشت‌های میان یک مأمور سیاسی بریتانیا و رئیس یک دولت خارجی بود. شاه وارد معرکه شد و در طی دستخطی خطاب به صدراعظم، که وی دستور داد نسخه‌هایی از آن برای وزرای مختار روسیه، عثمانی، فرانسه فرستاده شود، به «لحن گستاخ، بی‌معنی و موهن یادداشت موری. به صدراعظم» اعتراض کرد و اظهار داشت «این مرد، یعنی موری سفیه، نادان و مجنون» است.

با اینکه برخی اعضای کابینه پالمستون رفتار موری را نابخردانه و اهانت‌آمیز خواندند، به‌ویژه جازه داده شد، اگر دلایل موجهی در مورد منازعاتش راجع به هاشم خان و همسرش داشت، روابط سیاسی با ایران را قطع کند. بدین ترتیب موری در ماه نوامبر ۱۸۵۵ پرچم کشورش را از بالای سفارتخانه پایین کشید و چون دریافت ایرانیان مرعوب نشده‌اند با کارکنانش به بغداد رفت و قریب یک سال در آنجا ماند. در این مدت بر اثر مذاکراتی که در استانبول صورت گرفت موافقت شد موری به تهران برگردد بدون اینکه به‌حیثیتش لطمه‌ای خورده باشد، و از تقاضاهای غیرقابل قبول از جمله استعفای صدراعظم صرف‌نظر شود.

مشکلات موری از جمله عواملی بود که موجب جنگ فنگلیس و ایران شد. پس از شکست در جنگ بود که ایران شرایط انگلیس را برای بازگشت موری به تهران پذیرفت. این شرایط با جزئیات خفت‌آوری در ضمن الحاقیه عهدنامه پاریس ذکر شده، که از جمله باید صدراعظم از قول شاه نامه‌ای به موری می‌نوشت و «از اتهامات موهنی که به وزیر مختار عالیحضرت امپراطور وارد شده بود» اظهار تأسف می‌کرد. رونوشت‌هایی از آن برای سایر سفرای خارجی مقیم تهران فرستاده می‌شد و اصل آن به‌وسیله مقام عالی‌رتبه‌ای برای موری به بغداد ارسال می‌گردید و به نام شاه از او تقاضا می‌شد که با اعضای سفارت به تهران باز گردد، تا «به محض ورود به پایتخت مورد استقبال افراد عالیرتبه قرار گیرد و تا محل خویش در شهر بدرقه شود. به محض ورود صدراعظم در مقر سفارت حضور خواهد یافت و مناسبات دوستانه را با آقای موری تجدید خواهد کرد و او را به حضور شاه خواهد برد. ظهر روز بعد پس از آنکه آقای موری قبلاً از صدراعظم بازدید کرد، باید وی به دیدار اعضای سفارت برود.»

موری که در ماه اوت ۱۸۵۷ از بغداد به تهران بازگشت و مورد استقبال با شکوهی قرار گرفت. پیش از اینکه به‌خاطر ناخوشی به لندن برگردد، تقریباً دو سال در ایران ماند. اندکی پس از آنکه سازمان نویناد دیوان هند مسئولیت امور ایران را بر عهده گرفت وی تقاضای

کناره‌گیری کرد. ولی برای دریافت عنوان Sir که تقاضا کرده بود تا سال ۱۸۶۶ منتظر ماند.

دیوان هند راولینسون را به‌جای موری انتخاب کرد. این انتخابی شایسته به‌نظر می‌رسید، زیرا وی از ۱۸۳۳ تا ۳۵ در ایران خدمت کرده بود، نخست در هیئت نظامی و سپس زیردست مک‌نیل در سفارتخانه؛ ایرانیان را دوست داشت، عمیقاً به‌تاریخشان علاقه‌مند بود و با خواندن کتیبه بیستون در نزدیکی کرمانشاه قبلاً شهرتی کسب کرده بود. با اینهمه انتصاب او برایش چندان موفقیت‌آمیز نبود، چون چند ماهی بیشتر در تهران بسر نبرده بود که دریافت دیوان هند امور سفارت تهران را به‌وزارت خارجه واگذاشته است. راولینسون، که عمری در خدمت حکومت هند بسر برده بود برای خدمت به‌وزارت خارجه آمادگی نداشت. از آن پس داشتن تجربه در هند برای مأموران انگلیس، دیگر از قاعده به‌استثنا تبدیل شد، و سرمورتمبر دوراند (۱۸۹۴-۱۹۰۰) و سرپرسی کاکس (۱۹۱۸-۱۹۲۰) در حکم دو استثنا بودند.

از آن پس فترتی طولانی پیش آمد، چنانکه گویی وزارت خارجه سفارت تهران را فراموش کرده بود و به‌این اکتفا می‌کرد که متصدیان آن را تا موقع مرگ یا بازنشستگی راحت بگذارد.

در ۱۸۶۰ چارلز آلیسون Charles Alison به‌جای راولینسون تعیین شد و تا دوازده سال بعد که وفات یافت در مقام خود باقی بود، جانشینان او هم بترتیب عبارت بودند از ولیم تیلور تامسون - William Taylor Thomson و رونالد تامسون، دو برادری که سالیان درازی را در تهران در خدمت سفارت گذرانده بودند و پس از به‌ترتیب هفت سال و هشت سال خدمت در سمت وزیر مختاری بازنشسته شدند. جز نویسنده این کتاب، در صد سال اخیر هیچ سفیری در دربار ایران به‌اندازه این دو تن اقامت نکرده و همچنانکه کرزون می‌گوید «آن قدر در تهران بسر برده بودند که تا حدی محیط در آنان اثر کرده بود و علاقه‌ای به‌تغییر محیط و صحنه زندگی خود نداشتند». کسانی که از انتقال سریع مأموران سیاسی از يك گوشه دنیا به گوشه دیگر بدگویی می‌کنند، خوب است سخنان کرزون را به‌یاد آورند.

انتخاب آلیسون برای وزیر مختاری تهران عجیب بود، چون او نه در هند و نه در ایران سابقه‌ای نداشت و تمام مدت خدمتش را با سمت مترجم در سفارتخانه انگلیس در استانبول گذرانده بود. او در آنجا دست پروده سراسر اتفورد کانینگ باش‌ایلچی و دوست نزدیک هنری لیارد کاشف نینوا، بود. او همیشه درباره پدر و مادرش سکوت می‌کرد، بعضیها می‌گفتند در مالت به‌دنیا آمده و پدرش کارپرداز يك هنگ انگلیسی بود. لیارد او را زبان شناس و موسیقی دانی عالی می‌داند که فاقد تحصیلات رسمی است و زیبایی صورتش بر اثر موهای صاف و ریش انبوه بدشکل شده. آلیسون در اواخر عمر با بیوه ثروتمند يك بانکدار یونانی ازدواج کرد، و این زن پیش از آنکه در تهران به‌شوهرش ملحق شود

درگذشت. پس از آن با رفیقه ارمنیش که از او صاحب دختری به نام ویکتوریا شده بود ازدواج کرد. عادات و رفتار عجیب آلیسون در تهران موجب گردید که ادوارد ایستویک* از کارکنان فاضل سفارت شغلش را به خطر اندازد و در اوت ۱۸۶۲ رسماً در طی نامه‌ای برای وزیر امور خارجه، مافوق خود را به اعمال خلافی از قبیل زیاده روی بیش از حد، بالا کشیدن پول سفارت، اشاعه «دروغهای زشت و کفر گویی، همنشینی با افراد پست و اجامر و اوباش» متهم کند. ایستویک در همان نامه مدعی شد که آلیسون اغلب نیمه عریان مراجعان را می‌پذیرد و با لباس ترکی و تسبیح به دست قدم می‌زند، و از وزیر خارجه تقاضای رسیدگی دقیق کرد. اما بالاخره به ایستویک گفته شد برای قبول اتهامات «دلایل کافی در دست نیست» و این وظیفه وزیر خارجه اعلیحضرت امپراطور نیست که رفتار مأموران اعلیحضرت را در زندگی خصوصیشان مورد موشکافی قرار دهد و روابط عاطفی آنان را سبک و سنگین کند. مگر در مواردی که به خدمات دولتی لطمه وارد سازد. بدین ترتیب آلیسون نجات یافت و ایستویک با آرامی از کار سیاسی کنار رفت. آلیسون در ۱۸۷۲ در تهران وفات یافت و در کلیسای آرامنه به خاک سپرده شد.

از جمله کارهای درخور ذکر آلیسون این بود که مقامات لندن را واداشت تا به جای مقر هیئت نمایندگی که سرگور اوزلی بنا کرده بود سفارتخانه تازه‌ای ساخته شود.*** آلیسون با مهارت اظهار داشت قصری که ساخته شده بر اثر زمین‌لرزه سال ۱۸۳۰ سخت آسیب دیده و بسرعت در شرف انهدام است «و بمحض اینکه اطاق یا دیواری تعمیر می‌شود، اطاق دیگر فرو می‌ریزد، ازینرو بهتر است هیئت نمایندگی به محل مناسبتری در حومه شمال شهر که در سالهای اخیر ایجاد شده انتقال یابد.» او اضافه کرد روسها «قصر تازه بزرگی ساخته‌اند و وزرا و اعیان ایرانی هم برای خود خانه‌های بزرگتر و بهتری می‌سازند.» سرانجام به آلیسون اجازه داده شد ۳۲۰۰۰ لیره خرج این کار کند که شامل ۸۰۰۰ لیره برای خرید پانزده جریب زمین بود. در بیابانی که در آن هنگام در بیرون باروی شمال شهر بود مقر وسیعی با دفاتر کار، خانه‌های جداگانه برای منشیان و پزشک و اصطبل برای نگهداری ۵۱ اسب ساخته شد. هیئتهای سیاسی دیگر از این کار تقلید کردند و خیابانی که این سفارتخانه‌ها در دو طرفش قرار گرفته بودند به خیابان اروپایی یا خیابان سفارتخانه‌ها معروف شد و این نخستین خیابانی بود که با چراغ گاز روشن شد.

سروان ولیم پیرسون W. Pierson از مؤسسه سلطنتی مهندسان که در آن هنگام در تهران برای شعبه تلگراف هند و اروپا کار می‌کرد برای نظارت بر ساختمان‌های جدید انتخاب شد. آقای وایلد J.W. Wild از موزه سوئیس کنسینگتون و از طراحان نمایشگاه

* Edward B. Eastwick (۱۸۱۴-۱۸۷۲) استاد زبان هندوستانی مدرسه کمپانی هند شرقی ۱۸۴۵-۵۸؛ عضو سفارت در تهران ۱۸۶۰-۳. مؤلف سه سال اقامت در ایران، مترجم گلستان سعدی؛ نماینده مجلس ۱۸۶۸-۷۴.*** اینک از ساختمان قدیم هیئت نمایندگی چیزی باقی نیست، ولی محله‌ای که در آن قرار داشته هنوز به باغ ایلچی موسوم است.

بزرگ هایدپارک در سال ۱۸۵۱، تحت نظر او نقشهٔ ساختمان را به سبک ساختمانهای انگلیسی هند کشید. دو انگلیسی دیگر از کارکنان تلگرافخانه پیرسون را یاری می‌کردند و بقیهٔ کارکنانش ایرانی بودند. علاوه بر اینها یک باغبان آلمانی هم در خدمت او بود که در زمین بایر هزار و پانصد نهال کاشت. و آنها را از قنات سفارت آبیاری کرد. هنگامی که بیست سال بعد کرزون از آنها دیدار کرد به درختان تناوری تبدیل شده بودند. * بناها اندکی پس از مرگ آلیسون تکمیل شدند.

این بناها را بسیار ستوده و هیئت‌های سیاسی دیگر بدان رشک برده‌اند. یک سیاح انگلیسی در ۱۸۹۰ با افتخار می‌گوید «زیباترین سفارتخانهٔ خارجی مال انگلستان است که با درختان و آب فراوان زینت یافته. اطاقهای پذیرایی و تالار مقر سفیر بسیار زیباست. و برج ساعتی به سبک بیزانس به بنا امتیاز خاصی می‌بخشد.» شاه به‌عنوان امتیاز خاص به‌وزیر مختار انگلیس اجازه داده بود طائوسی نگهدارد. طائوس مرغی شاهوار بود که به‌باغ سلطنتی اختصاص داشت.

همچنین آلیسون باعث ساخته شدن نخستین خانه‌های ییلاقی سفارت در قلهک شد. قلهک در آن هنگام روستای کوچکی در ده کیلومتری شمال شهر بود. در ۱۸۳۵ محمدشاه به‌وزیر مختار بریتانیا اختیارات زیادی در مورد قلهک داد. * * * اعضای سفارت در آن هنگام از چند سال پیش ماههای تابستان را در آنجا اطراق می‌کردند. ولی تا سال ۱۸۶۲ شاه رسماً اجازه تملک زمینی را به سفارت نداده بود در آن هنگام آلیسون به‌وزارت خارجه اطلاع داد ساختن خانه‌های کوچک برای وزیر مختار و اعضای سفارت ارزاتر از برافراشتن و برچیدن خیمه و چادر در یک مدت طولانی خواهد بود. با اینهمه پس از مرگ آلیسون در قلهک مسئله‌ای پیش آمد. او زمین را نه به‌نام سفارت بلکه به‌نام خودش خریده بود و ازینرو به‌همسر ارمینش رسید و از او هم به‌دختر نامشروعش و یکتوریا انتقال یافت. که بر اثر ازدواج با یک روس به‌تابعیت روسیه در آمده بود. و یکتوریا که از طرف روسها حمایت می‌شد تا سال ۱۹۰۶ زمین را نگهداشت، تا در این هنگام سفارت انگلیس که بر اثر توسعهٔ املاکش در چهل و پنج جریب باغ مشجر و دارای آب قنات سخت مشتاق به‌دست آوردن زمین بیشتری بود، توانست رضایت او را برای فروش به‌دست آورد. اعضای سفارت ماههای تابستان را در آنجا در اطاقهای خنک می‌گذراندند که دارای دیوارهای ضخیم و سقفهای بلند بود و بیش از بناهای انگلیسی یا ایرانی به‌ساختمانهای هند شباهت داشت.

* هنوز برخی از آنها باقی است که با قامت گرد و کشیده‌شان مانند برجهایی بر فراز بناهای اطراف منظرهٔ جالبی را در دل شهر تهران پدید می‌آورند. آب قنات سفارت سالها بهترین آب مشروب تهران بود. * * * به‌مأموران ایرانی قدغن شده بوده‌اهالی قلهک که در آن هنگام تحت‌الحمایهٔ انگلیس بودند کاری نداشته باشند. آنان از خدمت سربازی معاف بودند و مالیات سالانهٔ خود را به‌وزیر مختار می‌پرداختند و او برایشان کدخدا تعیین می‌کرد. کسی جز ایرانیان و انگلیسیان حق داشتن ملکی را در قلهک نداشت و خارجیانی پیش از برافراشتن برجشان باید از سفارت انگلیس اجازه می‌گرفتند. روسها حقوق مشابهی در روستای مجاور یعنی زرگنده داشتند. آنان در ۱۹۲۱ از این حقوق صرف‌نظر کردند و انگلستان هم در ۱۹۲۸ با بی‌میلی از آن چشم پوشید.

در اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد جمعی نوکر ائانه، رختخواب و باروبنه را از تهران به قلهک می بردند و در مهر ماه که شبها سرد می شد آنها را دوباره به تهران برمی گرداندند. بزرادران تامسون هم یکی به دنبال دیگری جانشین آلیسون شدند. آنان فرزند نویسنده ای از اهالی ادینبرو بودند. برادر بزرگ یعنی ولیم تیلور تصادفاً به ایران آمد. او پس از اتمام تحصیلاتش در دانشگاه ادینبرو در ۱۸۳۵ در ۲۲ سالگی به عنوان دستیار منجم به هیئت اعزامی چسنی Chesney به رود فرات پیوست. سال بعد توانست در حین طوفان مانع غرق یکی از دو کشتی هیئت شود. بدون این کار برای او در هیئت جایی نبود ولی به عنوان قدردانی از خدماتش، او را با اینکه غیرنظامی بود به عنوان دبیر نظامی به سفارتخانه انگلیس در تهران فرستادند. او وقتی در ماه سپتامبر ۱۸۳۷ به تهران رسید دریافت که رییس تازه اش مک نیل در دره لار واقع در خارج تهران چادر زده. بدین ترتیب برای معرفی خودش، و صعود به قله شش هزار متری دماوند عازم آنجا شد. او نخستین اروپایی بود که این کار را کرد. تامسون با زبان فارسی آشنا شد، بحق مقام وابسته اول سفارت را یافت و تا زمان موری بر سر کارش باقی ماند. موری سخت از او بدش می آمد و هنگامی که همه اعضای سفارت در ۱۸۵۵ به بغداد رفتند کاری کرد تا او را به شیلی بفرستند و تامسون نزدیک سیزده سال در شیلی ماند تا در سال ۱۸۷۲ پس از مرگ آلیسون به مقام وزیرمختاری در ایران رسید. وقتی هفت سال بعد بازنشسته شد بیش از یک ربع قرن را در خدمت سفارت در تهران گذرانده بود - تنها برادر کهنترش رونالد که در ۱۸۷۹ جانشین او شد توانست از این لحاظ بر او پیشی گیرد. او در ۱۸۴۸ هنگامی که هجده سال داشت به خدمت سفارت در آمد. رونالد تامسون جز توقف کوتاهی در اروپا سراسر دوران خدمتش را در هیئت نمایندگی مقیم ایران گذراند تا در ۱۸۸۷ بازنشسته شد. او جوانی تحصیل کرده و منظم و دارای صدایی نرم و آرام بود و گویند به ادبیات فارسی علاقه عمیقی داشت و با ایرانیان روابطی عالی برقرار کرده بود.

گرچه هر دو برادران تامسون در تهران بخوبی توانستند خود را تبرئه کنند، ولی در لندن این احساس وجود داشت که برای مقابله با تشبثات روسها در برابر منافع سیاسی و بازرگانی فزاینده بریتانیا باید نمایندگان سیاسی بریتانیا فعالتر و کارکشته تر باشند. ازینرو نمایندگان بعدی دارای تجارب و تحصیلات کامل سیاسی بودند، و بیشتر از میان تحصیلکردگان ایتون و اکسفورد انتخاب می شدند و پیش از احراز مقامات عالی چند سالی را در تهران می گذراندند. از آن جمله بودند فرانک لاسلز، آرتور هاردینگ و سسیل

توسعه کشتیهای بخار علاوه بریتانیا را در دو مسیر هند بیشتر کرد - راه مصر در دریای سرخ و مسیر شام در فرات و خلیج فارس. در سال ۱۸۴۴ مجلس عوام کمیته ای را به امر کشتیهای بخار مأمور کرد تا یک هیئت پنجاه نفری را تحت ریاست سرهنگ فرانسیس چسنی برای بررسی امکانات مسیر فرات مأمور کند و مبلغ ۲۰,۰۰۰ لیره اعتبار در اختیارش گذاشت. قطعات دو کشتی بخاری ته پهن با کشتی به ساحل سوریه انتقال یافت و از آنجا با زحمات زیاد به ساحل فرات حمل شد.

اسپرینگ - رایس. منشیهایشان هم سیاستمداران جوانی بودند که آینده درخشانی در پیش داشتند، از قبیل چارلز هاردینگ (معاون بعدی وزارت خارجه و نایب السلطنه هند) هوراس رمبولد، رونالد گراهام و دو معاون بعدی وزارتخانه یعنی آرتور نیکلسن و رابرت وانزیتارت.

نخستین عضو گروه جدید، یعنی سرهنری دراموندولف* از همه آنان فعالتر و کارآمدتر بود. او فرزند عالیجناب جوزف ولف از یهودیان آلمان بود که به انگلستان مهاجرت کرده بود. هنری دراموندولف پس از چند سال به عنوان سیاستمدار در عرصه اقتصاد بین المللی به فعالیت پرداخت؛ ده سال نماینده حزب محافظه کار در مجلس بود و به مقامات بلند سیاسی رسید. ازینرو وقتی در ۱۸۸۷ به تهران فرستاده شد می توانست روی پشتیبانان نیرومندی که در انگلستان داشت حساب کند. او مهمترین وظیفه خود را جلب سرمایه ها و تجار انگلیس به ایران دانست تا این کشور را برای نفوذ روسیه نامساعدتر سازد. او که از زندگی خشک و یکنواخت تهران سخت ملول شده بود، خود را وقف توسعه منافع بازرگانی کرد و در زمینه کارهایی که برای کشیدن راه آهن و استخراج نفت و احیای رونق سابق خوزستان با ایجاد سد لازم است به لندن نامه های پی در پی نوشت. بیشتر بر اثر کوشش او رود کارون به روی کشتیهای خارجی باز شد و امتیاز بانکی به ارزشی به نفع انگلستان تحصیل شد.

همچنین دراموندولف پیشاهنگ فکر انعقاد يك عهدنامه میان روسیه و انگلیس در مورد ایران بود. چند سال بعد اندیشه او به ثمر رسید و در سال ۱۹۰۷ عهدنامه میان روسیه و انگلیس برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس و يك منطقه بی طرف امضا شد. ایرانیان که بیش از پیش از پیش انگلستان را مدافع خود در برابر روسها و پیشاهنگ اندیشه های آزادیخواهانه می دیدند، از این عهدنامه سخت تکان خوردند. سسیل اسپرینگ - رایس وزیر مختار بریتانیا در تهران هم همین حال را داشت و به ادوارد گری دوست دیرینش در اکسفورد که در آن هنگام وزیر خارجه انگلیس بود نوشت «مثل اینست که ما ملت ایران را به دست دشمن سپرده ایم.» انگلستان بیشتر در فکر هند بود تا ایران** و امید داشت با قبولاندن استقلال ظاهری ایران به روسیه او را از پیشروی بیشتر به سوی هند و خلیج فارس بازدارد. در مقیاس وسیعتر در جستجوی همدستی با روسیه برای تضمینی در برابر تهدید روزافزون آلمان در غرب بود. با اینهمه از نظر ایرانیان عهدنامه روسیه و انگلیس نخیستین گام در راه تجزیه کشور بود، و تا امروز آنچه را که در حکم خیانت بزرگ به ایران بود، نه فراموش کرده و نه بخشیده اند.

* Sir Henry Drummond Wolff (۱۸۲۹-۱۹۰۸). خدمات سیاسی ۱۸۵۲-۶۴، عضو مجلس ۱۸۷۴-۸۵، وزیر مختار در تهران ۱۸۸۷-۹۰ و بخارست ۱۸۹۱، سفیر در مادرید ۱۸۹۲-۱۹۰۰.
** بهر حال نه حکومت هند این عهدنامه را تأیید کرد و نه آکرزون که در مجلس انگلیس سخت به آن حمله کرد.

سرفرانك لاسلز F. Lascelles جانشین دراموندولف سیاستمداری آراسته و کارآزموده بود و به گفته همکار آلمانی‌اش «معهدا كاملا يك نماینده سیاسی است که باصطلاح افسار کارمندان سفارت را ول کرده، ولی آن را خوب می‌چرخاند». جانشینش سرمورتیمر درراند Mortimer Durand با ایرانیان درگیری بیشتری داشت چون اصلاً بدانان اعتنا نمی‌کرد. گفته می‌شد آنان در یافتند که وی تنها به تملق‌گویی و دروغ‌هایشان توجه دارد. او شرق را خوب می‌شناخت، تمام عمرش را در هند خدمت کرده بود و مذاکرات مربوط به خط دوراند را انجام داده بود که مرز افغانستان و هند را مشخص می‌کرد. ایرانیان از رفتار خشک او ناراحت بودند و بزودی دریافتند که قلب او و همسرش در هند مانده است. چارلز هاردینگ از کارکنان زیر دستش انتخاب او به وزیر مختاری تهران را اشتباه محض می‌دانست چون ایرانیان کارکنان انگلیسی هند را دوست نداشتند. هوراس رامبولد یکی دیگر از اعضای مستعد سفارت در یادداشت‌های روزانه‌اش نوشت، دوراند «نسبت به ایرانیان کینه زیادی دارد و انسان احساس می‌کند او مایل است با ایرانیان طوری رفتار کند که گویا او یک نماینده مقیم است و آنان سکنه بومی هند».

پس از آن تنها وزیر مختار دارای سابقه هندی که به تهران آمد سرپرسی کاکس Percy Cox در پایان جنگ جهانی اول بود. انتخاب او به عنوان مرد نیرومندی که دارای تجارب وسیع در مسایل خلیج فارس است باز یک انتخاب نامساعد بود. سابقه کاکس در هند و خلیج فارس او را برای ایرانیان ناخوشایند ساخته بود. او سعی نمی‌کرد علاقه آنان را جلب کند یا موج احساسات ملی را که پس از جنگ در خارج پدید آمده بود دریابد. بنابراین احتمال داشت به جای تشویق موجب تحریف موافقت نامه بدفرجام ایران و انگلیس شود که کرزون طراح آن بود و برخی، از جمله مقامات هند، می‌ترسیدند در نظر ایرانیان اهانت‌آمیز جلوه کند. این به عهده جانشین کاکس یعنی هرمن نورمن* بود که با هوش و دوراندیشی خدادادش کرزون را به وسیله نامه‌ها و گزارش‌های شجاعانه‌اش آگاه کند که بیخود روی اسبهای ایرانی شرط بسته و پولش را دور ریخته چون تصور نمی‌کند موافقت نامه پیشنهادی او موفق شود. این حرفی نبود که کرزون انتظارش را داشت و نمی‌خواست چنین چیزی را بپذیرد؛ در نتیجه نورمن به لندن فراخوانده شد و دیگر هرگز در وزارت خارجه کاری به دست نیاورد. هرچند حوادث بعدی درستی نظر او را تأیید کرد.

*Herman Norman (۱۸۷۲-۱۹۵۵) در بسیاری از پایتخت‌های جهان کار سیاسی داشت و اندکی پیش از یک سال در تهران وزیرمختار شد ۱۹۲۰-۱۹۲۱.

تشریفات و برخوردها

جان مالکولم در نخستین سفرش به ایران در سال ۱۸۰۰ براساس تجاریش در هند روشی برای نزدیکی به مقامات ایرانی فراهم کرد. امروز اصرار زیاد در پیروی از مراسم و ظواهر، هدایای گرانبها و پول نقد ممکن است نامناسب باشد، ولی در اوایل دوره قاجاریه روش شناخته شده‌ای برای پذیرش فرستادگان خارجی وجود نداشت و مالکولم کاری را کرد که برای کشورش بهتر می‌دانست - پس از بازگشت به هند ثابت کرد و لخرجی زیاده از حدش درست بوده و «در همه دربارهای آسیا، مخصوصاً ایران، برای يك فرستاده خارجی لازم است روشی پیش گیرد که نه تنها اعتبار کشورش را در نزد میزبان بالا ببرد، بلکه بتواند منظور خود را از مأموریتی که دارد تحقق بخشد».

چند سال بعد یکی از اعضای سفارت هنری الیس در ۱۸۳۵ اظهار داشت «بیشتر موفقیت سفیر در واقع بستگی به برخوردی دارد که در نخستین وهله با بزرگان ایران پیدا می‌کند، و در يك کشور بدوی که باید چشمها هم حرف بزنند، اعتبار انگلستان در نزد اکثریت جاهل بستگی به میزان اهمیتی دارد که شاه برای سفیر این کشور قایل شود.»

نخستین منظور مالکولم جلب توجه ایرانیان به قدرت و ثروت کشوری بود که او نمایندگیش را داشت. ملازمان فراوانی که از سواره‌نظام و پیاده‌نظام با خود داشت، هم بدین منظور کمک کرد، هم در اثنای سفر دور و درازش به تهران موجب تأمین شد؛ ولی علائق ایرانیان هم در این رفتار او بی‌اثر نبود، زیرا آنان سخت علاقه‌مند به تحقیر بازدیدکنندگان خارجی بودند. مالکولم وقتی در بوشهر پیاده شد قریب چهار ماه در اردوگاه نامناسب خود منتظر ماند تا نامه کاملاً محترمانه‌ای از والی فارس، که برادر شاه بود، دریافت کند، زیرا مجبور شده بود نامه قبلی او را نپذیرد. در شیراز بر سر نخستین ملاقاتش با والی گرفتاری پیدا کرد، مالکولم اصرار داشت که او و همه اعضای هیئتش باید بنشینند. وقتی به اصفهان رسید ایرانیان دریافتند مالکولم را نمی‌توان دست انداخت و قریب ده هزار سوار به استقبالش شتافتند؛ در تهران يك هزار تن از قراولان سوار شاهی او را وارد شهر

کردند. هشت سال بعد وقتی هارفورد جونز به بوشهر رسید به القابی که والی او را خطاب کرده بود اعتراض کرد؛ همچنین ورودش را به شیراز به تأخیر انداخت تا مراسم استقبال رسمی که در خور شخصیت‌های مهم است در بیرون شهر از وی به عمل آید؛ همه اعیان به محض دیدن سفیر برای گفتن خیرمقدم لازم است. پیاده شوند، در حالی که او همچنان سواره باشد.

وقتی در سال ۱۸۱۱ سرگور اوزلی به عنوان سفیر تام‌الاختیار به تهران فرستاده شد وزارت خارجه به وی اطلاع داد که باید توجه داشته باشد پذیرش وی با این واقعیت همراه گردد که مرتبه وی بالاتر از هر فرستاده قبلی دولتهای اروپایی به ایران است. با این تعلیمات اوزلی به صورت شخصی درآمد که به تشریفات توجه زیادی داشت. چون مهماندار او از خدمتکاران والی فارس بود و نه شخص شاه، این امر مورد اعتراض اوزلی قرار گرفت. در شیراز اصرار داشت. «بدون تأخیر اهانت آمیز» که رسم بود، با والی ملاقات کند؛ پس از رسیدن به تهران بر سر نحوه مراسم که باید برای باریابی به حضور شاه انجام گیرد مذاکرات خسته کننده‌ای داشت، و سرانجام توانست دو اصل را که بسیار مهم می‌دانست بقبولاند: اول آنکه شاه او را یک روز پیش از آنکه مرسوم است بپذیرد و دیگر اینکه صندلی او یک یا دو متر نزدیکتر از همه سفرای قبلی قرار گیرد. ولی این تقاضایش که اول صدراعظم به دیدن او برود مورد قبول واقع نشد. اوزلی و اعضای هیئتش در لباس رسمی متحدالشکل «با پرچمهای نظامی و شمشیرهای آخته به رسم انگلستان و با نوای شیپور» تا دربار بدرقه نظامی شدند. آنان باید برای ساکنان تهران بسیار تماشایی بوده باشند، و به اوزلی اجازه داده شد در شرفیابی دوم نامه و انگشتری الماس را شخصاً از طرف جورج سوم به دست شاه بدهد؛ او اصول مرسوم را که نامه باید توسط یکی از وزرای ایران و هدیه در یک سینی نقره تقدیم می‌شد نپذیرفت؛ چون این کار مانند پرداخت خراج به شاه به نظر می‌رسید.

مسائل تشریفاتی که در بیشتر دوره قاجار پیش می‌آمد موجب برخوردهایی میان ایران و انگلیس می‌شد. در سال ۱۸۲۶ هنگامی که جان مکدونالد در سر راه خود به تهران وارد اصفهان می‌شد مشکلاتی در اجازه ورود او به حضور والی پیش آمد، چون در شأن دولت انگلستان نبود که فرستاده اش و همراهان او در یک اطاق می‌نشستند و از طریق پنجره‌ای که به اطاق والی باز می‌شد با او گفتگو می‌کردند. در ۱۸۳۵ با اینکه از هنری الیس در بیرون دروازه تهران به وسیله اعیان و رجال درباری استقبال رسمی بعمل آمد، حاضر نشد وارد شهر شود، مگر اینکه وزیر خارجه شخصاً سوار بر اسب تا یک فرسخی شهر به استقبال بیاید. وقتی بیست سال بعد چارلز موری به تهران می‌آمد لرد کلارندون وزیر امور خارجه وقت به وی اطلاع داد ممکن است دولت ایران «از بی‌اطلاعی شما نسبت به آداب و رسوم ایران سوءاستفاده کند و احتراماتی را که مستلزم مقام شماست بجا نیاورد» کلارندون به موری تعلیم داد که «اگر نسبت به احتراماتی که درخور مقام شماست بی‌توجهی

نشان دهید احترام و نفوذی را که لازم است در نزد ایرانیان به دست نمی‌آورید.» می‌شود تصور کرد که بدون چنین تعلیماتی احتمال داشت رفتار موری در تهران کمتر خصمانه باشد. کنسولها گاهی با حکام ولایات، که اغلب افرادی شایسته و در محل دارای اعتبار بودند، بر سر دید و بازدید، در کشمکش بودند. حتی مأمورین مرزی که در نقاط دورافتاده بلوچستان در کنار یکدیگر چادر زده بودند، درباره اهمیت دید و بازدید بحث می‌کردند. وقتی کرزون در ۱۹۰۳ سفری به اطراف خلیج فارس کرد، علی‌رغم تدارکی که برای ورود او دیده شده بود، چون نماینده شاه حاضر نشد اول به دیدن او بیاید، در بوشهر پیاده نشد.

یکی دیگر از علل سوءتفاهمها و برخوردها رسم پیشکش بود، که جان مک‌نیل در سالهای ۱۸۳۰ در ضمن نامه‌ای آن را «یکی از بزرگترین گرفتاریهای هر سفیر تازه» دانست. مقام و نفوذ هر سفیری در آن دوره بستگی به میزان هدایا داشت که به‌دربار می‌آورد. مالکولم این رسم را گذاشت و بازار را برای اهلش گرم کرد - از جمله روسها که شکایت می‌کردند انگلستان «نوعی رسم و لخرجی را مرسوم کرد که ایرانیان مدتی عادت کردند خارجی‌ان را بدان چشم ببینند.» از آنجا که مالکولم کاری از پیش برده بود نمی‌شد او را به‌خاطر پیروی از یک اصل مرسوم شرقی سرزنش کرد. با اینکه هند در این زمینه بدو درسها داده بود، باز از هیچ خرجی در مورد هدایا دریغ نکرد. این هدایا عبارت بود از الماس بزرگی برای شاه، ساعت‌های جواهرنشان، جعبه جواهرهای زرین میناکاری شده، چلچراغ، تفنگ، تیانچه و چیزهای نوظهور از قبیل تفنگ بادی و ماشین تولید الکتریسته. ظاهراً او هیچ پول نقدی نپرداخت و بعدها به‌خاطر آن سخت مورد انتقاد هارفورد جونز قرار گرفت - با اینهمه جونز با تجاربی که قبلاً در ایران و بصره داشت واقع بین‌تر بود و می‌گفت «پول نقد مقبول‌تر است چون ندهنده و نه‌گیرنده درباره ارزش آن اختلافی ندارند.» مشکل کار این بود که ایرانیان عادت نداشتند قیمت پیشکش را بپرسند، و اگر از هدایا ناراضی بودند در اظهار آن و تقاضای هدیه دیگر تردید نمی‌کردند.

هارفورد جونز علاوه بر پول نقد يك قطار از هدایای گرانبها برای شاه و دربارانش آورد. او که در مدت خدمتش برای کمپانی هند شرقی کارشناس جواهر شده بود الماسی به‌وزن شصت و يك قیراط به‌شاه تقدیم کرد، که برای کمپانی فقط ۱۰,۰۰۰ لیره آب خورده بود، ولی او قیمتش را به ایرانیان ۲۵,۰۰۰ لیره گفت. مالکولم هم گفته‌است که بی‌اطلاعی ایرانیان از بهای هدایای او سبب شد که ارزش آنها را دو برابر تخمین بزنند. از جمله سایر هدایای جونز به‌شاه انقبیه‌دان طلای میناکاری شده‌ای بود با تصویری از جورج سوم با قاب الماس بر روی آن.

هزینه گزاف این هدایا را کمپانی هند شرقی تحمل می‌کرد. که قبلاً از مالکولم خواسته بود در مورد ولخرجهایش در سال ۱۸۰۰ حساب پس بدهد. بنابراین از سرگور اوزلی، که جانشین جونز شد، پیش از ترك لندن خواسته شد هنگام تقدیم هدایا زیاد بلندپروازی نکند. او به‌وزارت امور خارجه اطلاع داد که برای هدایا تنها ۲۰,۰۰۰ لیره خرج کرده، که

اینها شامل انگشتری الماس برای شاه، تصویر جواهر نشان ملکه برای همسر سوگلی شاه، کالسکه، ظروف چینی و بلور، تفنگ و تلسکوپ می‌شود.

وقتی یکی از درباریان به اوزلی شکایت کرد که انگشتری الماس اهدایش به شاه فقط هیجده قیراط بوده و برخلاف مالکولم و جونز نتوانسته ۵۰۰۰ لیره مروراید و ۵۰۰۰ لیره مسکوک به شاه تقدیم کند، او بحق از جا دررفت. اگر واقعاً هم این طور بوده احتمال دارد منظور آن شخص از این حرفها لفت‌ولیس برای خودش باشد. بسیاری از هدایا، مخصوصاً پیشکشیهای پر حجم در راههای ناهموار بوشهر تا تهران دچار آسیب زیادی می‌شد و ایجاد دردسر می‌کرد. تقریباً يك سوم هدایایی که اوزلی آورده بود در راه خرد شد، ولی کالسکه‌دارای وسایل نقره با اینکه آسیب دیده بود برای تقدیم به شاه مناسب بود. با اینهمه کنار گذاشته شد و هرگز مورد استفاده قرار نگرفت - سرنوشت بسیاری از هدایا، نه فقط در دوره قاجاریه، چنین بوده است.

اوزلی روش جونز را در مورد تقدیم هدایای نقدی زیاد کنار گذاشت، ولی مکدونالد فرستاده حکومت هند در سال ۱۸۲۶ آن را از سر گرفت. او با پول فراوان و همچنین کالاهای اروپایی باب روز از قبیل شمعدان، چلچراغ بلور و تفنگ شکاری طلا کوب فرا رسید، علاوه پارچه‌های مختلف برای شاه. مقداری از پول و هدایا سر راه در شیراز و اصفهان تقسیم شد، ولی قسمت عمده را برای شاه نگهداشتند، که از جمله عبارت بود از دوازده کیسه سرخ هر يك محتوی هزار سکه طلا.

کمپبل جانشین مکدونالد قربانی صرفه‌جویی کمپانی هند شرقی شد زیرا کمپانی کمک هزینه و مستمری پرداختی به او را قطع کرد. هدایایی که او تقدیم کرد تنها شامل ۲۰۰۰ تومان نقدینه بود و این در مقام مقایسه با هدایای مکدونالد سخت فقیرانه می‌نمود، ازینرو موجب نارضایی شدید شاه شد، زیرا بحق آن را ناشی از کاهش اعتبار خویش در چشم انگلستان می‌دانست. درباریان برای فرو نشانندن خشم شاه به کمپبل پیشنهاد کردند مبلغ را اضافه کنند، ولی از آنجا که این کار امکان نداشت، او حاضر شد يك تفنگ و چلچراغ بلور به هدایای پیشین بیفزاید. قریب بیست سال بعد موری عدم موفقیت شدیدش را ناشی از این می‌دانست که هنگام ورود به تهران هدایای مرسوم را به شاه و درباریان نداده بود. او پس از ترك تهران با تأسف فراوانی نوشت: «وقتی معلوم شد که من جز لوازم شخصی خود چیزی نیاورده‌ام خشم درباریان حدی نداشت»

با انتقال امور مربوط به ایران از کمپانی به وزارت امور خارجه انگلیس برای جلوگیری از کاری که هم مایه خرج بود و هم باعث دردسر اقداماتی آغاز شد. در سال ۱۸۳۶ به‌مکنیل اجازه داده شد تا ۱۰۰۰ لیره به درباریان ایران بپردازد، ولی پس از آنکه مذاکرات مربوط به عهدنامه به نتیجه رسیده باشد؛ و از آنجا که بر اثر جنگ هرات مذاکرات قطع شد احتمالاً آن اسکاتلندی محتاط هرگز این پول را خرج نکرد. در سال ۱۸۴۷ پالمستون به شیل اطلاع داد که هیچ يك از کارمندانش حق ندارند در مراسم نوروز از شاه

تمثال دریافت کنند، چون قاعده کلی اینست که هیچکدام از خدمتکاران اعلیحضرت اجازه ندارند از هیچ دولت خارجی هدیه‌ای بپذیرند و اگر در ایران یا هر جای دیگر این اصل نادیده گرفته شود عاقبت خوشی ندارد. از قرار معلوم تپذیرفتن هدایا از ایرانیان در برابر قطع تقدیم هدایا از طرف انگلستان بود. وقتی در ۱۸۵۴ چارلز موری به تهران فرستاده شد متأسف بود که دیگر سفارت انگلیس در ایران تحت نظر حکومت هند نیست تا بتواند هدایای مناسبی تهیه کند. جانشینش راولینسون، هم که از طرف تشکیلات نوبنیاد دیوان هند منصوب شده بود، اجازه یافت ۱۰۰۰ لیره صرف هدایا کند، مبلغی که نسبت به گذشته ناچیز بود، ولی پس از آن دیگر به کسی اجازه خرج چنین مبلغی داده نشد. گرچه رسم تقدیم هدایا هنگام ورود هرگز در زمان قاجاریه کاملاً متروک نشد (در ۱۹۲۱ به سرپرسی لورن اجازه خرج ۲۰۰ لیره بدین منظور داده شد) راولینسون آخرین فرستاده انگلیسی بود که شخصاً با هدایای مرسوم برای شاه وارد شد. ازینرو جالب است یاد آور شویم که این هدایا عبارت بود از يك ساعت جواهرنشان که قلاب کمر بند گلدوزی شده‌ای را تشکیل می‌داد؛ يك دست ظروف چینی؛ يك جفت تفنگ دولول طلاکاری؛ يك تفنگ دولول خشابی؛ يك جفت طپانچه دوئل؛ يك شمعدان بلور؛ دوازده طاقه ابریشم گلدار؛ يك دستگاه نمایش تصویر سه بعدی همراه با تصاویر؛ و يك جفت دستکش گلدوزی مخصوص قوشبازی. علاوه بر این ساعتها و تفنگهایی برای مهماندار و سایر کسانی که از سفیر پذیرایی می‌کردند، تهیه شده بود.

وقتی راولینسون اندکی پس از ورود به تهران دریافت که مسئولیت امور ایران را وزارت امور خارجه عهده‌دار شده و قصد ندارد در زمینه تقسیم هدایا با دولتهای دیگر رقابت کند دست نگهداشت. راولینسون پیرو عقیده موری بود که تنها دو راه برای جلب توجه در ایران وجود دارد: تطمیع و تهدید، و به وزارت خارجه نوشت که رسم ایرانی تقدیم هدایا به شاه و درباریان يك آیین ملی است که از زمان کوروش کبیر سابقه دارد. او می‌ترسید اگر انگلستان بدین کار ادامه ندهد، در برابر نمایندگان دولتهای دیگر اروپایی در ایران که يك چنین تنگ نظریهایی ندارند، دچار زحمت شود. ولی وزارت خارجه راه خود را می‌رفت و به آلیسون جانشین راولینسون اطلاع داد کار دولت «جلب علاقه سلاطین خارجی و درباریانشان از طریق تقدیم هدایا نیست.» در واقع مبادله هدایا که بخشی از شیوه زندگی ایرانیان بود در مقیاس کوچک ادامه یافت. خانم دراموند، پس از مسافرتش به غرب ایران در سال ۱۸۹۹ در معیت شوهرش، نوشت «هدایا در ایران بسیار ضروری است... این رسم هزینه مسافرت را خیلی بیشتر می‌کند.»

از جهت ایرانیان در زمان قاجاریه رسم شده بود که شاه یا در حین مراسم استقبال در بیرون شهر، یا اندکی پس از ورود، اسب سفیدی از اصطبل خاص به سفیر اعطا کند. در اوایل سفیر و اعضای سفارت خلعت یا شال می‌گرفتند و انتظار می‌رفت که لا اقل یکبار در حضور شاه آن را بر دوش افکنند. همچنین وقتی مأموریت سفیری پایان می‌یافت و

می‌خواست پایتخت را ترك كند در اوایل به آنان پاداش خوبی داده می‌شد - هارفورد جونز که اظهار کرده بود ثروتمند نیست و پول را ترجیح می‌دهد، هزار تومان بعلاوه يك چقه جواهر دریافت کرده بود که بین دو تا سه هزار لیره ارزش داشت. سرگور اوزلی شمشیری گرانبها با کمربندی زمردنشان دریافت کرده بود، بعلاوه ۲,۴۰۰ لیره که شاه برای کنده کاری نشان سلطنتی ایران بر روی لوح طلا به لندن حواله کرده بود.

اهدای نشان در آن ایام هم مانند امروز بخشی از مراسم سلطنتی بود. مهمترین نشان پادشاهی قاجار شیر و خورشید بود که در سال ۱۸۱۰ به مالکولم اهدا شد و او مدعی بود که اختصاصاً برای او ساخته شده است. قسمتی از این مطلب حقیقت دارد. يك سال پیش در مراسم نوروز هارفورد جونز از پذیرفتن نشان خورشید خودداری کرده بود، زیرا رابطه نزدیکی با نشان فرانسه داشت، و چنانکه برای وزارت امور خارجه توضیح داد: «به خاطر همه اوضاع و احوالی که موجب ایجاد مدال شده و اشخاصی که آن را دریافت کرده‌اند.»^{*} شاه که از این نپذیرفتن نشان رنجیده بود ظاهراً توضیح جونز را پذیرفت و به جای آن فرمانی صادر کرد که بهوی اجازه می‌داد نشانهای ایران را به نشانهای خویش ضمیمه کند، و این امتیاز خاصی بود. پس از آنکه نشان شیر و خورشید پدید آمد دیگر ذکری از نشان خورشید شنیده نمی‌شود. بسیاری از انگلیسیان و خارجیان دیگر در زمان قاجاریه این مدال را دریافت کردند، که از جمله آخرین آنان لرد آیرون سایدفقید بود که در آن زمان فرماندهی سپاهیان انگلیسی را در شمال ایران بر عهده داشت و چند روزی پیش از کودتایی که به عمر سلسله قاجار پایان بخشید این مدال را از دست احمدشاه دریافت کرد. نشان که اساساً نوعی پاداش شخصی اعطا شده از طرف مقام سلطنت بود در معاملات نخستین فرستادگان بریتانیا نقشی نداشت. با اینهمه، با تحکیم قدرت انگلیس در هند، ایرانیانی که خدمتی می‌کردند یا از آنان انتظار خدمتی می‌رفت، متقابلاً عالیترین نشان ستاره هند را دریافت می‌کردند، که در ۱۸۶۱ ساخته شده بود، و در اختیار نایب‌السلطنه قرار داشت. مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه و حاکم نیرومند بخش اعظم جنوب ایران سخت در آرزوی نشان صلیب بزرگ بود، و فاش ساخت که اعطای امتیاز کشتی رانی در کارون و احداث راه آهن برای انگلستان در گرو آن است. برخلاف توصیه تامسون وزیر مختار وقت انگلستان در تهران که بحق می‌ترسید این کار موجب برانگیختن حسد سایر درباریان شود، نایب‌السلطنه هند در ۱۸۸۷ تصمیم گرفت نشان صلیب بزرگ به ظل‌السلطان داده شود. چند ماه بعد، شاه که طرف مشاوره قرار نگرفته بود، پسرش را از اغلب مقاماتش معزول ساخت. و بدین ترتیب اظهار کرد چنین افتخاراتی

^{*} نشان خورشید از روی لژیون دو نور فرانسه و به توصیه فرستاده نظامی فرانسه در سال ۱۸۰۸ ساخته شد. نخستین و تنها گیرندگان خارجی آن دو تن فرانسوی بودند. مالکولم بیش از آنکه برای تقدیم اعتبار نامه به حضور شاه برسد تقاضا کرد برایش همان احترامات ژنرال گاردان را قایل شوند، یعنی اعطای نشان و لقب خان و سردار و شاه همه را بهوی اعطا کرد.

ممکن است برای دوستان انگلیس در حکم بوسه مرگ باشد. ولی دروموندولف، که هیچکس جلودارش نبود، اعتقاد داشت که هدیه و مدال وسیله مؤثری برای راه انداختن چرخهای سیاست است. و ظاهراً با اجازه وزارت امور خارجه. مدال ولف را ساخت. که دارای سه درجه بود: طلا، نقر، برنج؛ و بر یک روی آنها سر ملکه حک شده بود. ولف خودش مدال را بهرکس می‌داد، اعم از شاهزادگان قاجار، مقامات عالیه یا پیشخدمتهای سفارتخانه.

ایرانیان از زمان کوروش کبیر آغاز سال نو را هنگام اعتدال ربیعی جشن می‌گیرند. در این روز هنگامی که فرستادگان خارجی هم مانند ایرانیان شادباشها و تهنیتهایشان را به‌شاه اظهار می‌کردند، فرصتی برای تفریح عمومی بود. دست کم تا اواسط سده نوزدهم رسم بود که شاه صبح یا عصر روز عید برای سفیر بریتانیا و سایر کشورها خلعت، شال، نقل، و کیسه‌های ابریشمین کوچکی از سکه‌های نو طلا و نقره بفرستد، و این هدایا را فرایشان شاهی در طبقه‌هایی بر سرشان می‌نهادند و به‌نزد گیرندگان هدایا می‌بردند. صبح روز بعد سفیر با زیردستانش لباس رسمی متحدالشکل می‌پوشیدند و سوار بر اسب، در حالی که نگهبانان اختصاصی آنان را همراهی می‌کردند، روانه قصر سلطنتی می‌شدند؛ وقتی به‌نزدیکی قصر می‌رسیدند، ده یا دوازده تن از شاطران شاهی با جلیقه‌های بلند و گرزهای نقره به‌سواران ملحق می‌شدند و آنان را همراهی می‌کردند. در پایان سده نوزدهم، سفیر اسب را رها کرد، به‌جای آن به کالسکه نشست و اندکی پیش از جنگ جهانی اول آن را هم به‌اتومبیل تغییر داد.

در این مراسم کفش حایز اهمیت زیادی بود. در آن هنگام - و در بسیاری از نقاط ایران هنوز هم - رسم بود که شخص پیش از داخل شدن به‌خانه کفش خاک آلوده خود را درآورد. ورود شخص به‌حضور شاه یا والی بدون کندن کفش متصور نبود. آیین درباری چنین بود که همه باید پیش از بار یافتن به‌حضور شاه جورابه‌های ساقه بلند یا چکمه‌های پارچه‌ای سرخی بپوشند که با بندهایی به زانو بسته می‌شد و بر روی آن کفش راحتی پاشنه‌بلند سبزی به‌پا کنند که هر کس برحسب مقام و منصب خویش در فاصله معینی از تالار آن را از پا در می‌آورد. اروپاییان آن را مسخره می‌شمردند؛ تا پس از ۱۸۲۸، در ضمن الحاقیه‌ای بر عهدنامه ترکمانچای قرار شد سفرا به‌جای جورابه‌های سرخ ساقه بلند پیش از دخول به‌حریم قصر گالش بپوشند و آن را در آستانه تالار در بیاورند.* همچنین از مراسم غیر عادی برای اروپاییان پوشاندن سر در حضور شاه و سایر مراسم رسمی از جمله ضیافتها بود.

قراولان سوار وزرای مختار انگلیس و روس و کنسولهایشان یکی دیگر از ویژگیهای اواخر دوران قاجاریه بود که احساسات ناخوشایندی را موجب می‌شد؛ هنگامی که آنان در

*در ۱۸۹۶ با مرگ ناصرالدین شاه این مراسم متروک شد.

میان سواران هندی یا قزاقان روسی از میان کوچه‌های تنگ می‌گذشتند اغلب ایرانیان خشمگین می‌شدند.

مالکولم، هارفورد جونز و اوزلی وقتی به بوشهر رسیدند قراولان سواره نظام و پیاده هندی همراه داشتند که تحت فرماندهی افسران انگلیسی بودند؛ آنان سفیران را در سفرشان به تهران و تبریز همراهی کردند و سپس به صورت بخشی از ابوابجمعی سفارت باقی ماندند. وقتی در ۱۸۱۴ تصمیم گرفته شد هیئت نظامی برچیده شود تنها یک دسته سی نفری از سربازان هندی برای محافظت سفارتخانه باقی ماند و احتمالاً تا ۱۸۳۹ که روابط سیاسی قطع شد و همه افراد نظامی خارج شدند وضع به همین منوال بود. پس از آن چند سالی بریتانیا شکایت داشت که وزیر مختارش در مقایسه با همکاران روس و عثمانی سخت بیچاره است، زیرا آن هر دو دارای قراولان سوار هستند. روسها با اوج گرفتن ستاره اقبالشان توانستند قزاقها را به عنوان قراول سفیر و کنسولهایشان به خدمت گیرند، وزیرمختار انگلستان برای اینکه از قافله عقب نماند دوازده غلام (پیک سوار) سفارت را برای روزهای جشن جلیقه سرخ پوشاند. آرتور هاردینگ وزیرمختار بریتانیا در مبارزه برای کسب اعتبار، در جایی که بیشتر به ظواهر توجه می‌شد، در ۱۹۰۱ لندن و کلکته را متقاعد کرد برای اینکه میدان را خالی نکند لازم است قراولانی از سواران هندی داشته باشد تا با عماله‌ها و پرچمهای سر نیزه‌هایشان بتوانند «قدرت و شکوه امپراطوری بریتانیا را به ایرانیان نشان دهند».

کنسولگریها هم که در سراسر ایران منتشر شده بودند عده زیادی قراولان سوار داشتند - مشهد از بدو افتتاح کنسولگری در ۱۸۸۹ این قراولان را داشت؛ کنسولگری سیستان در ۱۹۰۱ پانزده سوار هندی در اختیار داشت. سه سال بعد در مقام مقابله با افزایش فوق‌العاده تعداد قزاقان روس، بیش از صد تن سوار دیگر علی‌رغم اعتراض ایران از هند آورده شدو در میان کنسولگریهای مختلف توزیع گردید.

یکی دیگر از مواردی که موجب آزردهگی احساسات ایرانیان شد بیش از آنچه ناشی از رقابت روس و انگلیس باشد برهم ریختن اصول و قوانین در جنوب ایران بر اثر قرار گرفتن این منطقه در تحت نفوذ انگلستان بود. هرچند تهدید جان و مال انگلیسیان واقعیتی بود که موجب اقدام انگلستان می‌شد، ولی از آنجا که این کار حتی بدون اظهار «با اجازه شما» صورت می‌گرفت، برای ایرانیان سخت ناخوشایند بود. در ۱۸۹۸ گروه کوچکی از افراد نیروی دریایی برای حفاظت تلگرافخانه هند و اروپا و سکنه اروپایی بوشهر در برابر حمله عشایر تنگستانی وارد آن شهر شدند و تا ورود بیست و پنج سرباز هندی دیگر از بمبئی برای نگهداری مقرر نمایندگی انگلیس در ساحل باقی ماندند. سال بعد هنگامی که میان ایران و اعراب جنگ درگرفت، گروه دیگری از نیروی دریایی برای حفاظت نمایندگی انگلیس وارد بندر لنگه شدند. در ۱۹۰۷ بیست تن از سواران هندی هنگ هیجدهم نیزه‌دار بنگال تحت فرماندهی سروان ویلسون* ظاهراً برای تقویت گروه دوازده -

نفری نگهبانان کنسولگری انگلیس به اهواز فرستاده شدند ولی در واقع مأموریت آنان حفاظت از مأموران انگلیسی بود که در خوزستان سرگرم اکتشافات نفت بودند. در ۱۹۰۹ به درخواست نماینده سیاسی انگلیس یک گروه از افراد نیروی دریایی انگلیس برای محافظت خارجیان وارد بوشهر شدند، و در ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ گروه‌های مشابهی به همان منظور در بندر لنگه و بندرعباس مستقر گردیدند. ولی توهین‌آمیزتر از همه پیاده شدن چهار اسواران از سواره نظام مرکزی هند در بندر بوشهر در اکتبر ۱۹۱۱ بود، که یک اسواران در همانجا باقی ماند و سه اسواران دیگر برای تقویت نگهبانان کنسولگری روانه شیراز و اصفهان شدند، و پیش از اینکه اخراج شوند یک سال در آنجاها باقی ماندند. در حین این راه‌پیمایی آنان با عشایر ایرانی برخوردهایی داشتند که موجب مجروح شدن والتر اسمارت نایب‌کنسول انگلیس در شیراز، و کشته شدن شش سرباز هندی گردید. به تلافی آن دو بیست و پنجاه سوار هندی از بمبئی فرستاده شدند؛ آنان هم روانه شیراز گردیدند و به‌گروه بزرگ نگهبانان کنسولگری پیوستند که اسباب گرفتاری فرانک اوکونور کنسول انگلیس در شیراز را فراهم ساخته بود، زیرا به‌گفته خودش «ایرانیان آنان را توهین و تهدیدی برای استقلال خویش تلقی می‌کردند» - علاوه بر این، دسته‌هایی از افراد هندی، که تعدادشان به‌چهل و پنج می‌رسید، در بوشهر، جاسک و چاه‌بهار برای مراقبت از تأسیسات خط تلگرافی هند و اروپا و مستقر گردیدند.

دو مورد مذلت بار از برخوردها، که مربوط به حیثیت هر دو طرف می‌شد، حمایت انگلستان از برخی افراد ایرانی و ایجاد بست در سفارتخانه و کنسولگریها برای پناهندگان ایرانی بود.

عهدنامه ترکمانچای به اتباع روسیه و سایر افرادی که تحت حمایتشان بودند، از جمله ایرانیان حق برون مرزی داده بود. طبعاً یک چنین حقی به انگلستان و سایر کشورهایی که از حقوق ممالک کامله‌الوداد برخوردار بودند داده شد. این حقوق برون مرزی امکان داد کسانی که تحت الحمایه انگلیس بودند در دادگاههای ویژه‌ای محاکمه شوند و در صورت لزوم از حمایت سیاسی و کنسولی برخوردار گردند. از آن گذشته، در سال ۱۸۴۰ شاه در طی فرمانی مقرر داشت «عموم نوکران و وابستگان سفارت انگلیس اعم از ایرانی یا خارجی از امنیت و حمایت دولت برخوردارند و بدون اطلاع وزیر مختار انگلیس تنبیه نخواهند شد.» ازینرو عجیب نبود اگر مقامات ایرانی از مصونیتی که بسیاری از اتباعشان بدین ترتیب کسب کرده بودند خشمگین شوند. مخصوصاً میرزایانی که در سفارت انگلیس

* Sir Arnold Wilson (۱۸۸۴-۱۹۴۱) از شخصیتهای با استعداد و پرکار ارتش هند بود که به‌خدمات سیاسی روی آورد، از ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۴ در ایران، از ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ در بین‌النهرین، از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ مدیر محلی سازمان نظامی در ایران بود. از ۱۹۲۳ تا ۴۱. نماینده حزب محافظه‌کار در مجلس بود. کتابهایی راجع به ایران و خلیج فارس نوشته، که با ارزشترین آنها Bibliography of Persia است. در ۱۹۴۱ در جریان یک مأموریت جنگی بر فراز آلمان کشته شد.

یا سایر سفارتخانه‌ها. به‌عنوان مترجم یا رابط کار می‌کردند، و چون بشر بودند اغلب موقعیتشان را به‌نفع خود و خانواده‌شان مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند. در ۱۸۵۴ صدراعظم ایران رسماً خواستار شد که رایزنان سفارت برای امور ارتباطی با او یا وزارت امور خارجه از میرزایان استفاده نکنند؛ او اظهار داشت به‌این افراد با اینکه ایرانی هستند اعتماد ندارد. می‌توان دریافت که مقامات ایرانی از مذاکره با کارمندان ایرانی به‌جای مقامات سیاسی بریتانیا احساس حقارت می‌کردند، گرچه این روش می‌توانست راه میان بری باشد و در بسیاری موارد این کارکنان بتوانند منبع اطلاعات گرانبهایی راجع به‌فعالیت‌های انگلیس باشند.*

کشمکش شدید چارلز موری با ایرانیان بیشتر از قهرمانی احمقانه‌اش در مورد میرزاهاشم خان و همسرش ناشی شد. هرچند تمام تقصیرات متوجه موری نبود، چون پیش از ورود او آن دو نفر را تحت حمایت قرار داده بودند، یعنی در هنگامی که کوشش ناموفقی برای پذیرفتن او در جزو کارکنان سفارت صورت گرفت. موری احساس کرد ناگزیر است به‌این حمایت ادامه دهد، هرچند ایرانیان ثابت کردند این کار موردی ندارد.

در آن وضع خصمانه‌ای که بین ایران و انگلیس پدید آمده بود، ناگهان بریتانیا موضوع فرمان ۱۸۴۰ را پیش کشید. علاوه بر خانواده‌های پر جمعیت اعضای ایرانی، سفارت انگلیس آماده بود تا هر کس را که به‌نوعی مورد علاقه انگلستان بود تحت حمایت قرار دهد. یکی از این افراد میرزا علی‌نقی خان بود که مدت درازی مورد اعتماد و تحت حمایت سفارت بود و مدعی شد که در جریان جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۸۵۶ اموالی به‌ارزش ۵۰,۰۰۰ لیره از خانه‌اش در تهران دزدیده شده. سفارت با اینکه در مورد ادعای وی مشکوک بود، برای حیثیت خود دفاع از منافع این تبعه ایران را ضروری می‌دید. تقاضای غرامت موجب اعتراض و انزجار دولت ایران شد. دعوا مدت شش سال ادامه یافت و سرانجام هم با مراجعه شخص ایستویک کاردار سفارت به‌شاه حل شد. ایستویک وقتی می‌پرسید: «در دنیا کدام دولت حاضر می‌شود اجازه دهد در مورد تقصیری که نسبت به‌یکی از رعایایش سرزده دولت دیگری واسطه شود؟» احساسات ایرانیان را درک می‌کرد. کنت دوگوبینو سیاستمدار فرانسوی که در اثنای جنگ ایران و انگلیس حافظ منافع انگلستان در ایران بود از مشکلاتی که دهها ایرانی تبعه انگلیس پدید آورده بودند، بسختی شکوه می‌کند و اغلبشان را ارادل معروفی می‌داند که از طرابوزان تا مرزهای چین در همه جا وجود دارند.

بریتانیا با توسعه قدرت خود در هند احساس کرد مجبور است حمایت خود را به‌برخی بازرگانان هندی عرضه کند، که اغلبشان قبلاً مدت‌ها در ایران بدون یک چنین امتیازی با

*عجیب است که علی‌رغم نارضایتیها و خطرات، دولت بریتانیا تا مدت‌ها پس از انقراض سلسله قاجاریه از خدمت میرزایان ایرانی در امور محرمانه استفاده می‌کرد. آنان اعضای مهم دبیرخانه شرقی سفارت بودند که به‌خاطر دخالت در امور ایران در نزد ایرانیان شهرتی کسب کرده بود.

مقامات. حریص ایرانی سر کرده بودند. همچنین افرادی از نسل ایرانی بودند که به‌خاطر اقامتشان در هند، که در آن زمان تحت سلطه انگلیس بود، خود را تحت‌الحمايه انگلیس می‌دانستند. ایرانیان از اعطای تحت‌الحمايه توسط انگلیس به این افراد متنفذ بودند و اغلب بدان اعتراض می‌کردند. یکی از این موارد حاج عبدالکریم بود که در اوایل قرن نوزدهم در حین اقامت در ایران ثروت کلانی، اندوخت و به این عنوان که متولد هند است در سال ۱۸۴۹ تحت‌الحمايه انگلیس قرار گرفت. ایرانیان بدان اعتراض کردند و مدعی شدند که حاجی اهل قندهار است؛ آنان حمایت انگلیس را از او، که برائزادواج، با شاه خویشاوندی یافته بود و از دولت ایران مبالغه‌گزافی مطالبه می‌کرد سخت مورد اعتراض قرار دادند. اختلافات در این مورد چنان بالا گرفت که تیلور تامسون کاردار انگلیس در ماه نوامبر ۱۸۵۳ پرچم کشورش را پایین کشید و رابطه سیاسی را با دولت ایران قطع کرد تا اینکه پس از سه هفته ایران تسلیم شد و قبول کرد با حاجی تسویه حساب کند.

براساس عهدنامه ۱۸۵۷ پاریس دولت انگلیس از حق تحت حمایت قرار دادن اتباع ایرانی، که در خدمت سفارت یا کنسولگریهای انگلیس نبودند، چشم پوشید. با اینهمه این کار برخی ایرانیان والا مقام را از تقاضای پشتیبانی باز نداشت، و گاهی به‌خاطر خدماتی که کرده بودند یا حفظ حسن نیت آنان، رد این تقاضاها دشوار بود. در ایران آن روزگار، زندگی آنان بدون یک چنین تأمین کامل امکان داشت در معرض خطر قرار گیرد. از جمله کسانی که جویای یک چنین تأمین محدود تحت‌الحمايه می‌بودند و آن را به‌دست آوردند، ظل‌السلطان، خانهای معروف بختیاری، و مهمتر از همه شیخ محمره بود، و سرنوشت غم‌انگیز شخص اخیر پوچی یک چنین تأمینهایی را که با عبارت «تا زمانی که آن جناب در جهت منافع اعلیحضرت امپراطور اقدام می‌کنید» مشخص می‌شد، در جهانی که با سرعت دستخوش تغییر است، بخوبی نشان می‌دهد. کسان دیگری هم بودند که به‌وسیله ایجاد ارتباط نزدیک با افراد سفارتخانه یا کنسولگریها، گاه خود را تحت‌الحمايه انگلیس جلوه می‌دادند و رابط میان صنف خود با مقامات انگلیس می‌شدند. آنان انگلیس پرستان حرفه‌ای بودند و متحمل سرزنشهای زیاد در میهن خود می‌شدند، ولی به‌خاطر اعتقاد محکمی که به بریتانیا داشتند باید از آنان با تحسین یاد کرد، گرچه اغلب موجب پیدایش مشکلات در روابط ایران و انگلیس می‌شدند. بهرام قهرمان کتاب کریستوفر سایکس به‌نام چهار درس فداکاری از همین قماش است.

طبقه دیگری از تحت‌الحمايه‌های انگلیس بودند که بر اثر رقابت انگلیس و روس و بر اثر مساعی این دو پدید آمده بودند، و هنگامی که منافع خود را در خطر می‌دیدند، اطمینان می‌یافتند که حکومت‌های ولایات در دست دوستانشان است. بدین منظور انگلستان مانند روسیه در اعمال فشار نسبت به مقامات ایرانی تردید نمی‌کرد، گرچه این مداخله در امور داخلی سخت ناپسند بود. در ۱۸۹۹ دوران می‌توانست به‌وزارت خارجه گزارش دهد که «ما با پافشاری و موفقیت در تغییر حاکم منفور بوشهر موقعیت خود را در جنوب سخت

تقویت کرده‌ایم». در ۱۹۰۳ وزیر مختار انگلیس نسبت به تغییر حاکم سیستان سخت اعتراض کرد و حکومت هند به پشتیبانی از او آماده حمله به نصرت‌آباد (زابل) شد. در نتیجه یک قرارداد محرمانه که پیش از جنگ اول جهانی با خانهای بختیاری بسته شد دولت انگلستان بر عهده گرفت از انتصاب نامزدهای بختیاری به برخی مقامات حکومتی پشتیبانی کند. چنین حکامی در چشم ایرانیان چیزی جز دست نشاندهگان انگلیس نبودند.

گاهگاه اقلیتهای مذهبی تحت فشار و ستم‌دیده - زرتشتیان، یهودیان، نسطوریان، ارمنیان و بهاییان - خواستار حمایت سفارت یا کنسولگریهای انگلیس می‌شدند. گاه انگلستان که در آن روزگار مایل بود خود را نگهبان وجدان در جهان معرفی کند، چماق تحت‌الحمایگی را بلند می‌کرد، هرچند این مداخله در امور اتباع ایران بود.

زرتشتیان، که در ایران گبر نامیده می‌شدند، مرکزشان در داخل و خارج شهرهای کویری یزد و کرمان بود، ولی جمعی هم در تهران می‌زیستند و از جمله باغبانان سفارت بودند. همکیشانان، یعنی پارسیان هند، از وضع رقت‌باری که برادران ایرانیان داشتند سخت ناراحت بودند. در ۱۸۵۴ با اعتباری که اقلیت ثروتمند مقیم بمبئی فراهم ساخت، نماینده‌ای به ایران فرستادند تا هرکاری می‌تواند برای اصلاح حال اینان بکند، از آن پس انجمن اصلاح وضع زرتشتیان ایران در بمبئی توانست در ایران یک نماینده دائمی داشته باشد که تبعه انگلیس بود و از حمایت کامل سفارت انگلستان برخوردار می‌شد. هنگامی که ناصرالدین شاه در سال ۱۸۷۳ اولین بار به لندن سفر کرد دولت انگلیس ترتیب ملاقات چهار تن نمایندگان پارسیان بمبئی را با وی فراهم کرد و آنان خواستار بهبود حال گبرهای ایران شدند. حمایت سفارت انگلیس در تهران بیشتر مربوط به لغو مالیات مخصوص سرانه زرتشتیان در سال ۱۸۸۲ بود. در ۱۹۰۸ وزیر مختار انگلیس به مقامات ایرانی خاطر نشان شد که دولت متبوع وی «به‌رفاه زرتشتیان علاقه بسیار صمیمانه‌ای دارد» و خواستار تنبیه قاتل یکی از افراد مشهور این اقلیت شد. در آن زمان نماینده پارسیان بمبئی اردشیر ریپورتر نامی بود که در ۱۸۹۳ در بیست و هفت سالگی به ایران آمد و در ۱۹۳۳ در این کشور درگذشت. او هم با سفارت انگلیس تماس نزدیکی داشت و با بسیاری از ایرانیان با نفوذ که او را به نام اردشیرچی می‌خواندند، روابط دوستانه برقرار کرده بود.

برای انگلستان کمک کردن به یهودیان دشوارتر بود ولی هر کاری از دستش ساخته بود می‌کرد. در ۱۸۵۰ یک سیاح یهودی آلمانی متوجه شد که وضع هفتاد خانواده یهودی بوشهر به‌خاطر حضور نماینده سیاسی انگلیس در آنجا از بقیه نقاط ایران مساعدتر است. مداخله و فعالیت انجمن لندن برای ترویج مسیحیت در میان یهودیان هم موجب تقویت اخلاقی یهودیان ایرانی شد. سرموزس مونتفیوری Moses Montefiore رهبر یهودیان انگلیس هم که گزارشی در مورد یهودیان ارومیه از سفارت دریافت کرده بود، وزارت خارجه را تشویق کرد تا وزیرمختارش را وادارد نسبت به وضع آنان به‌دولت ایران اعتراض کند. در جریان بازدید شاه از لندن در سال ۱۸۷۳ وزارت خارجه ترتیب ملاقات سرموزس و هیئت

نمایندگی یهودیان را با وی فراهم کرد و شاه قول داد با یهودیان ایران بهتر رفتار شود. در ۱۸۹۶ بنا به دستور وزارت خارجه، وزیر مختار انگلیس با موفقیت در کار سیصد یهودی ایرانی مداخله کرد. که در فارس زندگی می‌کردند و آنان را بزور به ترك دین واداشته بودند. چند سال پیش از آن، وزیر مختار انگلیس تنها سفیر خارجی بود که نسبت به قتل عام پیش از بیست یهودی دربار فروش (بابل) به دولت ایران اعتراض کرد. چنین مداخلاتی هرگز خوشایند نبود و در ۱۹۰۵ وقتی کنسول انگلیس در شیراز سواران هندی خود را برای حمایت زنان و کودکان یهودی در برابر بلواگران ضد یهود فرستاد، دولت ایران رسماً از وی شکایت کرد.

یکی از موارد ناشناخته در تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس حمایتی است که بنا به درخواست دولت ایران، دولت انگلستان نسبت به ارمنیان آذربایجان اعمال کرد. این اتفاق اندکی پس از امضای عهدنامه ترکمانچای در سال ۱۸۲۸ پیش آمد، هنگامی که ارمنیان خواستند به روسیه مهاجرت کنند. وزیر مختار انگلیس به ولیعهد خاطرنشان شد که از دست دادن این مردم صنعتگر برای مملکت ضایعه بزرگی است، و در نتیجه از او خواسته شد مساعی خود را برای تشویق آنان به باقی ماندن در ایران به کار اندازد. او با موفقیت این کار را انجام داد و در نتیجه ولیعهد طی فرمانی ارمنیان را تحت حمایت مکدونالد قرار داد. پس از مرگ مکدونالد این مسئولیت نخست به سرگرد هارت و سپس به دکتر کارمک رییس نمایندگی سیاسی بریتانیا در تبریز واگذار شد. پس از مرگ کارمک در ۱۸۳۳ مسئولیت انگلیس در مورد ارمنیان تا ۱۸۴۸ منتفی شد. در آن سال به دنبال نارضایی شدید انگلستان از رفتار با ارمنیان، شاه جدید فرمانی صادر کرد و آنان را تحت حمایت استیونس کنسول انگلیس در تبریز قرار داد. ولی این شخص چند ماه بعد اخراج شد، و احتمالاً دلیل آن پافشاری روسها بود که اینک ارمنیان را تحت الحمایه خویش می‌دانستند. ولی این کار انگلستان را از اعتراض گاه و بیگاه نسبت به وضع ارمنیان باز نداشت.

انگلستان به وضع اقلیت بزرگ مسیحی دیگری هم توجه داشت و آن نسطوریان یا آسوریان بودند. بیشتر اینان تحت سلطه عثمانی بسر می‌بردند، ولی قریب ۳۰,۰۰۰ نفرشان هم در روستاهای اطراف دریاچه ارومیه در قلمرو ایران پراکنده بودند و گاهگاه در معرض کشتار و آزار گردان و آذربایجانیان قرار می‌گرفتند. وزیر مختار انگلیس در تهران بنا به دستور وزارت خارجه نسبت به وضع آنان به دولت ایران اعتراض کرد و افرادی از کارکنان سفارت را برای نشان دادن توجه بریتانیا به وضع آسوریان روانه ارومیه کرد. پالمرستون به آلیسون نوشت: «شما باید به اعلیحضرت توضیح دهید تا وقتی رعایای اعلیحضرت مجاز باشند تا طبقه ای طبقه دیگر را به خاطر نژادش مورد شکنجه و آزار قرار دهد، ایران نخواهد توانست در میان ملل متمدن جایی داشته باشد». در ۱۸۹۸ وزیر مختار بریتانیا مصرأ خواستار عزل حاکم ارومیه شد، زیرا يك تن آسوری را بدون محاکمه یا تحقیق کشته بود. این مداخلات هرچند خوشایند نبود، موجب بهبودی موقتی در وضع

آشوریان می‌شد.

رسم بست نشستن در جاهایی مخصوص از قبیل مسجد، امامزاده، اصطبل سلطنتی از رسوم قدیم ایران بود. در اثنای سده نوزدهم سفارتخانه‌ها و کنسولگریها هم به صورت جای بست برای ایرانیان در آمدند و بست نشینان رسمی یا غیر رسمی توانستند با حمایت خارجی از آزار رهایی یابند و به همین ترتیب تلگرافخانه‌های شرکت تلگراف هند و اروپا هم به صورت بست درآمد.

ایرانیان شکایت داشتند که شیل اولین نماینده انگلیس است که سفارتخانه را بست و پناهگاه ناراضان، اشرار و افراد خطرناک ساخته. در واقع از حوالی سال ۱۸۲۷ میان دولت در مورد اتباع ایران که در جریان جنگ به مقر نمایندگی انگلیس در بوشهر پناهنده شده بودند اختلافاتی پیدا شده بود. ظاهراً در آن هنگام دولت انگلیس بدین نتیجه رسیده بود که نپذیرفتن پناهندگان و سرپیچی از يك سنت کهن محلی برای شهرت و آبروی انگلستان صورت خوشی ندارد، با اینهمه جانب احتیاط را رعایت کرده بود تا کشمکش با مقامات ایرانی را کمتر سازد. البته مشکلات ناگزیر بود، چون اغلب اوقات بستیان در صدد فرار از دست مقامات ایرانی بودند. نه وزارت خارجه در لندن و نه وزیر مختار در تهران از این کار دل خوشی نداشتند و سعی می‌کردند آن را از میان ببرند. استیونس کنسول تبریز با علاقه‌اش به تأمین پناهگاه برای خاص و عام نارضایی شدید مقامات دولتی را برانگیخته بود، ازینرو شیل در ۱۸۵۲ به‌وی اخطار کرد «بنابر قاعده کلی تنها در مورد خطر جانی یا اتهام نارواست که می‌توان از امتیازات استفاده کرد؛ قبلاً به‌شما خاطر نشان شده‌ام که هر يك از این موارد تجاوزی به استقلال ایران است.» يك سال بعد وزارت امور خارجه به شیل اطلاع داد که خوشبختانه کنسولها را از ایجاد بست منع کرده‌اند و ممکن است روسها هم همین کار را بکنند - ولی سه ماه بعد آنان گفتند تا وقتی در ایران نظام حکومتی بهتری ایجاد نشود از این حق اعطای پناهندگی صرف‌نظر نخواهند کرد. از آنجا که روسیه قصد نداشت از دادن پناهندگی چشم پوشی کند و نظام حکومتی هم بدتر می‌شد انگلیس هم به‌دادن پناهندگی ادامه داد؛ علتش این بود که در غیر این صورت اعتبارش در میان ایرانیان کاهش می‌یافت، هرچند دادن پناهندگی هم موجب گرفتاریهایی در مناسبات رسمی می‌شد. از زمان شیل سفارتخانه تهران و قلعه بارها پناهگاه بست‌نشینان شد که خودشان وسایل خواب و خوراکشان را فراهم می‌کردند. برخی از آنان تنها چند روز می‌ماندند و برخی دیگر ماهها بست می‌نشستند. بعدها، گاهگاه به‌دلایل دینی، و گاه به‌خاطر اعتراض بدانچه اعمال ناروای مقامات دولتی می‌دانستند، و زمانی برای فرار از مجازات در تلگرافخانه‌های قم، یزد، کرمان و جاهای دیگر که در دست انگلستان بود بست می‌نشستند. بزرگترین بستهایی که در اوایل سده بیستم در تهران و تبریز صورت گرفت مربوط به‌نهضت مشروطه بود که رهبران آن انگلستان را الهام بخش و حامی آن می‌دانستند. در ۱۹۰۵ قریب سیصد تن مشروطه‌خواه در باغ کنسولگری انگلیس در تبریز برای بیش از

يك هفته چادر زدند. سال بعد مشهورترین بست مدت سه هفته از اواخر تیر تا ۱۴ مرداد طول کشید و ۱۲ تا ۱۶ هزار تن از تمام طبقات مردم تهران در باغ سفارت انگلیس بست نشستند. در نتیجه بازارها بسته شد و زندگی در تهران چنان مختل شد که شاه ناچار شد فرمان معروف ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ را صادر کند - و هنوز این روز را در ایران جشن می‌گیرند - و به مردم مشروطه و مجلس بدهد.

سفارت انگلیس به خاطر این بست موفقیت‌آمیز اعتبار زیادی به دست آورد. هر چند با بی‌میلی بدان گردن نهاده بود. ولی بیشتر حسن نیتی که مخصوصاً در میان ملیون و آزادیخواهان ایجاد شد، سال بعد با امضای عهدنامه روس و انگلیس از میان رفت. با اینهمه هنگامی که در ۱۹۰۸ محمدعلی شاه در صدد برگرداندن اوضاع برآمد. بین سی تا چهل تن از آنان، از جمله رهبر مشهورشان تقی‌زاده، به سفارتخانه انگلیس پناهنده شدند. بریگاد قزاق* شاه تحت فرمان فرمانده روس نه تنها مجلس را به توپ بست، با محاصره سفارت انگلیس در صدد ترساندن بستیان برآمد و آنان هم در معرض حمله قرار گرفتند. علی‌رغم کوششهای ایران و انگلیس برای برانداختن بست‌نشینی، تقریباً تا انقراض سلسله قاجاریه، برای کسانی که قصد بست نشستن داشتند و می‌توانستند اجازه ورود بگیرند، سفارتخانه، کنسولگریها و تلگرافخانه‌ها به صورت بست باقی ماندند.

*بریگاد قزاق ایران با تقلید از رژیم قزاق روسیه تزاری تشکیل شده بود که افسران روسی آنان را آموزش می‌دادند، و تا سال ۱۹۲۰ فرمانده آن يك روس بود. در نتیجه بریگاد وسیله‌ای برای اعمال سیاست روسیه به شمار می‌رفت.

جنگها و جنگندگان

شکست فرانسویان در اجرای مفاد عهدنامه ۱۸۰۷ با ایران راه را برای مذاکرات موفقیت‌آمیز سرهارفورد جونز گشود. موضوع اساسی تربیت ارتش بود که قبلا فرانسویان با ایجاد ارتش جدید عباس میرزا آغاز کرده بودند. ولیعهد معتقد شده بود اگر کشورش بتواند جلوی حمله روسیه را بگیرد این کار تنها به‌شیوه اروپاییان میسر است. انگلستان دریافت که اگر بخواهد فرانسویان را براند باید آماده تربیت و تجهیز این ارتش گردد. ازینرو وقتی مالکولم در سفر دوم و ناموفقش به‌بوشهر رسید، قبلا سروان چارلزپیلی را نزد شاه فرستاد و اطلاع داد که «انگلستان حاضر است جای افسران و درجه‌داران فرانسوی را که وی از کشور بیرون می‌کند پر سازد». همچنین آماده بود «هدیه‌ای افتخاری» شامل بیست عراده توپ، ۵,۰۰۰ قبضه تفنگ کوتاه، ۲,۵۰۰ قبضه قرابین، و ۲,۵۰۰ جفت تپانچه تقدیم کند.

پیلی از شیراز جلوتر نرفت ولی در جریان مذاکراتش در آنجا ایرانیان از این معامله راضی به‌نظر می‌رسیدند. مقارن این زمان هارفورد جونز وارد میدان شد و به‌او گفتند شاه پیش از اخراج فرانسویان یا پذیرفتن سفیر تازه اصرار دارد و عده‌های مالکولم، که اینک مقدارش خیلی افزایش یافته بود، ایفا شود. جونز که تصمیم داشت برخلاف مالکولم موفق شود، موافقت کرد تا وقتی روسیه با ایران در حال جنگ است دولت انگلیس سالی ۱۶۰,۰۰۰ تومان به‌ایران بپردازد (که در آن هنگام معادل ۱۲۰,۰۰۰ لیره بود) تا صرف تجهیزات، استخدام معلمین انگلیسی و حقوق ۱۶,۰۰۰ سرباز ایرانی شود. این مبلغ، که در مذاکرات بعدی مقدار آن کمی افزایش یافت، بهای عهدنامه مقدماتی و اخراج فرانسویان بود.

وقتی مالکولم در ۱۸۱۰ برای سومین مأموریتش به‌ایران آمد با خود ده عراده توپ آورد که در هند ریخته شده و مزین به‌نام و علائم شاه ایران بودند. هنگامی که ایران را ترک می‌کرد، به‌درخواست جونز موافقت کرد ملازمانش، از جمله سروان چارلز کریستی، ستوان

هنری لیندزی، استوار ولیم مونتیت و چارلز کارمک جراح برای تشکیل کمیته اولیه هیئت نظامی مندرج در عهدنامه مقدماتی جونز در ایران بمانند. هنری و جورج ویلوك از هنگ سوار مدرس که قبلاً در ایران بودند به هیئت نظامی پیوستند و با آمدن سرگرد جوزف داریسی و سرگرد استون همراه دو درجه دار و ده نظامی انگلیسی در اوایل سال ۱۸۱۲ به تبریز عده هیئت افزایش چشمگیری یافت. آنان همراه سرگور اوزلی از انگلستان آمده بودند، چون توپ ریزان و مهندسان را نمی شد از هند دور کرد. تنها عده ای درجه دار مشق از هنگ چهل و هفتم بمبئی به اوزلی پیوسته بودند. وقتی هیئت به تبریز یعنی مقر اصلی خود رسید، شامل بیش از سی افسر و نفر انگلیسی، يك سرباز مزدور فرانسوی به نام سرگرد گاسپارد درویل G. Drouville بود که او را نایب السلطنه استخدام و در هیئت انگلیسی جا داده بود، و جز کریستی کسی از او بخوبی یاد نکرده است. داریسی فرمانده هیئت بود و استون، کریستی، ولیندزی به ترتیب اداره زاردخانه و اردنانس، پیاده نظام، و توپخانه سبک را عهده دار بودند؛ درویل که به هنری ویلوك کمک می کرد مسئول تعلیم سواران بود، مونتیت مسئول مهندسان.

در اواخر سال يك گروه بیست و پنج نفری از افسران، درجه داران و افراد انگلیسی تحت فرماندهی ستوان فورستر سدلیر G. Forster Sadlier از هنگ چهل و هفتم از هند روانه شدند و در اوایل ۱۸۱۳ به تبریز رسیدند و عده انگلیسیان بالغ بر پنجاه نفر شد. علاوه بر این افراد بومی هند که یا به عنوان نگهبان جونز و اوزلی یا همراه نظامیان هیئت انگلیسی به ایران آمده بودند برای کمک به آموزش سربازان ایرانی به هیئت پیوستند. آنان باید از سرمای سخت شمال غربی ایران خیلی در زحمت بوده باشند.

اسلحه و تجهیزات نظامی از انگلستان و هند با کشتی حمل می شد. حتی پیش از اینکه در سال ۱۸۱۰ جونز لندن را به قصد ایران ترك کند و لژی وزیر امور خارجه به سفیر ایران در آنجا کتباً اطلاع داده بود که به فرستاده جدید انگلستان اختیار داده شده از اول ژانویه ۱۸۱۰ کمک هزینه سالانه ای به مبلغ ۲۰۰,۰۰۰ تومان به ایران پردازد «تا منحصرأ صرف آن قسمت از تأسیسات نظامی شود که مورد موافقت طرفین قرار گیرد»؛ براساس توافقی که میان شاه و وزیر مختار صورت گیرد افسران، اوزارمندان، و صنعتگران انگلیسی به ایران فرستاده خواهند شد؛ کمپانی هند شرقی دستور ساختن ۱۶,۰۰۰ نارنجك انداز و بیست عراده توپ سبک را صادر کرده و علاوه بر آن ۴,۰۰۰ نارنجك انداز بعداً از اروپا و هند فرستاده خواهد شد. اوزلی شخصاً تعدادی تجهیزات نظامی از هند آورد که شامل تفنگ و نارنجك انداز بود. ظاهراً انگلستان تصمیم گرفته بود هر کاری می توانست برای نوسازی ارتش ایران انجام دهد.

نیروهای مسلح بیشتر در آذربایجان یعنی در مرز روسیه متمرکز شده بود. اعضای هیئت نظامی در برابر نایب السلطنه مسئول بودند که فرماندهی ارتش را بر عهده داشت و مقرش در تبریز بود. با اینهمه در نهایت امر اعضای هیئت تحت فرمان دولت انگلیس بودند. در

ابتدا افسران که همسران خود را همراه نیاورده بودند، برای رفع تنهایی و تحمل یکنواختی زندگی شام و ناهار را در خانه یکدیگر می‌خوردند - آنان اگر نه هرگز، بندرت ممکن بود به‌خانه اهالی مسلمان تبریز بروند، زیرا تبریزیان در آن زمان هم مانند امروز از بیگانگان سخت‌گیران بودند - یا به شکار می‌رفتند، موسیقی می‌نواختند، گاه از سیاحان اروپایی پذیرایی می‌کردند، یا به‌دید و بازدید اعضای سفارت روس می‌رفتند. درجه‌داران و افراد به‌کشت سیب‌زمینی* و سایر سبزیهای غیر معروف اروپایی می‌پرداختند، برای خودشان شراب می‌ساختند یا با دختران ارمنی لاس می‌زدند، و چند تن هم با آنان ازدواج کردند. وقتی زمان بازگشتشان به‌هند یا انگلستان فرا رسید بدانان اجازه داده نشد نوع‌رسانشان را با خود ببرند، و داری فرمانده خوشقلبشان به‌وزیر مختار در تهران نوشت بهتر است از جانشین ارمنی در اچمیازین خواسته شود که از پاپ جوازی بگیرد و این افراد را در صورت تمایل دوباره به عقد یکدیگر درآورد. نمی‌دانیم آیا او جوابی گرفت یا نه، ولی دست کم یک گروه‌بان انگلیسی به‌نام داوسون وقتی به انگلستان بازگشت از کار خود استعفا داد، به تبریز بازگشت، احتمالاً به همسرش پیوست، و در سپاه نایب‌السلطنه مشغول خدمت شد.

انگلیسیان با سرعت به ایجاد زرادخانه و دستگاه توپ ریزی در ارگ تبریز پرداختند. سرپرستی این کار را رابرت آرمسترانگ بر عهده داشت که کارش را با کالسکه سازی در کلکته آغاز کرده و همراه مالکولم به ایران آمده بود. او استادکار بسیار ورزیده‌ای بود و با «ماشین سوراخ‌کنی» اش در عرض یک سال سی توپ عالی ریخت و علاوه بر آن مقدار زیادی عراده و گلوله توپ ساخت. آقای کلارک که مأمور اجرایی ذخایر و ملزومات بود، یک دایره اردنانس ایجاد کرد. گاه بر اثر دستورات ضد و نقیضی که از طرف نایب‌السلطنه و انگلیسیان صادر می‌شد، مشکلاتی پدید می‌آمد. وقتی نایب‌السلطنه تصمیم گرفت مراغه را به‌صورت «وولویچ آذربایجان»^(۱) درآورد، در نزدیکی این شهر خانه‌های کارگری و سربازخانه ساخته شد. یک دسته طبل و فلوت نواز تشکیل شد که با آهنگهای شاد انگلیسی از بزرگان استقبال می‌کرد. نارنجک‌اندازها، شمشیرها و لباسها، که همه ساخت انگلیس بود، جانشین تجهیزاتاتی شد که قبلاً ساخت فرانسه بود؛ اونیفورم سربازان ایرانی - کت‌های آبی یا قرمز و شلوارهای گشاد سفید یا آبی - ظاهری کاملاً انگلیسی یافت، ولی کلاه‌های پوست بره ایرانی همچنان مورد استفاده قرار گرفت. مردانی که هرگز صورت خود را نمی‌تراشیدند مطابق رسم ارتش انگلیس به‌اصلاح صورت خود پرداختند - همه اینها با پشتیبانی مؤثر عباس میرزا صورت گرفت، که عزم او در ترویج اصول غربی در ایران، علی‌رغم مخالفت‌های موجود، در میان آن نسل فوق‌العاده بود.**

*هارفورد جونز در شرح مأموریتش در ایران، ادعای مالکولم را که گویا باعث معرفی سیب‌زمینی در ایران شده، بی‌اساس می‌داند.

۱. Woolwich بخشی در شرق لندن با حدود ۱۵۰,۰۰۰ جمعیت، مقر آکادمی نظامی و زرادخانه انگلیس م.
**نخستین بار او بود که دانشجویان ایرانی را برای آموختن پزشکی، مهندسی، و غیره به انگلستان فرستاد. دو تن از -

افسران و افراد در آغاز کار سخت سرگرم استخدام، تجهیز و آموزش افراد تازه بودند: استخدام اینک بدون مشکل پیش می‌رفت چون پول مرتب پرداخت می‌شد. ابتدا فرمانها به انگلیسی صادر می‌شد، ولی اگر حرف دروویل را باور کنیم، بر اثر کوشش او بعداً به زبان ترکی آذری صادر شد.

وقتی روسها در ۱۸۱۲ بار دیگر حمله خود را به نواحی قفقاز تکرار کردند، چهارتن از افسران انگلیسی - داری، لیندزی، کریستی، و جورج ویلوك - همراه دوازده درجه‌دار از هنگ آتشبار و هنگ چهل و هفتم، سربازان ایرانی را در جنگ همراهی کردند. وقتی ایرانیان در ۱۳ فوریه ۱۸۱۲ پس از يك رشته شکستها، به‌خاطر اینکه از لحاظ عده برتری زیادی داشتند، توانستند گروه کوچکی از روسها را پس از چهار ساعت و نیم مبارزه در حوالی سلطان آباد در کنار ارس شکست دهند، آنان سخت خوشحال شدند. در این نبرد ۵۰۰ روس کشته یا زخمی شدند و در برابر ایرانیان ۱۰۰ کشته داشتند، که از جمله يك گروهبان انگلیسی بود که پیکر بی‌سرش صبح روز بعد پیدا شد. ولیعهد با اینکه تازه بر اثر معالجه پزشک سفارت از يك بیماری زهراوی شفا یافته بود، اصرار داشت شخصاً سربازان را رهبری کند. او افسران انگلیسی را که عملیات را اداره کرده بودند به‌خاطر این پیروزی سخت تحسین و تقدیر کرد. همچنین به دوست دیرینش هارفورد جونز که تازه به‌میهنش برگشته بود نامه‌ای نوشت و اطلاع داد که «آتشبار شما عامل قطعی پیروزی بود» انگلیسیان هم از يك چنین ادعایی کوتاهی نکردند. رابرت گوردون از کارکنان گور اوزلی از تهران به برادرش لرد آبردین بیست و هشت ساله و نخست وزیر آینده نوشت که این پیروزی «منزلت ما را بیش از حد بالا برده است. واقعیت اینست که تا به‌حال ایرانیان چنان از روسها ترسیده بودند که معروف شده بود پانصد نفرشان برای عاجز کردن تمام سپاه ایران کافی است؛ اگر در اینجا امتیازی بوده باشد مرهون ماست، و افسران انگلیسی آنان را وادار کرده‌اند که در برابر دشمن ایستادگی کنند و این پس از مشقتها و تمرینهای زیادی بوده که برای تیراندازی به آنان داده‌ایم».

مقارن این زمان خبر حل اختلافات میان انگلستان و روسیه به ایران رسید و موجب شبهاتی در مورد نقش هیئت نظامی انگلیس در میان روسها و انگلیسیها شد. فرمانده ناوگان روسیه در دریای خزر به داری پس از بازگرفتن شهر ساحلی لنکران، نوشت داری و سایر اعضای هیئت انگلیسی در آنجا علیه روسها می‌جنگند در حالی که انگلستان در اروپا به آنان یاری می‌کند. در اوایل سال رابرت گوردون در ضمن نامه‌ای ترس و تردیدش را در مورد «دادن اسلحه به‌دست این مسلمانان وحشی و حتی جنگیدن در کنار آنان برضد برادران مسیحی» ابراز داشته بود. ازینرو اینک عجیب نبود اگر وزیرمختار

← آنان در ۱۸۱۱ همراه هارفورد جونز فرستاده شدند و تحت مراقبت نقشه‌بردار او سرگرد جیمز ساترلند قرار گرفتند، و پنج تن دیگر در ۱۸۱۵ تحت سرپرستی سرگرد داری اعزام گردیدند همچنین نایب‌السلطنه نخستین چاپخانه را در ایران دایر کرد.

انگلیس اعضای هیئت نظامی را از شرکت در عملیات برضد روسها، با وجود فشار شدید ولیعهد و حتی افسران، ممنوع کند، و فقط موافقت کند که لیندزی، کریستی و مونتیت با سیزده درجه‌دار در سر کار خود باقی بمانند. مونتیت با نیروهای مرزی ایران در نزدیکی ایروان با شش توپ و عدها سوار باقی ماند، ولی کریستی و لیندزی روز ۳۱ اکتبر ۱۸۱۲ در جنگ ناموفق اصلاندوز در ساحل شمالی ارس شرکت جستند و هنگامی که ایرانیان تارو مار شدند، کریستی که بنا به گزارش معاصرانش يك نظامی کامل بود، کشته شد و دوازده توپ از چهارده توپ لیندزی از دست رفت. دکتر کارمک که در این جنگ حضور داشت روز بعد جسد دوستش کریستی را در میدان جنگ یافت. در اوایل آن سال یکی دیگر از افسران انگلیسی به نام سرگرد استون در اردبیل درگذشته بود.

این پایان جنگ انگلیسیان در کنار ایرانیان برضد روسها بود. صلح میان انگلیس و روس، صلح میان ایران و روس را در سال ۱۸۱۳ به دنبال داشت، زیرا انگلستان دستور احضار هیئت نظامی را صادر کرد، از پرداخت کمک هزینه سرباززد و به تأمین ملزومات نظامی توجه کمتری مبذول داشت. شکست ناپلئون در واترلو در سال ۱۸۱۵ تنها موجب چشمپوشی بیشتر لندن از ایران شد، و شاه و نایب‌السلطنه را که تحت تأثیر شایستگی فراوان بسیاری از اعضای هیئت و آمادگی آنان برای جنگیدن و کشته شدن در کنار سربازان ایرانی قرار گرفته بودند، بیشتر نومید ساخت. اشاره نایب‌السلطنه در این زمان در مورد اینکه افسران ایرانی برای آموزش به هند فرستاده شوند از طرف لردمویرا * فرمانفرمای کل هندوستان بدین عنوان رد شد که «آنان برای سربازان محلی سرمشق تکبر، سهل‌انگاری و هرزگی می‌شوند و تأثیر بدی در انضباط و اخلاق این سربازان باقی می‌گذارند».

در اواخر سال ۱۸۱۵ بیشتر اعضای انگلیسی و هندی هیئت نظامی از ایران رفته بودند، جز اینکه به‌خواهش نایب‌السلطنه به‌گروه کوچکی از افسران و هفت یا هشت درجه‌دار اجازه اقامت داده شده بود، مشروط بر اینکه در هیچ عملیاتی علیه کشورهایی که انگلستان با آنها در حال صلح است شرکت نکنند. از آن جمله بودند لیندزی (که حالا لیندزی بتون نام داشت)؛ ایزاک‌هارت از هنگ شصت و پنجم که در ۱۸۱۲ به ایران آمد و اندکی پیش از مرگ کریستی در اصلاندوز در پیاده نظام وارد شد؛ برادران ویلوك که پس از شرکت در جنگ ایرانیان با کردان در سفارت عهده‌دار مشاغل سیاسی شدند؛ دکتر کارمک و دستیارش کمپبل. رابرت آرمسترانگ که در ۱۸۱۵ به هند بازگشت و عهده‌دار نظارت در کارخانه عراده‌سازی کمپانی هند شرقی در بمبئی شد، به درخواست او پنج سال دیگر در ایران باقی ماند؛ سالها بعد وقتی بازنشسته شده بود و در انگلستان به‌سر می‌برد نامه‌ای

* اول دوم مویرا Moira، مارکیز اول هستینگز، نام اصلیش Francis Rawdon Hastings (۱۷۵۴-۱۸۲۶) فرمانفرمای کل هندوستان از ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۳.

به وزارت خارجه نوشت و تقاضا کرد حقوق عقب افتاده او، که مدعی بود هنوز دولت ایران به وی بدهکار است، وصول شود.

لیندزی بتون عهده‌دار توپخانه سبك و هارت مأمور پیاده نظام شد؛ هر دو مورد توجه فوق‌العاده شاه و نایب‌السلطنه و هم‌میهنانشان بودند. لیندزی بتون مرد غول‌پیکری بود با دو متر قد که سربازی از سرپایش می‌بارید، سخت مورد توجه شاه قرار گرفت و در نخستین ملاقاتشان در ۱۸۱۰ او را به‌رستم تشبیه کرد. او به‌سربازان تحت تعلیمش يك روحیه سربازی دمید - که برای يك تن بیگانه کار کوچکی نبود - شجاعانه در عملیات شرکت جست و بدین سبب در ۱۸۱۶ شاه به‌وی نشان شیر و خورشید اعطا کرد. در ۱۸۲۱ ایران را ترك کرد تا در ملکی که به‌ارث برده بود استراحت کند، ولی سیزده سال بعد به‌درخواست دولت انگلیس به ایران بازگشت تا مگر در تهران اعتبار از دست رفته را ترمیم کند. از این پس لیندزی بتون، در تربیت سربازانی که شاه تازه در ۱۸۳۴ با خود از تبریز آورده بود نقش مهمی ایفا کرد. در تهران او با سربازانش ارگ و قصر سلطنتی شاه تازه را حفاظت می‌کردند، سپس برای درهم شکستن دو عموی شاه که سر به‌طغیان برداشته بودند روانه اصفهان و شیراز شدند. سه تن از فرزندان یاغیان کشور را ترك گفتند و بزودی اسباب گرفتاری دولت انگلیس شدند.* بدین ترتیب محمدشاه تاج و تخت خود را بیشتر مدیون پشتیبانی انگلیس و مخصوصاً لیندزی بتون بود، و او هر چند در سپاه شاه درجه سرتیپی داشت بزودی دریافت که بدون حمایت دوست دیرینش عباس میرزا نمی‌تواند همان مقام پیشین را به‌دست آورد. او در ۱۸۳۵ به انگلستان رفت ولی يك سال بعد با لقب بارونی و حمایت مالی دولت انگلیس برای استخراج آهن و ایجاد ریخته‌گری در آذربایجان علاوه بر وظایف خویش به ایران بازگشت. عملیات استخراج شکست خورد و او همراه سایر اعضای هیئت نظامی در اوایل سال ۱۸۳۹ به دنبال جنگ هرات ایران را ترك کرد. لیندزی بتون يك بار دیگر هم در سال ۱۸۵۰ به‌خاطر استراحت و زندگی در آب و هوایی بهتر از زادگاهش اسکاتلند به ایران آمد. ولی در فوریه ۱۸۵۱ در سن شصت و شش سالگی در تهران وفات یافت و در کلیسای ارمنی نریك سفارتخانه به‌خاک سپرده شد.

هارت که مانند لیندزی بتون همان روابط عالی را با نایب‌السلطنه داشت به‌خاطر ایجاد انضباط در میان ایرانیان شهرت یافت. او در ۱۸۳۰ از بیماری وبا در تبریز درگذشت. باید خاطر نشان کرد که سی سال بعد از آن هم ایرانیان هنوز از این سه تن با تحسین و تمجید یاد می‌کردند.

* این سه شاهزاده جوان در ۱۸۳۵ با يك ناو انگلیسی از بیروت به لندن رفتند. بعدها با اینکه در قرارداد ۱۸۱۴ تسلیم پناهندگان سیاسی که «اقداماتشان حاکی از دشمنی و خشونت باشد» پیش‌بینی شده بود، انگلستان حاضر به تحویل آنان نشد، و با مستعری مختصری آنان را در بغداد اسکان داد. محمد شاه به‌دولت انگلیس به‌خاطر توجه و حمایت آنان مظنون بود.

از جمله اعضای هیئت که باقی ماندند. مونتیت Monteith با ساختن قلعه نظامی در اردبیل از خود یادگاری باقی گذاشت. او همراه ایرانیان در جنگ با ترکان در سال ۱۸۲۱ و جنگ با روسیه در ۱۸۲۶ خدمت کرد و در تعیین مرز ایران و روسیه پس از عهدنامه گلستان و ترکمانچای شرکت داشت. پیش از ترك ایران در ۱۸۲۹ و پس از نوزده سال خدمت در این کشور از طرف حکومت هند مأمور شد شمال غربی ایران را نقشه برداری و اطلاعات جغرافیایی لازم را گردآوری کند.

دکتر چارلز کارمک با یک خانم ارمنی ازدواج کرد و در تبریز باقی ماند و به عنوان طبیب نایب السلطنه او را در همه جا همراهی کرد. در سال ۱۸۳۵ هنگامی که عباس میرزا عازم هرات بود و کارمک قصد داشت خود را به وی برساند، در نیشابور وفات یافت. جیمز کمپبل، که او هم عازم دیدار نایب السلطنه بود، به تهران بازگشت تا به عنوان طبیب سفارت کار کند، ولی در سی سالگی در ۱۸۱۸ در این شهر وفات یافت.

درباره درجه داران چندان اطلاعی نداریم، مگر آنانکه زیر دست سروان بنجامین شی* بودند. پنج تن از آنان دو سال در جنگ با ترکمنان و سایر گردنکشان شرق ایران شرکت داشتند. آنان نخست از تبریز به یزد و کرمان رفتند. آنگاه از راه اصفهان و کاشان روانه مشهد شدند. سرانجام در دسامبر ۱۸۳۲ بدون گروهیان ولیم همدند W. Hammond که بر اثر جراحت در نزدیکی نیشابور مرده و در خراسان را به قصد پایگاهشان در تبریز ترك گفتند و در مارس ۱۸۳۳ به این شهر رسیدند. آنان بیش از ۶۰۰۰ کیلومتر را پیاده یا با قاطر طی کردند، که بیشتر آن در بیابانهای سخت فلات ایران بود، که در تابستان سوزان و در زمستان بسیار سرد است، و قصبه‌ها و روستاهای سر راه دستخوش جنگ داخلی، بیماریهای واگیردار و خشکسالی بودند. بی شک آنان پس از بازگشت از نایب السلطنه نشان طلا دریافت کردند، با اینهمه یکی از آنان به نام ریچارد گیبونز R. Gibbons راجع به مسیری که در این مسافرت پیموده شده نامه‌ای به انجمن سلطنتی جغرافیا نوشت ولی از سختیهایی که او و یارانش کشیده‌اند چیزی نمی‌گوید.

در این زمان احساس خطر تهدید روسیه نسبت به هند در لندن و کلکته فزونی گرفته بود و از دست رفتن نفوذ انگلیس در تهران این دولت را بر آن داشت تا به تقاضای ولیعهد برای کمک نظامی جدید پاسخ مثبت دهد. اصلاحیه عهدنامه ۱۸۱۴ هنوز به قوت خود باقی بود، و با اینکه به دنبال رفتن هیئت نظامی عباس میرزا مجبور شده بود افسران فرانسوی و ایتالیایی استخدام کند هنوز انگلیسیان را ترجیح می‌داد؛ پس از مرگ هارت در ۱۸۳۰ سفیر بریتانیا را واداشت فرمانده جدیدی برای نیروهایش و یک آجودان و چهار افسر جز،

* B. Shee از هنگ مدرس در ۱۸۲۶ به هیئت پیوست و پس از مرگ هارت در ۱۸۳۰ عهده‌دار کار او شد. در ۱۸۲۷ به قلعه سیلان صعود کرد. با یک بانوی گرجی ازدواج کرد و در ۱۸۳۵-۳۶ فرماندهی سربازان ایرانی را در جنگ فارس بر عهده داشت.

پیدا کند «که کارشان وقتی در مرکز مورد احتیاج نباشد سرکشی به نواحی مهم حومه و مشق دادن سربازان خواهد بود».

هیئت نظامی تازه از تمام رسته‌های نظامی در هند استخدام و در دسامبر ۱۸۳۵ به بوشهر رسید، همچنین تجهیزات نظامی از هند و لندن با کشتی به مقصد ایران فرستاده شد. این هیئت شامل هشت افسر، چهارده درجه‌دار و یک کمک داروساز، تحت فرماندهی سرهنگ پسمور Passmore از هنگ سواره نظام محلی بنگال بود. دو افسر از هنگ خودش سرهنگ پسمور را همراهی می‌کردند: سروان جاستین شیل Justin Sheil معاون فرمانده و ستوان یکم هنری راولینسون؛ همچنین ستوان فرانسیس فرانت F. Farrant، چارلز استودارت Ch. Stoddart، و داریسی تاد D'Arcy Todd در این هیئت بودند - و همه این نامها نزد محققان تاریخ ایران و آسیای مرکزی معروف است.

هیئت وقتی بازحمت زیاد خود را به تبریز رساند که فتحعلی‌شاه مرده بود و مجبور شد برگردد و تحت فرماندهی لیندزی بتون برای ریاست بخشی از نیروی مدافع محمد میرزا پسر عباس میرزا راه تهران را در پیش گیرد. * تعدادی از افسران انگلیسی در ماه ژانویه ۱۸۳۵ در تاجگذاری محمد شاه حضور داشتند؛ سپس به نواحی خارج از پایتخت فرستاده شدند، تا به جلب و تربیت سپاهیان پردازند - پسمور به سلطان آباد (اراک)، شیل به سراب آذربایجان، و راولینسون به کرمانشاه، و فرانت برای تربیت سواره نظام به زنجان رفت. داریسی مرکز فرماندهی را در تبریز اداره می‌کرد، * * * و استودارت در تهران ماند تا به دوازده تن اعیان زادگانی که شاه انتخاب کرده بود اصول نظامی غرب را تعلیم دهد. راولینسون که حاکم کردستان به‌ویژه اختیارات زیادی داده بود شورشی را که در میان افراد زیر دستش پدید آمده بود فرو نشانند. همچنین افرادش را از مناطق ناشناخته لرستان و خوزستان به دزفول، شوشتر و خرمشهر برد تا شورشی را که در میان عشایر نیرومند بختیاری پدید آمده بود فرو نشانند، و این نخستین بار بود که آنان با انگلیسیان درگیر می‌شدند، ولی آخرین بار نبود. پس از آن در فوریه ۱۸۳۶ راولینسون با افرادش سراسر ایران را پیمود و در استرآباد به نیروهای شاه پیوست که در این هنگام سرگرم زد و خورد با ترکمانان بودند.

روابط میان ایرانیان و انگلیسیان خیلی کمتر از دوران عباس میرزا هماهنگ بود؛ دایم در مورد حدود مسئولیتهای افسران انگلیسی، که اینک به چشم معلم بدانها می‌نگریستند، اختلافات پیش می‌آمد. بدانان اجازه داده نمی‌شد درباره اداره هنگهایی که مشغول آموزششان بودند حرفی بزنند، یا مانند سابق به افسران ایرانی فرمان بدهند؛ آنان از اطاعت دستور افسران جوان خارجی، ولو دارای درجه سرهنگ دومی یا سرگردی هم

* با درگذشت عباس میرزا در ۱۸۳۳ جانشینش نامعلوم بود.

** تجهیزات نظامی و زرادخانه زیر نظر الکساندر نیسبت بود که زیر دست هارت کار می‌کرد؛ او با همسر انگلیسی خود در اراک می‌زیست، و به کمیسری معروف بود. همچنین به عنوان کارپرداز و نماینده سفارت در تبریز هم کار می‌کرد.

بودند، نفرت داشتند. پسمور فرمانده هیئت نامه‌ای به وزیر مختار نوشت و از او خواست «توضیح دقیقی در مورد وظایف افسران داده شود، زیرا بدون این کار ارتباط با ارتش ایران بی‌فایده است و وضع فعلی تنها موجب پیدایش بدگمانی و پرخاشگری می‌شود». یک سال بعد، محمدشاه که هوادار روسها بوده، بدون تعارف افسران انگلیسی را از اردوگاه تابستانی خود بیرون کرد.

علی‌رغم این دشواریها، تصمیم گرفته شد با آوردن هشت درجه‌دار از دسته تفنگدار تحت فرماندهی سروان ریچارد ویلیبراهام R. Wilbraham برای آموزش تیراندازی با تفنگهای خشابی به سربازان ایرانی، هیئت نظامی تقویت شود - و این بیشتر به اصرار مک‌نیل و لیندزی بتون بود که موقتاً در لندن اقامت داشت. این عده در اواسط سال ۱۸۳۶ از راه استانبول و طرابوزان به ایران آمدند. دو هزار خمپاره‌انداز و نیم میلیون فشنگ برای پیشکشی به شاه جدید به دنبال هیئت فرستاده شد. در همان حال لیندزی بتون با صرف ۴۰۰ لیره در وین برای دو هنگ وسایل و علایم لباس نظامی خریداری کرد و به ایران آورد؛ ده سال بعد شیل آنها را در مقر هیئت در تبریز یافت که حتی بسته بندیشان باز نشده بود.

با اینهمه هر امیدی برای گرفتن جای روسها به‌حلی مسئله هرات بسته بود. شهری که در زمانهای مختلف بخشی از قلمرو ایران بود و ایرانیان قصد داشتند آن را باز پس گیرند. در نظر انگلیسیان، که اینک خطر تهدید روسیه را احساس می‌کردند، هرات دروازه هند بود و اگر به دست ایرانیان می‌افتاد ممکن بود تحت نفوذ روسیه قرار گیرد. بدین ترتیب اساس سیاست هند و انگلیس بر این قرار گرفت که ایران را از اشغال هرات بازدارند، گرچه قریب چهل سال پیش برای برگرداندن نظر یکی از فرمانروایان افغان از هند، سفیرانی برای تشویق شاه به تسخیر افغانستان اعزام شده بودند. ولی در ۱۸۳۳ انگلستان کوشید ایران را از محاصره هرات بازدارد؛ در ۱۸۳۷ وقتی شاه به خراسان لشکر کشید و قصد داشت به افغانستان حمله کند مک‌نیل وزیر مختار انگلیس اعضای هیئت نظامی را از همراهی شاه بازداشت.

در ماه مارس ۱۸۳۸ مک‌نیل شخصاً از تهران به اردوگاه شاه در بیرون هرات شتافت و کوشش ناموفقی کرد تا شاه محاصره را موقوف کند و به انگلیسیان به‌خاطر دستگیری یکی از مأموران مخفیشان پاداش درخوری بدهد. مک‌نیل استدلال کرد که اقدامات ایرانیان در افغانستان سربچی آشکار از روح عهدنامه ۱۸۱۴ است، که هدف آن تأمین امنیت هند بود. عجیب نیست که نظر ایرانیان کاملاً فرق داشت و بدان قسمت از عهدنامه استناد می‌کردند، که مانند دو عهدنامه قبل صراحت داشت انگلیس در اختلافات ایران و افغانستان دخالت نخواهد کرد. مگر اینکه هر دو طرف خواستار آن شوند. حالا یک افسر انگلیسی به نام ستوان الدرد پاتینجر Eldred Pottinger رهبری افغانها را در دفاع از شهر بر عهده داشت، و این دست ایرانیان را باز می‌گذاشت؛ همچنین احتمالاً خبردار شده

بودند که مک‌نیل از اردوگاه شاه در بیرون هرات پنهانی به پاتینجر کمک می‌فرستاد. شاه که ابتدا پیشنهادهای سخت مک‌نیل را پذیرفته بود بر سر حرف خود بازگشت - و این باعث شد که سفیر انگلیس با ناراحتی زیاد روابط سیاسی با ایران را قطع کند و در ژوئن ۱۸۳۸ روانه تبریژ شود. سپس در اوایل ۱۸۳۹ بازیردستانش به ارزروم رفت؛ در همان هنگام به اعضای هیئت نظامی فرمان داد روانه بغداد شوند. در همین اثنا یک نیروی نظامی انگلیسی مرکب از ۴۰۰ نفر جزیره خارک را تصرف کرد و خاک ایران را مورد تهدید قرار داد. شاه با دیدن این احوال تصمیم گرفت هرات را رها کند و نیرویش را بازگرداند. ایرانیان بحق شکست خود را تمام و کمال به گردن انگلستان گذاشتند. آنان در این راه تنها نبودند؛ هنری ویلک هم که حال از مدیران کمپانی هند شرقی در لندن بود در مورد رفتار دولت در مسئله هرات و اشغال ناروای جزیره خارک به پالمستون اعتراض کرد. او نوشت «ما ادعا کرده‌ایم که حامی آن (ایران) هستیم درحالیکه به بهانه‌ای خیلی ضعیف‌تر از آنچه موجب دست‌اندازی روسیه می‌شد، به ایران تجاوز کرده‌ایم.» نیروهای انگلیس تا ماه مارس ۱۸۴۲ در جزیره خارک باقی ماند، تا آنکه در آن هنگام مک‌نیل به تهران بازگشت و روابط کامل سیاسی برقرار شد. ولی تا اواخر دوره قاجار یعنی حدود هشتاد سال بعد، علی‌رغم تقاضاهای متعدد دولت ایران برای کمک به آموزش نظامی و نیروی دریایی، دیگر هیئت نظامی به ایران فرستاده نشد.

با اینهمه مسئله هرات روابط ایران و انگلیس را تا سالها بعد خراب کرد و سرانجام به جنگ دو کشور کشید. در ۱۸۵۲ احتمالاً با تصور اینکه نظر انگلیس تعدیل شده، ناصرالدین‌شاه ارتش خود را به هرات فرستاد، آن را تسخیر کرد و رسماً جزو قلمرو ایران شمرد. انگلستان عکس‌العمل شدیدی نشان داد و شاه را به قطع مجدد روابط سیاسی و تسخیر جزیره خارک تهدید کرد، تا فوراً سپاهیان خود را فراخواند و در طی قراردادی با شیل تعهد کند که جز در صورت حمله از جانب کابل یا قندهار یا سایر نقاط خارجی سپاه به هرات نفرستد. بار دیگر فشار انگلیس ایران را ناچار کرد از امیال مهم خویش چشم پوشد. با اینهمه سه سال بعد در اکتبر ۱۸۵۶ بار دیگر سپاه ایران روانه هرات شد؛ ولی پیش از اینکه ~~بهر~~ آن به لندن برسد حکومت هند اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه دولت انگلستان با ایران به خاطر نقض عهدنامه‌اش با شیل در مورد هرات در حال جنگ است. از نظر انگلیس ایران یک عهدنامه معتبر را نقض کرده بود؛ ولی ایرانیان می‌گفتند حق دارند به تقاضای کمک والی هرات که قلمرو خود را از طرف دولت محمدخان کابلی در خطر می‌دید، پاسخ مساعد دهند. شاید شاه هم با اطلاعاتی که از گرفتاریهای انگلیس در جنگ کریمه و مشکلاتش در هند به دست آورده بود در صدد مخالفت برآمده بود.

گرچه عزیمت ایرانیان به سوی هرات - برای بار چهارم در کمتر از یک ربع قرن - بهانه فعلی تصمیم انگلیس به جنگ با ایران بود، امکان چنین عملی از مدتها قبل برای جبران اقدامات موری وزیرمختار انگلیس پیش‌بینی می‌شد، زیرا او پس از خروجش از تهران در

ماه دسامبر ۱۸۵۵، وزارت خارجه را برای يك لشكرکشی تنبیهی به ایران تحت فشار گذاشته بود. تا حدی با در نظر داشتن این موضوع سپاهی در بمبئی مستقر شد و هنگامی که در سپتامبر ۱۸۵۶ دستور لازم از لندن صادر گردید، به نواحی فارس عزیمت کرد - بالمرستون هیچ اعلان جنگ رسمی نکرد، چون این کار مستلزم تصویب مجلس بود که در آن هنگام تعطیل بود و احتمالاً موجب اعتراض عمومی می شد؛ حتی در کابینه هم دو دستگی وجود داشت؛ ازینرو حالت جنگ را حکومت هند اعلام کرد. اخبار جنگ در انگلستان با مخلوطی از ریشخند و ناخشنودی مواجه می شد.

همچنانکه انتظار می رفت سپاه مجهزتر و منظمتر انگلیسی و هندی در شکست دادن ایرانیان کمتر دچار مشکل شد. جنگ کمتر از شش ماه طول کشید؛ در دسامبر ۱۸۵۶ با اشغال ناگهانی جزیره خارک آغاز شد و پس از بمباران سخت بوشهر و اطراف آن، سپاه انگلیس در آنجا مستقر گردید. پس از يك وقفه و فرارسیدن نیروهای کمکی زیادی از هند از جمله سه افسر به نامهای جیمز اوترام J. Outram، هنری هولاک H. Havelock و جان جاکوب J. Jacob (که در شمار شخصیت‌های افسانه‌ای انگلیس در هند در آمدند) اوترام با سمت فرماندهی کل افرادش را در يك هوای ناسالم در ۳ فوریه ۱۸۵۷ با پیمودن بیش از صد کیلومتر در خشکی از بوشهر به برازجان رساند. در آنجا دریافت که دشمن اردوی خود را ترك کرده و بسیاری از بنه و ملزومات خود را بر جا نهاده است؛ جنگ روز بعد در خوشاب درگرفت و ایرانیان شکست خوردند. در این جنگ ۷۰۰ ایرانی و يك افسر و ۹ سرباز انگلیسی کشته و شصت و دو تن زخمی شدند. وقتی به بوشهر بازگشتند؛ در اردوی انگلیسی دو حادثه ناگوار رخ داد و ژنرال استالکر Stalker فرمانده آنجا خود را کشت و دو روز بعد ناخدا ایترزلی Ethersley همین کار را کرد. تا کنون دلیل این دو حادثه دقیقاً معلوم نشده، جز اینکه این دو تن تحت فشار مسئولیت‌های خویش از پا درآمده‌اند. در این اثنا قسمت اصلی نیروی اعزامی - ۴۸۰۰ نفر و دوازده توپ - در چهارکشتی بخار مسلح و دو ناوچه جنگی بارگیری شدند. اینان تحت فرماندهی اوترام به سوی انتهای خلیج فارس و شط العرب حرکت کردند، در ماه مارس بدانجا رسیدند و سپس با توپها و اسبانشان وارد رودخانه شدند، در زورقهای سیک نشستند، مدافعان محمره (خرمشهر) را به توپ بستند و ۲۰۰ تن از آنان را کشتند و بسیاریشان نیز به دست اعراب محلی کشته شدند. انگلیسیان پنج کشته و هیجده زخمی داشتند. اوترام دشمن را یادوگرچی بخاری که هر کدام زورقی به دنبال داشت تعقیب کرد و اهواز بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد؛ نیروی ایران در آنجا که به گفته انگلیسیان حدود ده هزار نفر می شد با دیدن دشمن دچار اغتشاش و بی نظمی شده بود. در ماه آوریل به اوترام خبر رسید که يك ماه پیش میان ایران و انگلیس در پاریس قرارداد صلح امضا شده است. ازینرو افراد خود را به محمره برگرداند و در اواسط ماه مه روانه بوشهر شد و يك ماه بعد با شنیدن خبر شکست شورش هند روانه آنجا شد. ولی به خاطر سرپیچی ایران از انجام تعهدات عهدنامه پاریس

تا فوریه ۱۸۵۸ آخرین سپاهیان انگلیسی از خارک بیرون رفتند. بنا بر مفاد عهدنامه پاریس ایران از همه دعاوی خویش نسبت به ناحیه و شهر هرات و ممالک افغانستان صرف نظر کرد. پس از آن دیگر هرات موجب اختلالی در روابط با انگلستان نشد، هر چند دولت انگلیس در سال ۱۸۷۹ ناگهان سیاست خود را عوض کرد و حراست این شهر را به دولت ایران پیشنهاد کرد، رنجش شدید ایران از انگلیس ادامه یافت. ولی فشار روسیه و شرایطی که با این پیشنهاد همراه بود چندان زیاد بود که ایران ناگزیر شد از آن چشم بپوشد.